

آموزش‌شناسی

رشد

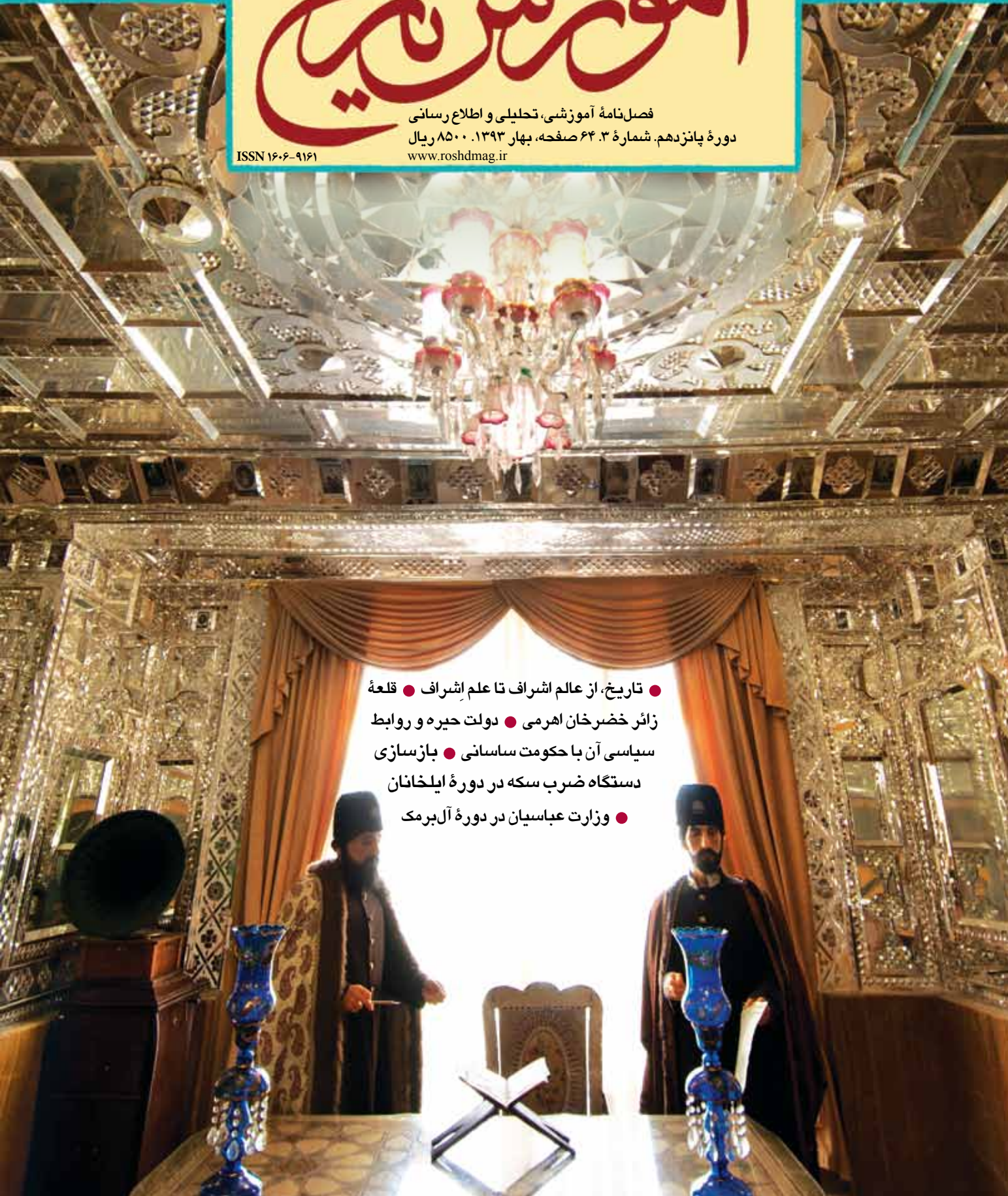
فصل‌نامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی

دوره پانزدهم، شماره ۳، صفحه ۶۴، بهار ۱۳۹۳، ۸۵۰۰ ریال

www.roshdmag.ir

ISSN ۱۶۰۶-۹۱۶۱

- تاریخ، از عالم اشرف تا علم اشرف ● قلعه
- زائر خضرخان اهرمی ● دولت حیره و روابط
- سیاسی آن با حکومت ساسانی ● بازسازی
- دستگاه ضرب سکه در دوره ایلخانان
- وزارت عباسیان در دوره آل‌برمک



باغ های ایرانی میراثی برای جهانیان باغ عباس آباد، بهشهر



بازسازی نمای کاخ

تنوع هندسی مشخص ترین ویژگی باغ های ایرانی است که در آن انتظام های محوری، مرکزی و چهاربخشی دیده می شود. یکی از این باغ ها، باغ عباس آباد به فاصله ۹ کیلومتری جنوب شرقی شهرستان بهشهر است که بر فراز ارتفاعات البرز بعد از روستای علی تپه (التپه) و در دل جنگل انبوه واقع گردیده است.

باغ عباس آباد مجموعه ای است شامل سد عباس آباد، مخزن و دریاچه سد، گل‌باغ، کاخ، حمام، آسیاب آبی و دو برج آجری که در سال ۱۰۲۱ (ه.ق) به دستور شاه عباس اول به صورت پلکانی و مطابق در ۳ سطح احداث گردیده است.



معبدهای سنگفرشی

باغ تاریخی عباس آباد: مهندسی دوره صفوی با بریدن تپه و ایجاد پله و صغه، باغی مطابق و پلکانی را ایجاد نموده اند و در بالاترین قسمت تپه اقدام به عمارت سازی نموده اند. این باغ یکی از بی نظیرترین باغ های ایرانی است. علاوه بر عمارت سازی مذکور، در قسمت تراس مرکزی، حوض بزرگ در مرکز و حوض های کوچکتر در اطراف احداث نمودند. به پیروی سطح شیب دار و همچنین لوله های سفالی، آب از فرادست حوض مرکزی به صورت فواره ظاهر می گشته و مابقی از طریق لوله های سفالی، حوض های جانبی را پر می کرده است. معماری در باغ و باغ سازی کاملاً به صورت قرینه پذیرفته که موجب زیبایی آن را فراهم می آورده است.

بنای چهار طاقی مرکز مخزن سد



آموزش تاریخ

فصل نامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع رسانی
دوره پانزدهم، شماره ۳، بهار ۱۳۹۳



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی

مدیر مسئول: محمد ناصر
سر دبیر: دکتر عبدالرسول خیراندیش
مدیر داخلی: مسعود جوادیان
هیئت تحریریه: دکتر فرج اله احمدی
دکتر حسین احمدی
دکتر عطاءالله حسینی
دکتر عبدالرسول خیراندیش
دکتر نیره دلیر
دکتر نصرالله صالحی
دکتر حسین مفتخری
دکتر طوبی فاضلی پور
مسعود جوادیان
ویراستار: جعفر ربانی
طراح گرافیک: مهسا قباپی

نشانی مجله:
تهران صندوق پستی ۶۵۸۵-۱۵۸۷۵
تلفن امور مشترکین: ۷۷۳۳۵۱۱۰ و ۷۷۳۳۶۶۵۶
نمابر: ۸۸۳۰۱۴۷۸
تلفن مجله: ۸۸۸۳۱۱۶۱-۹
داخلی: ۴۳۶

پیام گیر نشریات رشد:
۸۸۳۰۱۴۸۲-۸۸۸۳۹۲۳۲
مدیر مسئول: ۱۰۲
دفتر مجله: ۱۱۳
امور مشترکین: ۱۱۴
پیام نگار: tarikh@roshdmag.ir
وبگاه: www.roshdmag.ir
چاپ: شرکت افست (سهام عام)
شمارگان: ۵۵۰۰ نسخه

- ۲ تاریخ، از عالم اشرف تا علم اشرف / دکتر عبدالرسول خیراندیش
۵ شرایط مقالات
۶ چگونه توانستم دانش آموزانم را به مشارکت در ارزشیابی شفاهی درس تاریخ
ترغیب نمایم / مرضیه سمائی صحنه سرائی
۱۲ ملاحظاتی در باب آموزش تاریخ / پرویز حسینی
۱۷ قلعه زائر خضرخان اهرمی، یادگار مبارزات نهضت جنوب / حیدر امیری
۲۶ دولت حیره و روابط سیاسی آن با حکومت ساسانی / علی پور صادقی
۳۴ نقش قندهار در مناسبات ایران و هند در عهد صفویه / سید حسین رضوی خراسانی
۴۵ بازسازی دستگاه ضرب سکه در دوره ایلخانان / دکتر محسن جعفری مذهب
۴۸ تاریخ نگاری درسی در دوره رضاشاه / محرم قلی زاده
۵۴ وزارت عباسیان در دوره آل برمک / عبدالرسول زارعی
۶۰ معرفی کتاب: سایه هایی در بیابان / شمسعی شعبانی
۶۲ معرفی کتاب: ۱۰۰ نکته آموزشی برای تدریس اطلس

صدوبیست ساله / اکرم علیخانی

چهار ستون اصفهان

روی جلد: آینه خانه مخم / بجنورد عکس: هاتف همایی



تاریخ، از عالم اشراف تا علم اشراف

داشت. به همین جهت در میدان رزم یا مجالس بزم که شاهان و پهلوانان و وزیران و دبیران و دانشوران و پیران جمع می‌شدند، افرادی آگاه و با بصیرت، به بازگویی رویدادهای تاریخی مرتبط با هر مطلبی که مورد نظر بود، می‌پرداختند. اصولاً هر کس، در هر مرتبه‌ای از مراتب ریاست و قدرت که بود، می‌دانست که برای نیل به موفقیت در کار خود نیازمند مراجعه به تجارب و تدابیر گذشتگان است. به همین جهت از جمله دانش‌هایی که معلمان به ملوک و شاهزادگان می‌آموختند دانش تاریخ بود، حال نام کتاب تاریخ می‌خواست تجارب‌الامم باشد یا سنی ملوک‌الارض و الانبیا یا جنبه خاصی از دانش و تجربه تاریخی مانند کتاب التاج (جاحظ) یا سیاست‌نامه (نظام‌الملک) یا قابوس‌نامه (عنصر‌المعالی) یا دستور الکاتب فی تعیین المراتب (نخجوانی) یا احکام السلاطین (ماوردی) یا هر عنوان دیگری. البته اسناد و کتاب‌ها و وصیت‌نامه‌ها در خزاین نگهداری می‌شد و فقط در اختیار شاهان و مقامات بلند پایه درباری قرار می‌گرفت که در این موارد نه فقط عامه بی‌سواد بلکه دانشوران جامعه نیز قادر به دسترسی به چنین منابع تاریخی نبودند. بدین ترتیب سطحی از دانش تاریخی که می‌تواند علمی و تحقیقی به‌شمار آید و توسط اهل فن مکتوب شده بود، برای عده‌ای خاص که همانا اشراف باشند قابل دسترسی بود. محتوای چنین دانش تاریخی را به‌طور عمده اخبار درباریان و شاهان و روابط سیاسی میان آن‌ها و به‌طور کلی امور مربوط به شخصیت‌های صاحب قدرت تشکیل می‌داد. در واقع، امور جزئی و گفت‌وگو از افرادی به غیر از این عده، به منزله عوام‌زدگی و روزمرگی و ناشی از توجه به افراد بی‌اهمیت و امور فاقد ارزش تلقی می‌شد و ارزش ثبت و ضبط نداشت. روشن است که چنین طرز تلقی از تاریخ‌نگاری در اینجا نیازی به نقد و بررسی ندارد و موضوع این نوشته نیست. اما در هر حال تا حدود سه قرن پیش این روش در تاریخ‌نگاری کما بیش رایج بود، تا آنکه از حدود قرن هجدهم، کم‌کم تغییراتی در این زمینه آغاز شد و بسستر عمومی آن نیز دموکراتیزه شدن جوامع اروپایی بود. این فرایند که با رشد طبقه بورژوا آغاز شد، توسط همین طبقه و متفکران برخاسته از آن و طی انقلابات دموکراتیک تحقق پیدا کرد. زیرا به‌نحوی آشکار دانش تاریخی به نقد گذشته جوامع اروپایی به‌عنوان سنت یا منشأ رژیم‌های کهن می‌پرداخت و از سوی دیگر نیز در رویکردی خردگرایانه و نگرشی اتوپایی به آینده زمینه‌های امیدواری برای رسیدن به بهروزی در پی انقلابات را فراهم می‌آورد. پیدایی و پذیرش نظریه تکامل اجتماعی در قرن هجدهم و سپس تکمیل آن در قرن نوزدهم؛ سوی علمی دیگر این تحول بود؛ تحولی که در پی گرایش مورخان قرن هجدهم در پرداختن به تاریخ جامعه به‌وجود آمد. این دسته از مورخان، معروف به

حدود سه قرن است که در جوامع پیشرفته تاریخ به «دانشی همگانی» تبدیل شده است. در ایران نیز از حدود یک‌صد سال قبل درس تاریخ در برنامه‌های آموزشی قرار گرفت و به‌صورت دانش همگانی درآمد. هرچند علم تاریخ سابقه‌ای به درازای تاریخ بشر دارد، اما در گذشته معمولاً عامه مردم که بی‌سواد هم بودند، بیشتر به جنبه‌های فرهنگی تاریخ علاقه نشان می‌دادند. بدین ترتیب که در نقالی‌ها مثلاً تاریخ را به‌صورت داستانی فرا می‌گرفتند. اهداف چنین آموزشی که غیر مدون و بدون برنامه‌ریزی انجام می‌شد، رفع خستگی، سرگرمی، کسب ثواب، برانگیختن احساس، تهییج عموم، تربیت همگانی و به‌طور کلی ایجاد بینش مورد نظر یک نظام فرهنگی بود. برخلاف عوام، نخبگان جامعه، دانش تاریخ را براساس منابع مکتوب یا از طریق حضور در مجالسی که در دربارها و دیوان‌ها و گاه مدرسه‌ها تشکیل می‌شد، فرا می‌گرفتند. در این مجامع، که همگان باسواد بودند، آشنایی با تاریخ به‌منظور کسب تجربه و مهارت، اطلاع بر سوابق امور سیاسی، مدیریت و فرمانروایی صورت می‌گرفت. بدین ترتیب آنچه که علم تاریخ خوانده می‌شود و اغلب مستند، سنجیده شده و همراه با رعایت قواعد نگارش صحیح وقایع است، اختصاص به نخبگان جامعه



«مورخان اجتماعی» هستند. آن‌ها ثبت و ضبط نام افراد مهم یا وقایع مربوط به آن‌ها را کافی نمی‌دانستند بلکه جامعه‌ای را که ابراز وجود آنان و زمینه اقداماتشان را فراهم آورده بود، مدنظر قرار می‌دادند. گیبون و منتسکیو از جمله چنین مورخانی بودند. این دو مورخ در صدد توصیف و تحلیل شرایط عمومی، اخلاقی، اجتماعی و اقتصادی بودند و صعود و نزول جوامع را در ابعاد سیاسی، تمدنی و به‌طور کلی تحول و تداوم آن مورد بررسی قرار می‌دادند. مورد مشخص مراجعه آن‌ها جوامع یونان و روم باستان بود. در این میان، منتسکیو در کتاب روح القوانین تاریخ جامعه را به‌نحوی خاص تر بررسی کرد. این چنین بررسی‌هایی هرچند پیش از پیدایش علم جامعه‌شناسی بود، اما در هر حال در فرایند دموکراتیزه شدن جامعه و تاریخ اروپاییان قرار داشت. این مورخان هنوز به اشرافیت و کارکردهای آن نظر داشتند و البته اشرافیتی برخاسته از طبقه بورژوا را مدنظر داشتند، تا اینکه در این قرن مورخی مانند ریچارد گرین انگلیسی با نوشتن کتاب تاریخ مردم انگلیس این فرایند را هر چه بیشتر به کشاندن طبقه عامه در عرصه تاریخ نزدیک‌تر ساخت. از سوی دیگر مورخی مانند کارلایل کوشید نقش قهرمانان را در تحول تاریخی برجسته سازد و البته نیچه هم کوشید حتی نقشی منفی برای عوام در سیر تاریخ نشان دهد. به هر حال، عصری که در آن تحولات تاریخی را وابسته به وقایع، آن هم وقایع سیاسی و اعمال قهرمانی و لاجرم وابسته به شاهان و پهلوانان و به‌طور کلی اشراف می‌دانستند به‌سر رسیده بود و مضامین اجتماعی و تمدنی، شکل دهنده اصلی روندهای تاریخی به‌شمار می‌آمدند.

**مطالعه روندهای اصلی
شکل‌دهنده سیر تاریخ و تمدن
بشری، که در قرن هجدهم بیش
از پیش مورد توجه مورخان
قرار گرفت، موجب شد در
تاریخ‌نگاری، مطالعه نهادها و
مؤسسات تمدنی جای مطالعه
درباره اشخاص یا وقایع را بگیرد**

مطالعه روندهای اصلی شکل‌دهنده سیر تاریخ و تمدن بشری، که در قرن هجدهم بیش از پیش مورد توجه مورخان قرار گرفت، موجب شد در تاریخ‌نگاری، مطالعه نهادها و به‌طور کلی مؤسسات تمدنی جای مطالعه درباره اشخاص یا وقایع را بگیرد. در واقع مورخان عقل‌گرا که همگی نیز گوشه چشمی به دانش جدید تاریخی موسوم به «فلسفه تاریخ» داشتند کوشیدند نه فقط از خلال وقایع سیاسی و اعمال شاهانه و پهلوانی بلکه بر فراز آن‌ها نظمی از تحولات تاریخی را جست‌وجو و شناسایی کنند که به تفسیری عقل‌گرایانه از تاریخ منتهی شود. بدین ترتیب بود که نه‌تنها گذشته تاریخی بشر معنادار و قابل درک و تفسیر دانسته شد بلکه تاریخ در سیر به‌سوی آینده‌ای که در پیش رو داشت صاحب هدف و مقصد معینی، که همانا تکامل اجتماعی بود، قلمداد شد.

تحول عمومی که در بالا به‌صورتی فشرده به آن اشاره کردیم و تحت عنوان‌های متفاوتی چون فلسفه تاریخ، تاریخ‌نگاری، ایده‌آلیسم آلمانی، تاریخ‌نگاری ویگ، روش کربتیک، تاریخ‌نگاری رومانیتیک و مانند آن‌ها موجودیت یافت همگی بر روی هم تاریخ‌نگاری مدرن را ساخت که اصل و اساس تجدد یا مدرنیته بود. دیدگاهی که از نگرش به «طبقه اشراف» به نگرش به «هیئت اجتماع» تحول یافته بود، چنانکه متذکر شدیم، با روند توسعه نهادها و نمادهای دموکراتیک همراهی می‌شد که از جمله آن‌ها توسعه نهادهای تعلیم و تربیت و نظام وظیفه عمومی بود. از آن پس نه فقط درس خواندن خاص اشراف نبود، بلکه به‌سربازی

رفتن و افتخار آفریدن در میدان جنگ نیز دیگر خاص طبقه سوارکار نژاده زمین‌دار (شوالیه‌ها) دانسته نمی‌شد. در نتیجه، اشرافیت آنچه را که اساس هویت و دلیل موجودیت خود می‌دانست از دست می‌داد. بدین ترتیب، درس تاریخ نیز، که با این تحول یکی از دروس تعلیم و تربیت عمومی قلمداد می‌شد، قلمرو خود را به تاریخ ملت‌ها، تاریخ کشورها، تاریخ شکل‌گیری تمدن و فرهنگ و نیز تاریخ حکومت و اقتصاد و قوانین آن معطوف کرد. بر این اساس، ذکر نام شخصیت‌ها، اعم از شاهان و پهلوانان و... در واقع برای نشان دادن سیر به‌شمار می‌آمد که این نهادها و به‌طور کلی زندگی





اجتماعی پیموده بودند. چنین گرایشی در تاریخ‌نگاری، آن‌چنان که «ملت» را در مفهوم کلی دولت-ملت به‌عنوان شاکله اصلی دولت جدید برجسته‌تر می‌ساخت از خصوصیات بارز ناسیونالیسم قرن نوزدهم است. در این قرن اساس ناسیونالیسم، ملت‌ها و به عبارتی توده‌ها دانسته شد و بدین ترتیب ملیت‌گرایی با مردم‌سالاری (دموکراسی) برهم انطباق یافتند. در حالی که در قرن شانزدهم که ناسیونالیسم توسط کسانی چون ژان بُدِن و نیکولو ماکیاولی مطرح گردید، برابر با اراده فردی فرمانروا دانسته می‌شد. حتی مفهوم حاکمیت ملی در آن قرن و پیش از آن بستگی تام و تمام به فرمانروا داشت، چنان‌که قرار داد صلح عمومی وستفالی (۱۶۴۸م) چنین بود. در حد فاصل قرن شانزدهم تا قرن نوزدهم نه‌تنها تاریخ از فرمانروایان به توده‌ها، بلکه ناسیونالیسم نیز از اراده فرمانروایان به اراده مردمان تحول یافت. از آن پس بهره‌گیری از تاریخ برای ایجاد حس هویت ملی دیگر محدود به فرمانروایان و جنگجویان پیرامون آن‌ها نبود، بلکه می‌بایست در نظام تعلیم و تربیت عمومی، همگان به چنین درکی از هویت، ملیت و آمادگی برای خدمت به آن می‌رسیدند. به همین جهت درس تاریخ به‌صورت رسمی در قالب متون و مواد آموزشی برای همگان در فرایند تعلیم و تربیت عمومی قرار گرفت و جزء لاینفک آن در تمامی کشورها به‌شمار آمد... از منظر جامعه‌شناسی تاریخی، تحولی که در بیان نسبت تاریخ با اشرافیت

(آریستوکراسی) و مردم‌سالاری در اروپا صورت گرفته است، چنین می‌نماید که تا قبل از دوره جدید اشرافیت خود را برآمده از «تاریخی پرافتخار» می‌دانست که پشت سر داشت و لذا خود را ادامه آن می‌دید. لذا تأکید بر اشرافی‌گری و پای‌بندی به نظام‌های کهن را می‌توان در آستانه انقلابات دموکراتیک، در آغاز تاریخ معاصر، مشاهده کرد. اما روشنفکران به‌وجود آورنده عصر جوامع دموکراتیک، که بواقع اشرافیت نوین به‌شمار می‌آیند، گذشته را به‌عنوان سنت می‌دیدند و مانند ایشیا در صدد تصرف آن بودند. بدین معنا که می‌خواستند آن را «متعلق به خود» سازند و لذا در پی ارائه تفسیری مطابق خواست خود از آن بودند. متعلق ساختن گذشته تاریخی به خویش، چنان‌که مشهور است، در فرایند ملت‌سازی و هویت‌یابی دولت-ملت‌ها در دوره جدید صورت گرفت. این تحول نه‌تنها در اروپا بلکه بعدها در خاورمیانه و جاهای دیگر نیز واقع شد. متعلق ساختن تاریخ به خویشتن و تصرف در آنکه به لحاظ روش با عقل‌گرایی تاریخی ممکن و میسر شده بود، به باز تولید گسترده‌ای از تاریخ گذشته بشر از عهد باستان تا دوران جدید منجر شد.

در ایران نیز، تدریس تاریخ با نوگرایی عصر مشروطه و شکل‌گیری مدارس جدید آغاز شده بود، در کنار زبان ملی و فرهنگ و جغرافیای ملی (کشوری) از ضروریات تعلیم و تربیت همگانی مانند ریاضی و بهداشت و... دانسته شد.

حاصل کلام اینکه، طی چند قرن اخیر، تاریخ نه‌تنها رویکردی اجتماعی یافته بلکه از تمرکز بر افراد خاص و وقایع منسوب به آن‌ها فاصله گرفته و به دانش عمومی و همگانی تبدیل شده است. این روند نه‌تنها با مطالعات تخصصی و فنی، که در مراکز دانشگاهی و توسط صاحب‌نظران و با روش‌های خاص علم تاریخ صورت می‌گیرد، بی‌ارتباط نیست، بلکه راه‌گشا و توسعه‌دهنده آن‌ها نیز به‌شمار می‌آید. امروزه اشراف بر تاریخ، به‌خصوص بر تاریخ سرزمین، مردم، تمدن، فرهنگ، سنن و اعتقادات دینی و ملی آن در همه کشورها از لوازم اصلی تعلیم و تربیت عمومی، آموزش‌های همگانی و به تعبیر متخصصان امور تربیتی، فرایند جامعه‌پذیری و تبدیل شدن به شهروند مطلوب هر جامعه دانسته می‌شود. درس تاریخ با توجه به ماهیت و کارکرد آن وظیفه دارد هویت ملی و دینی مردم هر جامعه را تحکیم بخشد و در راستای تقویت وحدت ملی، به‌وجود آوردن خودباوری و حس دفاع از استقلال و آزادی و سربلندی کشور، آموزش‌های لازم را به آینده‌سازان آن ارائه نماید.

تذکر

این نوشته به ضرورت رعایت حجم لازم، با حذف و تلخیص به چاپ رسیده است.





شرایط مقالات

مقالات به ترتیب وصول در هیئت تحریریه طرح می‌شود و پس از طی مراحل داوری، چنانچه تأیید شود، به چاپ خواهد رسید.

هدف‌های کلی مجله رشد آموزش تاریخ

۱. ایجاد زمینه مناسب برای تقویت مهارت‌ها و صلاحیت‌های حرفه‌ای معلمان.
۲. کمک به ارتقای دانش معلمان در زمینه اصول و مبانی آموزش و پرورش.
۳. معرفی راهبردها، رویکردها و روش‌های آموزش تاریخ.
۴. کمک به ارتقای دانش معلمان نسبت به محتوای کتاب‌های درسی.
۵. ایجاد زمینه مناسب برای هم‌اندیشی و تبادل نظر بین معلمان، کارشناسان و برنامه‌ریزان درسی، برای بهبود یا رفع تنگناهای آموزشی.
۶. افزایش آگاهی معلمان از کاربردهای گوناگون علم تاریخ در زندگی، با تأکید بر محتوای کتاب‌های درسی.
۷. تشویق معلمان به انجام دادن کارهای پژوهشی در زمینه‌های علمی و آموزشی.
۸. آشنا کردن معلمان با تازه‌ترین دستاوردهای علمی در زمینه تاریخ و تاریخ‌نگاری.
۹. آشنا کردن معلمان با تاریخ علم به‌منظور دانش‌افزایی و تقویت دیدگاه‌های ارزشی و آموزشی.
۱۰. افزایش آگاهی‌های معلمان دربارهٔ رخدادهای علمی و آموزشی تاریخ در ایران و جهان.
۱۱. آشنا ساختن معلمان با مهم‌ترین مسائل و سؤالات موجود در حوزه‌های علمی و آموزشی.

فصل‌نامه رشد آموزش تاریخ، ضمن دعوت از کلیه محققان به‌ویژه دبیران تاریخ، برای عرضهٔ مقالات خویش، خواهشمند است در نوشتن و ارسال مقالات خود به این نکات توجه فرمایند:

۱. مطالب ارسالی با اهداف مجله مرتبط باشد.
۲. حجم مقالات ارسالی حداکثر ۱۰ صفحهٔ دست‌نویس باشد.
۳. اگر مقاله ترجمه است، اصل آن ضمیمه شود.
۴. مطالب به خط خوانا یا تایپ شده باشد.
۵. مطالب در یک طرف برگه و با فاصله مناسب نوشته شود.
۶. در صورت لزوم، تصویر، نقشه، نمودار و... ضمیمه شود.
۷. شماره تماس نویسنده در مقاله درج شود.
۸. در مورد ارجاعات در متن و فهرست منابع در پایان مقاله، به ترتیب زیر عمل کنید:
الف: ارجاع در متن: (نام خانوادگی نویسنده، سال نشر: شمارهٔ صفحه).
مثال: (انصاری، ۱۳۶۲: ۲۵-۲۲).
- ب. فهرست منابع: (نام خانوادگی و نام نویسنده یا نویسندگان. عنوان کتاب (شمارهٔ جلد). مترجم یا مصحح. ناشر. محل نشر. سال انتشار.
مثال: لانسکی، گرهارد/ لانسکی، جین، سیر جوامع بشری، ترجمهٔ موفقیان، ناصر، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۹.
۹. مجله در ویرایش و تلخیص مطالب آزاد است.
۱۰. مطالب ارسالی مسترد نخواهد شد.

مقدمه

مقاله پیش رو حاصل تحقیقات و تجربه نگارنده درباره مسئله‌ای است که دیرزمانی دغدغه خاطر م بوده و آن اینکه: آیا می‌توانم دانش‌آموزان را به مشارکت فعال در «ارزشیابی شفاهی» درس تاریخ ترغیب نمایم؟ خوشبختانه بعد از کوشش بسیار توانستم با آوردن دانش‌آموزان به محیط خارج از کلاس درس (نمازخانه، حیاط مدرسه، و یا حتی پارک نزدیک مدرسه) و تغییر در شیوه پرسش و پاسخ، سرزندگی، شادی و نشاط را در دانش‌آموزانم موجب‌گردم و کلاس نسبتاً بی‌روح، خشک و سرد تاریخ را به کلاسی با نشاط و دوست‌داشتنی تبدیل کنم و وضع موجود را به وضعی مطلوب‌تر تغییر دهم.

کلیدواژه‌ها: آموزش تاریخ، ترغیب به مشارکت، ارزشیابی شفاهی

تعریف و طرح مسئله

نقش اصلی معلم در فرایند آموزش و پرورش فراهم ساختن شرایط و امکانات مناسب آموزشی و پرورشی و هدایت یادگیری دانش‌آموزان به منظور کمک به رشد و تکامل همه‌جانبه آن‌هاست. معلم برای آنکه بتواند این نقش را به‌نحو شایسته انجام دهد، باید هر یک از دانش‌آموزان را نیک بشناسد و آن‌ها را مورد ارزشیابی قرار دهد.

چگونه توانستم دانش‌آموزانم را به مشارکت در ارزشیابی شفاهی درس تاریخ ترغیب نمایم

مرضیه سمائی صحنه‌سرائی
دبیر تاریخ



آن نوع از ارزشیابی که به‌طور مستمر و در پایان هر بخش از مطالب تدریس شده، در طول سال تحصیلی و در دفعات مکرر به‌صورت روزانه، هفتگی و یا ماهانه انجام می‌گیرد «ارزشیابی تکوینی یا مرحله‌ای» نامیده می‌شود. هدف‌های ارزشیابی مرحله‌ای به شرح زیر است:

- نظارت گام‌به‌گام معلم نسبت به تحقق هدف‌های رفتاری بخش‌های مختلف هر مطلب آموزشی؛

- هدایت مستمر یادگیری دانش‌آموزان؛ - اصلاح و بهبود روش‌های تدریس و رفع نارسایی آن‌ها؛

- انطباق روش، برنامه و وسایل آموزشی با نیازهای دانش‌آموزان.

بدیهی است که محتوای سؤالات ارزشیابی تکوینی یا مرحله‌ای به‌طور مستقیم ناظر به اندازه‌گیری آن دسته از هدف‌های آموزشی است که برای هر یک از بخش‌های درس و در فواصل زمانی معین پیش‌بینی شده است. (سیف، ۱۳۸۳)

در طول سیزده سال خدمت‌م در آموزش و پرورش، که شش سال از آن را به تدریس تاریخ گذراندم، همواره و در تمام کلاس‌های درس متوجه مشکلی اساسی در هنگام ارزشیابی شفاهی از دانش‌آموزان شدم.

من نیز مانند اکثر همکارانم، در ابتدا، اغلب از موضوعات تعیین شده (هدف‌های آموزشی دروس قبل) از دانش‌آموزان به‌طور شفاهی سؤالاتی می‌پرسیدم (ارزشیابی مرحله‌ای) و گاهی اوقات نیز با اطلاع قبلی از آن‌ها آزمون کتبی (ارزشیابی پایانی) می‌گرفتم. در تمام موارد پس از تصحیح برگه‌ها دریافتیم که تعداد قابل ملاحظه‌ای از دانش‌آموزان در آزمون کتبی به نسبت آزمون شفاهی، نمرات بهتری به دست می‌آوردند. بنابراین بر آن شدم تا علت این امر را پیدا کرده و در صدد رفع مشکل دانش‌آموزان در ارزشیابی شفاهی (مرحله‌ای) برآیم.

از این رو با توجه به امکانات موجود، در وقت مقتضی موضوع را با دانش‌آموزان در میان نهادم و از آن‌ها خواستم که به پرسش‌های زیر در یک کاغذ پاسخ دهند:

۱. چرا شما در پرسش شفاهی نمرات کمتری نسبت به امتحان کتبی کسب می‌کنید؟

۲. چرا تمایلی برای مشارکت در پرسش‌های شفاهی ندارید؟

۳. آیا در مورد نحوه پرسش شفاهی روش بهتری به نظرتان می‌رسد؟ آن را مطرح کنید.

و در پایان نظرسنجی با تمرکز بر روی نظرات مشابه و دقیق‌تر تلاش کردم تا با تحقیقات و مطالعات بیشتر، تغییراتی در نحوه ارزشیابی شفاهی به‌وجود آورم.

گردآوری اطلاعات

در هنگام پرسش شفاهی از دانش‌آموزان اغلب می‌گفتند:

۱. خانم، در صورت امکان از همین جا و پشت میز جواب را بگویم.

۲. آیا می‌توانم نشسته جواب را بگویم؟

۳. خواهش می‌کنم اولش را بگویید تا باقی پاسخ را به‌یاد بیاورم.

۴. خانم، خیلی خواندم اما الان همه چیز را فراموش کردم!

وقتی علت را از دانش‌آموزان جویا شدم، هر کدام از آن‌ها با شدت و حدت می‌کوشید تا متقاعد کند که پرسش شفاهی اصولاً روش مناسبی برای ارزشیابی نیست. از آنان خواستم که در پاسخ به ۳ سؤال طرح شده در قسمت طرح مسئله دلایل خود را در یک کاغذ بنویسند و آن را در اختیار من قرار دهند. سپس، بعد از نظرسنجی نظرات آنان را بر تخته سیاه نوشته و موارد تکراری را با علامت X مشخص نمودم. در پایان، نظرات نوشته شده را بار دیگر مرور کردم. خلاصه آنچه آنان مطرح کرده بودند عبارت بود از:

۱. در هنگام پرسش شفاهی از دوستانمان خجالت می‌کشیم.

۲. اضطراب شدید از پرسش شفاهی باعث فراموشی مطالب می‌شود.

۳. پرسش‌های شفاهی عادلانه نیست؛ ممکن است یک سؤال سخت از یک نفر و یک سؤال آسان‌تر از شخص دیگری پرسیده شود.

۴. نمره‌هایی که برای سؤال در نظر گرفته می‌شود معیار دقیقی برای ارزشیابی دانسته‌هانیست.

۵. از برخورد معلم در صورت پاسخ ندادن به سؤال می‌ترسیم.

۶. ترس از استهزاء به وسیله سایر دانش‌آموزان.

۷. حالت خشک، رسمی و بی‌روح و خسته‌کننده پرسش شفاهی.

در پایان این پرسش و پاسخ که برخلاف همیشه کلاس را پر از شور و نشاط کرده بود راه‌حلی‌هایی به ذهنم خطور کرد. ترجیح دادم تا در مورد آن‌ها بیشتر تحقیق کرده و از منابع موثقت‌تری داده‌های لازم را جمع‌آوری نمایم. به دانش‌آموزان نیز وعده دادم تا در آینده‌ای نزدیک شرایط بهتری را برای حضور شاداب آنان در کلاس فراهم آورده و وضعیت موجود را بهبود بخشم.

جمع‌آوری اطلاعات

برای فراهم آوردن اطلاعات دقیق و موثق درخصوص طرحی که در ذهن داشتم، با چند تن از همکاران با سابقه گفت‌وگو کردم و دریافتیم که دبیران دروس دیگر نیز در اکثر درس‌ها (مانند ادبیات، تاریخ، جامعه و ...) با همین مشکل مواجه‌اند.

از همکارانم خواستم که در مورد چرایی این مشکل تأمل کرده و پاسخ دهند. بعد از جمع‌آوری نظرات آنان از طریق مصاحبه، در بررسی پاسخ‌های آنان

مشاهده شد که در موارد قابل ملاحظه‌ای نظرات آنان و دانش‌آموزان مشابه است. در این میان نظرات و پیشنهادها دقیق‌تر و جامع‌تری نیز به چشم می‌خورد. همه نظرات همکاران را در پوشه‌ای جداگانه بایگانی کردم و تصمیم گرفتم که جهت جامعیت تحقیقات خود، با سرگروه درس مربوطه نیز تماس گرفته و طرح خود را با وی در میان نهم.

در پایان، تمام اطلاعات موجود را در داخل فیش تحقیقاتی خود شماره‌گذاری کردم. سپس تصمیم گرفتم تا حد امکان با اولیای دانش‌آموزان نیز ارتباط برقرار کرده و از نظرات آنان نیز بهره‌گیرم.

بعد از تمام این فعالیت‌ها با بررسی‌های مکرر متوجه شدم که یکی از مهم‌ترین مشکلات دانش‌آموزان در هنگام پرسش شفاهی، هیجان و فشار ناشی از ایستادن در حضور دیگران و خجالت کشیدن از این است که به‌تنهایی زیر بار نگاه سرزنش‌آمیز احتمالی معلم و دوستان خود قرار بگیرند.

بنابراین چند کتاب روان‌شناسی و کتاب‌ها و مقالات مرتبط با پژوهش را مطالعه کردم. همچنین همزمان شدن این کار با شرکت در کلاس آموزش ضمن خدمت نیز شرایط بسیار مناسبی را برای جمع‌آوری اطلاعات لازم درخصوص طرح مورد نظر برایم ایجاد کرد و تلاش کردم با بهینه کردن شرایط ارزش‌یابی، مشکلات موجود را به نفع کلاس و دانش‌آموزان مدیریت نمایم. پس بر آن شدم تا این تغییرات را به‌گونه‌ای روش‌مند و در چارچوب اسلوبی پژوهشی که در کلاس ضمن خدمت و کتاب‌های معرفی شده از طرف استاد مطرح شده بود، اجرا نمایم. اسامی کتب و منابع مذکور در قسمت منابع ذکر شده است.

راه‌های پیشنهادی برای تغییر

برخی از راه‌های پیشنهادی برای تغییر در شیوه‌های پرسش شفاهی که از مجموع

نظرات دانش‌آموزان و همکاران به‌دست آمده بود بدین قرار است:

۱. یک نفر از خود دانش‌آموزان وظیفه پرسش کلاسی را به‌عهده بگیرد؛
۲. به جای طرح سؤال از یک نفر، یک سؤال از چند نفر به صورت گروهی پرسیده شود؛
۳. پرسش از دانش‌آموزان داوطلب صورت گیرد؛
۴. پرسش کلاسی به‌صورت دو گروه مجزا از هم صورت پذیرد؛
۵. دانش‌آموزان در پشت نیمکت خود به پرسش پاسخ دهند؛
۶. پرسش را به‌نوعی بازی و سرگرمی تبدیل کنیم؛
۷. دانش‌آموزان در طرح سؤالات نقش داشته باشند؛
۸. محیط کلاس را تغییر دهیم؛
۹. طرز نشستن و ایستادن دانش‌آموزان را تغییر دهیم.

چگونگی اجرای تغییرات پیشنهادی

با تجزیه و تحلیل گزارش‌هایی که یادداشت کرده بودم راه حلی به‌نظرم رسید که تصمیم گرفتم آن را در کلاس درس به‌صورت آزمایشی اجرا نمایم. این تغییر عبارت بود از اینکه ابتدا، دانش‌آموزان کلاس را به چند گروه، با افراد مساوی تقسیم کنم. دقت کردم که در هر گروه دانش‌آموز قوی، متوسط و ضعیف از نظر درسی در کنار هم قرار گیرند. سپس از آنان خواستم که براساس شخصیت‌های تاریخی مورد علاقه خود، یک اسم برای گروه و یک سرگروه انتخاب نمایند، چرا که در همان جلسه پرسش و پاسخ مشاهده کرده بودم که دانش‌آموزان به نظرات و خواسته‌های همکلاسی‌های خود بهتر گوش می‌دهند و تا حدود زیادی آن نظرات را می‌پذیرند. از همان ابتدا و شروع کار مشاهده کردم که علی‌رغم بعضی از مشکلات (نظیر

ایجاد سروصدا برای کلاس‌های دیگر)، دانش‌آموزان بسیار پرشور و بانشاط در این بحث شرکت کرده و حتی در انتخاب گروه از همدیگر پیشی می‌گرفتند؛ سپس در پایان تدریس، هر کدام از گروه‌ها را مأمور کردم تا از موضوعاتی که در همان روز تدریس شده بود سؤالاتی را طرح کنند. البته قانونی وضع کردم که به‌موجب آن تعداد سؤالات باید با تعداد اعضای هر گروه مساوی باشد. از آنان خواستم که سؤالات طرح‌شده را یک بار به‌شکل جداگانه‌ای در برگه‌های مجزا و یک بار در یک برگه به‌طور کلی به‌همراه پاسخ نوشته و برای جلسه بعد در اختیار سرگروه قرار دهند. همچنین سرگروه‌ها موظف گردیدند که برای حفظ نمره و امتیاز گروه این سؤالات را با دیگران در میان نهند.

در جلسه بعد، از همان شروع کلاس و در بدو ورود متوجه شور و اشتیاق دانش‌آموزانم شدم. بعد از اجرای رفتارهای ورودی حالا نوبت اجرای برنامه پیشنهادی‌ام بود. در واقع خودم هم به اندازه دانش‌آموزانم مشتاق بودم هرچه زودتر نتیجه این تغییر را ملاحظه کنم. با هماهنگی قبلی با دفتر مدرسه برای تغییر شرایط نشستن دانش‌آموزان و همچنین کم شدن مزاحمت ناشی از سروصدا برای سایر کلاس‌ها به اتفاق دانش‌آموزان به نمازخانه مدرسه رفتیم. سپس دو گروه از دانش‌آموزان را فراخواندم و از آنان خواستم که به‌صورت گروهی در جلو نمازخانه، رودرروی سایر دانش‌آموزان بایستند. سپس از سرگروه‌ها درخواست کردم کاربرگی را که از قبل آماده کرده‌اند و در آن تمام سؤالات را به همراه پاسخ آن‌ها ذکر شده در اختیارم قرار دهند تا بررسی و ارزیابی نمایم. بعد، از سرگروه گروه اول خواستم کاغذهای مربوط به سؤالات را که تا شده است به سمت گروه دوم ببرد تا سرگروه آنان، یکی از سؤالات را به اختیار بردارد

یکی از مهم‌ترین مشکلات دانش‌آموزان در هنگام پرسش شفاهی، هیجان و فشار ناشی از ایستادن در حضور دیگران و خجالت کشیدن از این است که به‌تنهایی زیر بار نگاه سرزنش‌آمیز احتمالی معلم و دوستان خود قرار بگیرند

و آن را با صدای بلند برای گروه خود بخواند. سپس از گروه دوم خواستم برای پاسخ دادن به آن سؤال، مشورت کرده و یک نفر را به‌دلخواه خود انتخاب نمایند تا پاسخ سؤال را برای دیگران بازگو کند. البته در سؤال‌های بعدی قاعده‌ای گذاشتم که هر یک از اعضای گروه فقط یک بار می‌تواند پاسخ سؤال را بگوید تا فرصت برای شرکت همه اعضای گروه در این پرسش و پاسخ فراهم آید. سپس همین کار را گروه دوم با طرح سؤالات خود برای گروه اول انجام می‌دهند و بعد از هر بار پاسخ‌گویی، در جدول امتیازی که از قبل تهیه کرده و روی تخته سیاه چسبانده بودم، در کنار اسم گروه امتیاز می‌نوشتیم. و در پایان مسابقه امتیازها را جمع کرده و گروه برنده مورد تشویق دوستان قرار می‌گرفت و نمره گروه برای همه دانش‌آموزان لحاظ می‌شد. البته تعداد سؤالات طرح شده برای دو گروه باید مساوی باشد. همچنین در هنگام پرسش و پاسخ اگر سؤالات به تصحیح یا تجدید نظر احتیاج داشت آن را تصحیح می‌کردم و در قسمت طرح سؤال استاندارد در جدول امتیازبندی، امتیاز مربوط را می‌نوشتیم (نمونه‌ای از جدول امتیاز طراحی شده در قسمت پیوست‌ها آمده است. مواردی که در این جدول در نظر گرفته شده عبارت‌اند از: سرعت عمل، نظم و هماهنگی، مشورت، طرح سؤالات استاندارد و ارائه پاسخ صحیح به‌طور جداگانه امتیاز داده می‌شود).

این یک رقابت تمام عیار بود. بعد از هر بار، که پاسخ دانش‌آموزان در گروه، صحیح بود با تشویق جانانه دوستانشان مواجه می‌شد. در همان جلسه احساس کردم که تغییر بزرگی در روش پرسش و پاسخ شفاهی ایجاد شده و نه‌تنها دانش‌آموزان از پرسش و پاسخ هراسی ندارند بلکه با به‌کارگیری این روش آنان را به درس تاریخ نیز علاقه‌مند ساخته‌ام.





کلاس درس تاریخ دیگر

کلاسی خشک و بی‌روح نبود

و در هنگام ارزشیابی از

دانش‌آموزان دیگر نمی‌شد از

اشتیاق آنان برای شرکت در این

رقابت جلوگیری کرد

و جمع‌آوری اطلاعات و گزارش‌های آنان درخصوص روند اجرای طرح در مدارس دیگر، اطلاعات جمع‌آوری شده را با یکدیگر مقایسه نمودم و با یادداشت انتقادات، اظهار نظرها و پیشنهادهای همکاران مجری طرح که در جلسات جداگانه‌ای دریافت می‌شد تلاش کردم اشکالات و کاستی‌های موجود را برطرف سازم. بعد از اعلام نتایج امتحانات در خردادماه، تغییرات موجود در نمرات امتحانی نیز به وضوح حاکی از آن بود که اجرای این طرح تأثیر مستقیم در بهبود وضعیت یادگیری دانش‌آموزان دارد.

از مدیریت آموزشگاه خواستم تا با اولیای دانش‌آموزانی که این طرح در کلاس آنان انجام شده بود نیز ملاقاتی داشته باشم و با گروهی از آنان نیز تماس تلفنی برقرار نمودم. بعد از تبادل نظر متوجه شدم که حتی اولیای آنان نیز متوجه این تغییر در دانش‌آموزان شده‌اند. تشخیص داده شد که با توجه به فرایند کار، روش به‌کار گرفته شده دارای اعتبار است و می‌توان آن را در کلاس درس به‌کار برد.

تصمیم نهایی

در پایان کار این پژوهش، از اینکه با تغییر در روند ارزشیابی باعث به‌وجود آمدن رغبت در دانش‌آموزان برای مشارکت خودجوش و داوطلبانه در جلسات پرسش و پاسخ (ارزشیابی‌های شفاهی) شدم، بسیار خرسندم و برآنم تا بعد از این نیز درخصوص حل مسائلی که در طول سال‌های تدریس جزو دغدغه‌های ذهنی‌ام بوده و مانعی در یادگیری مطلوب دانش‌آموزان محسوب می‌گردد، به‌گونه‌ای روشمند به تأمل پرداخته و راهکارهایی ثمربخش به‌دست آورم.

چگونگی نظارت بر راه حل جدید

در اولین قدم جهت انجام این تغییر، به کاستی‌های موجود در روش پی‌بردم و احتمالات مربوط به کاستی‌ها و نقاط ضعف آن را، در حالی که اجرا می‌شد یادداشت نمودم. با توجه به اینکه اولین تجربه اجرای این طرح، زمان زیادی از وقت کلاس را گرفت و دانش‌آموزان نیز شرایط لازم و کافی جهت اجرا نداشتند در جلسه بعد و با هماهنگی قبلی با دفتر دبیرستان قرار شد که کلاس تاریخ بعد از این در نمازخانه مدرسه برگزار شود، مشروط بر آنکه زمانی برای این جابه‌جایی از دست نرود. در جلسات بعدی نیز به دانش‌آموزان توصیه کردم تا کلاس به نحوی پیش رود که برای انجام سایر فعالیت‌های ضمن تدریس هم فرصت کافی باشد. در کمال خرسندی بعد از چند جلسه که ارزشیابی به این صورت انجام گرفت با توجه به علاقه دانش‌آموزان و همکاری اولیای مدرسه و رفع نقایص کار، کلاس درس تاریخ دیگر کلاسی خشک و بی‌روح نبود و در هنگام ارزشیابی از دانش‌آموزان دیگر نمی‌شد از اشتیاق آنان برای شرکت در این رقابت جلوگیری کرد.

چگونگی ارزیابی از نتایج راه حل جدید

از رفتارها، نمرات دانش‌آموزان، و استقبال آنان برای شرکت در این طرح مشخص بود که تغییرات اساسی ایجاد شده است. برای حصول اطمینان از اجرای این طرح در کلاس‌های دیگر و تأیید آن توسط سایر همکاران، با سرگروه درس تاریخ تماس گرفته و از او خواهش کردم که در یک جلسه علنی با همکاران گروه تاریخ از آنان بخواهد که به صورت دلخواه طرح را در کلاس خود اجرا کنند تا از نتیجه آن آگاه شویم. بعد از اجرای طرح توسط همکاران و ارتباط مستمر و تنگاتنگ با اجراکنندگان



در همان جلسه احساس

کردم که تغییر بزرگی در روش

پرسش و پاسخ شفاهی ایجاد

شده و نه تنها دانش آموزان از

پرسش و پاسخ هراسی ندارند

بلکه با به کارگیری این روش آنان

را به درس تاریخ نیز علاقه مند

ساخته‌ام

نتیجه

از آنچه که گذشت می‌توان به نتایج زیر اشاره نمود:

با اجرای این روش:

* دانش آموزان به شرکت در ارزشیابی

به صورت شفاهی راغب شدند؛

* دانش آموزان به درس تاریخ علاقه مند گشتند

* کلاس درس دیگر برای آنان کسل کننده،

خشک و بی‌روح نبود؛

* نوعی از مشارکت، همکاری و همدلی

بین معلمان و مدیر و اولیای دانش آموزان

به وجود آمد؛

* این شیوه ارزشیابی به رشد شخصیت

دانش آموزان کمک کرده و روح همکاری

را در آنان زنده می‌کند؛

* مهارت سخن گفتن در تمامی

دانش آموزان ارتقا پیدا می‌کند؛

* رشد اجتماعی و پرورش مشارکت

گروهی در دانش آموزان به وضوح

مشاهده شده؛

* این روش دانش آموزان را بر آن می‌دارد

که برای کسب امتیاز بیشتر مطالب درسی

را بهتر یاد بگیرند و بیشتر در ذهن خود

نگه دارند؛

* با توجه به رقابت به وجود آمده نمرات

درس تاریخ نیز بسیار بهتر از گذشته شده

است.

به نظر می‌رسد که با همدلی و همکاری

خانواده بسیار گسترده آموزش و پرورش

می‌توان بسیاری از مشکلات را برطرف

نمود.

منابع

۱. ایرانی، یوسف و بختیاری، ابوالفضل، روش تحقیق علمی اقدام پژوهی، انتشارات لوح زرین، تهران، ۱۳۸۲
۲. رضایی، منیره، چیستی و چرایی اقدام پژوهی، از ساکی، رضا، اقدام پژوهی، راهبردی برای بهبود آموزش و تدریس، انتشارات پژوهشکده تعلیم و تربیت و وزارت آموزش و پرورش، تهران، ۱۳۸۲

۳. سیف، علی‌اکبر، تغییر رفتار و رفتاردرمانی

نظریه‌ها و روش‌ها، تهران، انتشارات دانا، ۱۳۷۳

۴. سیف، علی‌اکبر، اندازه‌گیری سنجش و

ارزشیابی آموزشی، تهران، انتشارات دانا، ۱۳۸۳

۵. پاشاشریفی، حسن و کیامنش، علیرضا،

شیوه‌های ارزشیابی از آموخته‌های

دانش آموزان، چاپ امین، شرکت چاپ و نشر

کتاب‌های درسی ایران، ۱۳۷۶

۶. صافی، احمد، اصول و فنون راهنمایی و

مشاوره، خرمی، شرکت چاپ و نشر ایران،

۱۳۷۳

۷. صفوی، امان‌اله، کلیات روش‌ها و فنون

تدریس، چاپ و نشر کتاب‌های درسی، خرمی،

۱۳۷۷

۸. کرمی‌نوری، علیرضا و مرادی، علیرضا،

روانشناسی تربیتی، شرکت افست، شرکت

چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران، ۱۳۷۷

۹. گیلدنز، آنتونی، جامعه‌شناسی، بخش ششم،

روش‌ها و نظریه‌ها در جامعه‌شناسی - ترجمه

منوچهر صبوری، نشر نی، ۱۳۸۳

۱۰. قاسمی‌پویا، اقبال، راهنمایی عملی

پژوهش در عمل، پژوهشکده تعلیم و تربیت

آموزش و پرورش، چاپ پنجم، ۱۳۸۲

۱۱. میرزای، زهرا، برخی مدل‌های

اقدام پژوهی، از ساکی، رضا، اقدام پژوهی:

راهبردی برای بهبود آموزش و تدریس،

انتشارات پژوهشکده تعلیم و تربیت وزارت

آموزش و پرورش، تهران، ۱۳۸۲

مقالات

۱. آیا کار نیکو کردن از پر کردن است؟ پیوند

شماره ۳۳۷، سال ۱۳۸۶

۲. مهارت ایجاد و حفظ انگیزش در شاگردان،

ماهنامه معلم، دوره بیست و هفتم شماره پی در

پی ۲۳۵

۳. برنامه خودارزیابی معلمان، فصلنامه تخصصی

مدارس کارآمد ستاد اول، سال تحصیلی ۸۸-۸۷

منابع اینترنتی

● بررسی نگرش معلمان و دانش آموزان به

شیوه‌های ارزشیابی

<http://kl4789.blogfa.com/post.345aspx>

● سایت تعلیم و تربیت

<http://edupsy.prsiblog.com/posts/62/>

(جایگاه + و + اهمیت + سنجش + ارزشیابی + در +

آموزش + و + پرورش)

● ارزشیابی از طریق آزمون شفاهی

[http://www.aftabir.com/science/](http://www.aftabir.com/science/education/way-development-vebral.php)

● روش‌های مختلف ارزشیابی پیشرفت تحصیلی

[http://www.aftabir.com/science/](http://www.aftabir.com/science/education/way-development.php)

اشاره

هنگامی که دانش‌آموز دبیرستان بودم، وقتی دبیر تاریخ، حوادث و وقایع را با گرمی و شور خاصی بیان می‌کرد و می‌گفت که ما باید از تجربیات گذشتگان درس عبرت بگیریم، هرچه به مغزم فشار می‌آوردم که از کدام تجربه و چه عبرتی باید بگیریم، چیزی به ذهنم نمی‌رسید. فکر می‌کردم که تاریخ تنها یک درس شیرین، جذاب و سرگرم‌کننده است و هرگز از فواید و اهداف واقعی این علم و چگونگی استفاده از آن در جهت سعادت انسان‌ها در هر زمان و مکان اطلاعی نداشتم. اما اکنون، پس از سال‌ها مطالعه و تدریس درس تاریخ، برابم روشن است که ما از رهگذر مطالعه تاریخ، باید به چنان تفکری برسیم که بتوانیم بسیاری از گره‌های زندگی حال و آینده خود را گشوده و افق‌های پیش رویمان را نمایان و نورانی سازیم و بدین وسیله جلوی خسارات مادی و معنوی ناشی از تفکرات غلط در زندگی خود را به حداقل برسانیم. سؤال اینجاست که آیا یک معلم تاریخ، با تفکر تاریخی غلط و بدون شناخت راه و اهداف واقعی تاریخ، می‌تواند در تدریس تاریخ موفق شود. مسلماً جواب منفی است. زیرا در این صورت وی در بارور کردن ذهن‌های جوان و جویای راه صحیح زندگی به بیراهه خواهد رفت و تمام هزینه‌های صرف شده در این راه بر باد خواهد داد. در این نوشتار کوشیده‌ام ضرورت داشتن تفکر تاریخی در مطالعه و آموزش تاریخ و چگونگی دستیابی به آن را مورد بررسی قرار دهم.

کلیدواژه‌ها: آموزش تاریخ، تفکر تاریخی، تاریخ، تفکر

ملاحظات در باب آموزش تاریخ

پرویز حسینی، دبیر تاریخ، نورآباد ممسنی



جایگاه مورخ در تفکر تاریخی

در مطالعه هر رویداد تاریخی آنچه اهمیت درجه اول دارد، شناخت مورخ است، زیرا تاریخ، به زعم پاره‌ای از صاحب‌نظران، ساخته و پرداخته مورخ است. پس پیش از مطالعه تاریخ باید به مطالعه و شناخت مورخ پرداخت و بدین منظور، نخست محیط تاریخی و اجتماعی او را بررسی کرد، چه مورخ خود یک فرد و محصول تاریخ و جامعه خویش است. پروفیسور اکشات^۱ می‌گوید: «تاریخ تجربه مورخ است. ساخته هیچ‌کس به‌جز مورخ نیست. تنها راه ساختن تاریخ نوشتن آن است.» این می‌رساند که واقعیات تاریخ هرگز خالص به ما نمی‌رسند، زیرا به‌صورت خالص نه وجود داشته و نه می‌تواند وجود داشته باشد. واقعیات تاریخ همواره از مغز وقایع‌نگار ترشح می‌کند. در نتیجه هر وقت کتابی تاریخی به دست می‌گیریم، توجه‌مان باید ابتدا معطوف مورخی باشد که آن را نوشته است، نه امور واقع مندرج در آن (کار، ص ۵۰).

هر شخصی که به مطالعات تاریخی روی می‌آورد، باید بداند که او خود یک مورخ است، حاصل مطالعاتش چه به‌صورت شفاهی و چه به‌صورت کتبی به اسناد تاریخی تبدیل می‌شود. برداشت‌هایش از تاریخ به اسناد مطالعاتی دیگران تبدیل می‌شود. آن رسالت خطیر تاریخی اینجا مشخص می‌شود. اگر شخص به پختگی فکری نرسیده باشد، آیا حاصل مطالعاتش برای دیگران گمراه‌کننده خواهد بود؟

پس تاریخ به مورخی منصف، به دور از تعصبات نژادی، قومی و مذهبی، دارای سلامت نفس، شجاع، دارای محسنات اخلاقی و انسانی نیاز دارد. مورخی که به همه انسان‌ها و کشورها، فارغ از هر رنگ و نژاد و فکری، به شکل یک دهکده جهانی و حتی یک خانواده جهانی بنگرد.

چنین مورخی، پس از بررسی همه شواهد و قرائن به قضاوت می‌نشیند و آن‌گاه از نتایج آن، محکمه‌پند و اندرزی برای عبرت دیگر انسان‌ها به ارمغان می‌آورد.

سیسرون می‌گوید: «مورخ باید در کار خود به دو اصل عملاً مقید باشد؛ نخست آنکه هر چه را نادرست می‌داند بیان نکند و دوم اینکه از بیان هر چه حقیقت است پروا نکند.» (ساماران، ص ۱۸).

ابن طقطقی در کتاب تاریخ فخری می‌نویسد: «من در این کتاب خویشتن را به دو امر ملتزم ساختم که یکی از آن‌ها این است که در گفتار خود جز به حق نگرایم، و جز با عدل و انصاف سخن نگویم و خواهش دل را نپذیرم، و از مقتضیات محیط و چگونگی پرورش و تربیت پیروی نکنم، و خود را با این‌گونه امور اجنبی پنداشته از آن دوری گزینم.» (ابن طقطقی، ص ۱۴).

اکنون به بیان چند نمونه از سبک تاریخ‌نگاری متأثر از تعصبات قومی و نژادی مورخ و اثرات نامطلوبی که آن بر اذهان جوانان می‌گذارد خواهیم پرداخت: بعد از جنگ معروف بین‌المللی یک نویسنده نام‌آور اتریشی به نام اشتفن تسوایگ، وقتی در اثر یک اتفاق، تاریخ‌هایی را که در کودکی به‌عنوان کتاب درسی خوانده بود ورق زد به وحشت افتاد و آن‌ها را سراپا پر غلط و آکنده از غرض یافت. آنچه وی در آن روزهای بعد از جنگ و کشتار خاطر نشان کرد حاکی از مسئولیت واقعی تاریخ بود در این‌گونه بحران‌ها. در واقع کتابی که وی تاریخ را از آن آموخته بود چنان بود که به قول وی می‌بایست فقط این فکر را به جوانان القا کرده باشد که گویی تمام فعالیت‌های عالم یک هدف داشته است و آن نیز عبارت است از عظمت اتریش. اشتفن تسوایگ همین تاریخ‌های ملی را مسئول غرور ملی اقوام و ملت‌هایی

یافت که از کودکی یاد می‌گرفتند که میهن آن‌ها بهترین میهن‌ها، سربازانشان بهترین سربازها و سردارانشان رشیدترین سرداران بوده‌اند و در جریان تاریخ همیشه حق با آن‌ها بوده است و دیگران در این باب همیشه پرخطا بوده‌اند. چنان‌که وی همین تاریخ‌ها را مسئول واقعی نشر این اندیشه می‌دید که گویی مهم‌ترین چیز در عالم جنگ است و جنگ نه‌تنها مجاز است بلکه وقتی نفع میهن در آن باشد اجتناب‌ناپذیر هم هست. اشتفن تسوایگ حق داشت قسمتی از مسئولیت و گناه کشتار عظیم جنگ بین‌الملل را به گردن تاریخ بیندازد. البته با این همه، بدآموزی این‌گونه تاریخ‌نویسان متعددی را نمی‌توان گناه تاریخ، به‌عنوان علم، شمرد؛ علمی که اخلاق و انسانیت برای رسیدن به اغراض خویش از آن سرمشق می‌گیرند. توجه به تاریخ و دگرگونی‌های آن، این فرصت را به انسان عرضه می‌کند که از آنچه دیگران انجام داده‌اند، درس عبرت بیاموزد (زرین‌کوب، صص ۱۶ و ۱۷). درخصوص رابطه تاریخ و دین، گاهی گفته می‌شود که مورخ جدی می‌تواند قائل به خدایی باشد که مسیر کلی تاریخ را نظم و معنی داده، اما نمی‌تواند به خدای عهد عتیق اعتقاد داشته باشد که در کشتار عمالقه دست دارد، یا به نفع سپاه یوشع که در تقویم تقرب می‌کند و ساعات روشنایی روز را ممتد می‌گرداند، حکم دهد. خصایصی که درباره اقوام و اعصار می‌توان بیان کرد به هیچ روی جنبه مطلق ندارد، زیرا هر بار و هر زمان ممکن است چیزی دیگر روی دهد. اندیشه‌ای که فردی یا گروهی کوچک به‌دست می‌آورند، هیچ لازم نیست از طرف همه قوم پذیرفته شود و به صورت خصیصه تمام قوم یا خصیصه فرهنگ آن درآید، هرچند که با این همه متعلق به آن قوم است.

هگل می‌گوید: تاریخ به مسیح ختم

این حقیقت آشکاری است که تفکر تاریخی هنگامی اثر خود را خواهد بخشید که تاریخ‌نویس طرز فکر و دید اخلاقی، مذهبی و فلسفی دوران خود را فراموش کند و دیدگاه افکار و اندیشه‌های کسانی را که در دوران حوادث مورد بررسی وی زندگی می‌کرده‌اند مورد توجه قرار دهد



تاریخ خطرناک‌ترین فرآورده‌ای است که کیمیای عقل انسانی فراهم آورده است. تاریخ ملت‌ها را به رؤیابرویی می‌کشاند، جراحات‌های کهنه‌شان را تیمار می‌دارد، آن‌ها را در آرامشی که دارند شکنجه می‌دهد، آن‌ها را به هذیان عظمت یا سرسام تعقیب و آزار مخالفان سوق می‌دهد، و ملت‌ها را تلخ، مغرور، تحمل‌ناپذیر و پرمدها می‌کند (زرین‌کوب، ص ۱۵).

پس همان‌گونه که **والش** می‌گوید، این یک حقیقت آشکاری است که تفکر تاریخی هنگامی اثر خود را خواهد بخشید که تاریخ‌نویس طرز فکر و دید اخلاقی، مذهبی و فلسفی دوران خود را فراموش کند و دیدگاه افکار و اندیشه‌های کسانی را که در دوران حوادث مورد بررسی وی زندگی می‌کرده‌اند مورد توجه قرار دهد. (والش، ص ۱۹).

آرمان تاریخ و تفکرات تاریخی

پس از شناخت مورخ و نقش و اهمیت او در نگرش تاریخی، شناخت علم تاریخ و اهداف و فواید آن برای رسیدن به دیدی مثبت و سازنده در پژوهش و تدریس تاریخ ضرورت پیدا می‌کند.

رسالت تاریخی و تلاش مورخان در بررسی رویدادهای تاریخی باید دست‌یابی به عبرت تاریخی باشد، نه نقل اخبار و دست‌یابی صرف به محفوظات تاریخی. مورخی که نتواند به تفکیک این دو مورد از همدیگر بپردازد، در دست‌یابی به فواید و اهداف تاریخی دچار مشکل و سردرگمی خواهد گشت. همچنان‌که قبلاً گفته شد، به قول افلاطون، وقتی ندانیم دنبال چه می‌گردیم چگونه می‌توانیم به تحقیق ادامه بدهیم. اینکه جنگ چالدران در سال ۹۲۰ ه.ق اتفاق افتاد یا در ۹۲۱ و اینکه مکان آن در چالدران بود یا در جایی دیگر و... سر و کار مورخ با این

می‌شود و از او سرچشمه می‌گیرد، ظهور پسر خدا محور تاریخ جهان است. ولی دین مسیحی یکی از دین‌ها است نه دین همه آدمیان. عیب این‌گونه تلقی از تاریخ جهان این است که این تلقی فقط برای مسیحیان مؤمن، می‌تواند معتبر باشد (کار، ص ۱۵).

کار دربارهٔ قرون وسطی آورده است که مردم آن دوران عمیقاً در بند مذهب بودند، ولی تعجب اینجاست که این را از کجا می‌دانیم. تقریباً همهٔ آن چیزهایی که به منزلهٔ واقعیات تاریخی قرون وسطی در اختیار داریم پشت در پشت، به دست وقایع نگارانی برای ما گزیده شده که اندیشه یا عمل دین، حرفهٔ آن‌ها بوده است. لذا دین را بی‌نهایت مهم می‌شمردند و هر چه را که مربوط به دین بود ثبت می‌کردند، اما به مسائل دیگر وقعی نمی‌گذاشتند. پس تصویر مرد سراپا مذهبی قرون وسطی، چه درست و چه نادرست، خلل‌ناپذیر نیست، چون تقریباً همهٔ واقعیاتی که درباره‌اش می‌دانیم پیشاپیش برای ما انتخاب شده است. آن هم به دست کسانی که بدان ایمان داشتند و می‌خواستند دیگران را هم بدان مؤمن سازند و انبوهی از سایر امور واقع، که چه بسا حاوی شواهدی نقیض بود، برای همیشه از میان رفت. پروفیسور براکلاف^۲ که خود کارشناس قرون وسطی بود، می‌نویسد: «تاریخی که ما می‌خوانیم، گرچه متکی بر واقعیات است، اما به گفتهٔ دقیق، به هیچ وجه امر واقع نیست، یک سلسله قضاوت‌های پذیرفته شده است.» (کار، ص ۴۰).

به‌خاطر دخالت همین اندیشه‌ها و تعصبات قومی و مذهبی در تاریخ‌نگاری است که بسیاری تاریخ را یکسره دروغ و برای تعالی جامعه بی‌فایده می‌دانند، چنان‌که **پل والری** شاعر و متفکر فرانسوی بی‌آنکه به فواید تاریخ توجه کند با تأسف خاطر نشان می‌کند که

تاریخ‌نگارانی که متکی بر تفکرات
سازنده‌اند فقط به کشف ساده
حقایق و رویدادهای گذشته قانع
نیستند، بلکه آن‌ها حداقل بر آن
می‌شوند که نه تنها بگویند چه
اتفاق افتاده، بلکه همچنین نشان
دهند چرا اتفاق افتاده است



قبیل واقعیات نیست. مورخ البته که نباید این‌ها را اشتباه کند. با این حال هر وقت به این قبیل نکات برخورد می‌کنیم به یاد گفته‌های هاسمن^۳ می‌افتیم که «دقت و صحت و وظیفه است، نه فضیلت.» (کار، ص ۳۶). بدین گونه نزد ولتر تاریخ عبارت بود از سیر انسان از ظلمت خرافات و اوهام به روشنایی روزافزون خرد. به عقیده ولتر ترقی انسانیت آهسته و تدریجی است و ولتر مانع عمده آن را جنگ و تعصب می‌داند. آنچه در نظر وی هدف تاریخ می‌توانست تلقی شود ترقی عقلی بود و رهایی عامه از تعصب و جهالت (زرین کوب، ص ۲۰۲).

اگر هدفمان در تاریخ‌نگاری رساندن انسان به اهداف عالی انسانی و کمال و فضیلت باشد، باید به دور از تعصبات و براساس عقل و منطق و کاملاً منصفانه به این مهم روی آوریم تا مطالعه کنندگان آثارمان یا مخاطبان سخنانمان دیگر مانند پل والری تاریخ را خطرناک‌ترین پدیده ندانند، بلکه برعکس بنابر نظر مارو^۴ آن را در عداد عالی‌ترین رسالت‌هایی به‌شمار آورند که انسان همه تلاش خود را بدان معطوف داشته است.» (ساماران، ص ۱۳). تاریخ‌نگارانی که متکی بر تفکرات سازنده‌اند فقط به کشف ساده حقایق و رویدادهای گذشته قانع نیستند، بلکه آن‌ها حداقل بر آن می‌شوند که نه تنها بگویند چه اتفاق افتاده، بلکه همچنین نشان دهند چرا اتفاق افتاده است. ملک‌زاده از قول بعضی فلاسفه می‌نویسد که تاریخ قوه حافظه انسان است و بزرگ‌ترین کوشش هر مورخی باید این باشد که چون می‌خواهد تاریخ یک قوم یا دوره را بنویسد کلیه اطلاعاتی را که به آن قوم و آن دوره و زمان تعلق دارد اعم از سیاسی، اجتماعی، نظامی و فرهنگی از روی مدارک صحیح و منابع معتبر جمع کند و آن‌ها را مرتب نماید و سپس هر قسمت را به کارخانه تحقیق و تعمق برده و تجزیه و تحلیل

نماید و علل و موجبات پیش آمدن آن وقایع را روشن سازد و فلسفه آن را آشکار نماید و وقایع و حوادث تاریخی را چون طلای خالص بدون غل و غش در دسترس عموم گذارد. بهترین مورخ کسی است که به هیچ زمان و به هیچ ملتی تعلق نداشته باشد؛ و تاریخ علمی صحیح، تاریخی است که علل و فلسفه حوادث را روشن کند و روابط علت‌ها و معلول‌ها را نشان دهد. (ملک‌زاده، ص ۴) کار می‌نویسد: «مورخ بزرگ، یا شاید باید کلی‌تر بگوییم، متفکر بزرگ کسی است که درباره چیزهای نو یا در محتوای تازه می‌پرسد چرا.» (کار، ص ۱۲۷). آن دسته از مورخان که فقط به ذکر رویدادهای تاریخی بسنده کرده‌اند، رنسی متفکر ایتالیایی را قانع ساخته‌اند که تاریخ را عبارت از یک سلسله تصادف و اتفاق بداند که با رمان و قصه تفاوت زیادی ندارد. (زرین کوب، ص ۱۵).

نجیب مایل هروی می‌نویسد: بر کسی پوشیده نیست که ترقی و تعالی یک جامعه آن‌گاه مقدور می‌گردد که از پیشینه تاریخ و تمدنش آگاه باشد و آنچه را از اسلاف برجای مانده است با بینش علمی و انتقادی، و به دور از هر گونه حب و بغض مذموم در اختیار گیرد، نقاط ضعف و علل ناتوانی‌های گذشتگان را دریابد، و نقاط قوت و علل توانایی‌های آنان را بجوید، طرق گریز از نقاط ضعف به‌سوی نقاط قوت را بسنجد، و از نقاط قوت و توانایی‌ها پلی بپردازد تا از فراز آن به طرف آینده‌ای استوارتر و سخته‌تر روان گردد. این آرمان میسر نمی‌شود، مگر بر اثر شناخت پسندهای خوش و ناخوش مادی و معنوی پیشینیان، شناختی انتقادی و به همان صورت که گذشتگان آن‌ها را وضع کرده و با آن‌ها زیسته‌اند، نه به‌گونه‌ای که گذشت روزگاران بر آن‌ها غبار تحریف و دگرگونی افشاند است (مایل هروی، ص ۲۲۶).

همچنین یوهان گوتفرد

هردر، فیلسوف آلمانی، پس از آنکه به بحثی وسیع و پر دامنه در فلسفه تاریخ می‌پردازد، در نهایت عقیده دارد که باید در تاریخ یک هدف یا مقصود کلی پیدا کرد و پیدا کردن این هدف خارج از قدرت انسان نیست و هدف تاریخ نیل به انسانیت است (تاجبخش، ص ۲۶). نتیجه اخلاقی که از آثار او به دست می‌آید این است که هر ملتی باید به فرهنگ جوامع دیگر احترام بگذارد و در عین حال نسبت به فرهنگ خود وفادار باشد، نه اینکه همه مزایا و امتیازات را متعلق به خود بداند و از آنجا بخواهد همسایگان خود را تحت سیطره قرار دهد.

سخن پایانی

بی‌شک پرداختن به تاریخ، پژوهش، نگارش و تدریس آن، در جهت نیل به کمال، کار ساده‌ای نیست و هر کسی نمی‌تواند با خواندن یک یا چند کتاب تاریخی، خود را مورخ و صاحب نظر به حساب آورد. نظراتی که اگر حساب شده و متأثر از درک صحیح تاریخ نباشد، نه تنها کارساز نبوده که در ذهن‌های مخاطبان یک نوع بدبینی و انزجار و بیهودگی از تاریخ را پرورش خواهد داد. هر شخصی با هر مدرک تحصیلی که دارد هرگز نباید به خود اجازه دهد بدون سال‌ها تحصیل و مطالعه و طی دوره‌های ضروری در یادگیری تاریخ به تدریس و اظهار نظر در آن روی آورد. حتی جمعی از کسانی که در این رشته سال‌ها به تحصیل نیز پرداخته‌اند، ممکن است به آن شناخت کافی از اهداف و رسالت تاریخ نرسیده و براساس تصورات و توهمات و پیش‌فرض‌هایی که نتیجه زندگی عادی آن‌ها بوده، به شکلی عوامانه به قضاوت در تاریخ بنشینند. قضاوت در هر رویداد تاریخی نه تنها مطالعاتی همه

جانبه و عمیق با بررسی همه اسناد و شواهد تاریخی را می‌طلبد، بلکه به درکی فهیمانه و صرفاً تاریخی نیاز دارد. مهدی کیوان می‌نویسد: «اولین شرط معلم موفق بر خورنداری اوست از فکر و نگاه تاریخی. نگاه و فکر تاریخی، به ذهنی وقاد و نقاد، خردپژوه و شجاع نیاز دارد. با چنین نگاهی است که می‌توان تاریخ، یعنی مسیر حرکت فکر را که عامل اصلی شدن و تحقق تاریخ است، مشاهده کرد. این فکر و نگاه، نه آشفته و نه شیفته، نه منفعل است و نه کلی‌یاف. فهم دوران تاریخی گذشته وظیفه معلم تاریخ مسئولیت‌پذیر و ترقی‌خواه است.» (کیوان، ص ۱۵).

تاریخ همچون جاده‌ای است دراز و پرسنگلاخ و مورخ دارای نگرش تاریخی مانند راننده ماهری است که می‌تواند مسافران را از این جاده به سر منزل مقصود برساند.

ژان لویی نامبیر بینی (بازرس کل تعلیم و تربیت ملی و عضو گروه تاریخ در وزارت آموزش و پرورش ملی فرانسه) اضافه می‌کند: «ما در نظر نداریم مورخ تربیت کنیم، بلکه قبل از هر کاری می‌خواهیم، نسل‌هایی تربیت کنیم که به موقعیت خودشان در جهان امروز واقف باشند و همچنین دارای روحیه‌ای باز نسبت به دیگران باشند.» (شهیدزاده، ص ۹).

«تاریخ افق دید دانش‌آموزان را گسترش می‌دهد و غفلت از آن، موجب انفعال و ناتوانی در داوری‌های صحیح و ارزیابی درست تحولات جهانی می‌شود. آشنایی با مسائل تاریخی ایران و جهان، ابزاری کارآمد در اختیار دانش‌آموزان می‌گذارد تا به وسیله آن، جایگاه متفاوت خود را بین دیگر ملل جهان بهتر ارزیابی کنند و با روش منطقی، به تبیین پیروزی‌ها و ناکامی‌های گذشته بپردازند (جوادیان، ص ۴۲).

پی‌نوشت‌ها

1. akeshott
2. Barraclough
3. Housman

منابع

۱. ابن خلدون، عبدالرحمن، ۱۳۷۵. مقدمه ابن خلدون، جلد اول، مترجم محمد پروین گنابادی. تهران. شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ هشتم.
۲. ابن طقطقی، محمدبن علی بن طباطبای، ۱۳۶۷. تاریخ فخری، مترجم: محمد وحید گلپایگانی. تهران. شرکت انتشارات علمی و فرهنگی. چاپ سوم.
۳. ادواردز، پل، ۱۳۷۵. فلسفه تاریخ (مجموعه مقالات از دایرةالمعارف فلسفه)، مترجم: بهزاد سالکی. تهران. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۴. تاجبخش، احمد، ۱۳۷۶. تاریخ و تاریخ‌نگاری، شیراز. انتشارات نوید شیراز.
۵. ساماران، شارل، ۱۳۷۰. روش‌های پژوهش در تاریخ، جلد اول، مترجم: گروه مترجمان، مشهد. انتشارات آستان قدس رضوی.
۶. زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۸۱. تاریخ در ترازو، تهران. انتشارات امیرکبیر. چاپ هفتم.
۷. کارای، اج، ۱۳۷۸. تاریخ چیست؟ مترجم: حسن کامشاد. تهران. انتشارات خوارزمی. چاپ پنجم.
۸. مایل هروی، نجیب، ۱۳۶۹. نقد و تصحیح متون، مشهد. بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
۹. ملک‌زاده، مهدی، ۱۳۶۳. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، (جلد اول، دوم و سوم)، تهران. انتشارات علمی. چاپ دوم.
۱۰. والش، دبلیو، اج، ۱۳۶۳. مقدمه‌ای بر فلسفه تاریخ، مترجم: ضیاءالدین علایی طباطبایی. تهران. انتشارات امیرکبیر.
۱۱. یاسپرس، کارل، ۱۳۷۳. آغاز و انجام تاریخ، مترجم: محمد حسن لطفی. تهران. انتشارات خوارزمی. چاپ دوم.
۱۲. جوادیان، مسعود. پاییز ۱۳۸۵، چگونگی تبیین نگرش تاریخی در برنامه‌ها و کتاب‌های درسی وزارت آموزش و پرورش، رشد آموزش تاریخ، تهران، دفتر انتشارات کمک آموزشی وزارت آموزش و پرورش، دوره هشتم، شماره ۱.
۱۳. شهیدزاده، خاتون، تابستان ۱۳۸۵، درس تاریخ در کشور فرانسه، رشد آموزش تاریخ، تهران، دفتر انتشارات کمک آموزشی وزارت آموزش و پرورش، دوره هفتم، شماره ۴.
۱۴. کیوان، مهدی. پاییز ۱۳۸۵، درباره شیوه تدریس تاریخ در دوره متوسطه، رشد آموزش تاریخ، تهران، دفتر انتشارات کمک آموزشی وزارت آموزش و پرورش، دوره هشتم، شماره ۱.

اشاره

قلعه‌های گوناگونی که در گوشه‌وکنار ایران وجود دارند، هر یک در دوره‌های مختلف تاریخ این سرزمین، نقش‌های منحصر به فردی در سیر وقایع داشته‌اند. از جمله باید به قلعه‌های مناطق جنوب و سواحل خلیج فارس و دریای عمان اشاره کرد که در ادوار مختلف، خصوصاً در برابر هجوم استعمارگران نقش حساس و مؤثری ایفا نموده‌اند. یکی از این قلعه‌ها، قلعه زائر خضرخان اهرمی معروف به قلعه کلات، در شهر اهرم - مرکز شهرستان تنگستان در استان بوشهر - است که در جنگ جهانی اول (۱۹۱۸م - ۱۹۱۴م) به‌عنوان نماد مقاومت ایرانیان علیه استعمار انگلستان نقش مؤثری ایفا کرد. در این نوشتار کوشیده‌ام به معرفی و شناخت قلعه کلات و بیان حوادث و رویدادهای تاریخی و سیاسی این قلعه، با تأکید بر مبارزات زائر خضرخان اهرمی (امیر اسلام) بپردازم.

کلیدواژه‌ها: زائر خضرخان، نهضت جنوب، قلعه زائر خضرخان

حیدر امیری

دبیر تاریخ، تنگستان (بوشهر)

قلعه زائر خضرخان اهرمی یادگار مبارزات نهضت جنوب



موقعیت قلعه

بر فراز تپه‌ای به ارتفاع متوسط ۵ متر در شمال غرب شهر اهرم قلعه‌ای واقع شده است که آن را کلات اهرم یا قلعه زائر خضرخان می‌نامند. در سال‌های اخیر که شهر به سمت شرق توسعه یافته است این قلعه در بیرون شهر قرار گرفته و سمت شمال و غرب آن را نخلستان‌ها پوشانده‌اند؛ از سمت جنوب و شرق نیز ساختمان‌های شهر اهرم آن را در بر گرفته است.^۱

تاریخچه ساخت این بنا به دوره حیات زائر خضرخان ملقب به امیر اسلام^۲ بر می‌گردد. با توجه به شهادت وی در سال ۱۳۰۱ ه. ش این بنا می‌بایست به قبل از آن و اواخر دوره قاجاریه برگردد. قلعه بر

فراز تپه‌ای ساخته شده است که از انباشت تخریب قلاع ماقبل خود ارتفاع یافته است. این قلعه در محل و منطقه به قلعه کلات شهرت دارد.^۳

نمای بیرونی قلعه بسیار زیبا به نظر می‌رسد و بارو و چهار برج آن با توجه به موقعیت مرتفع آن چشمگیر و دلپذیر می‌نماید. ابعاد بنا ۶۸×۵۰ متر و مساحت کلی آن ۳۴۰۰ متر مربع است. در چهار گوشه آن چهار برج مدور به قطر هر یک ۵/۵ متر و ارتفاع ۶ متر ساخته شده است. برج و باروی قلعه که ضخامت جرزهای آن به ۸۰ سانتی‌متر می‌رسد، همگی با خشت و گل ساخته شده است. از فضای داخل برج‌ها نیز جهت انجام برخی امور معیشتی

استفاده می‌شده است. داخل قلعه به سه فضای مجزای شمالی، شرقی و غربی تقسیم می‌شود. البته این سه فضا با یکدیگر مرتبط می‌باشند. نخستین فضا که پس از گذر از ورودی و هشتی بنا به آن وارد می‌شویم، فضایی است خالی با ابعاد ۵۰×۲۰ متر که در جبهه شمالی قلعه واقع شده که گمان می‌رود اصطبل حیوانات قلعه بوده است. در جبهه جنوبی این حیاط وسیع ورودی دومین فضای قلعه شرقی قرار گرفته است که رو به غرب دارد. پس از گذر از این ورودی یک شاه‌نشین مربع شکل ساخته شده است. برای ورود به دومین فضا و نیز به شاه‌نشین ورودی آن، باید اختلاف سطح دو فضای اول و دوم را که به ۲ متر می‌رسد، با طی سطح شیب‌دار سنگفرشی که ما را به روی تراس می‌رساند طی کنیم. در سمت راست ورودی یاد شده یک بنای سه طبقه قرار گرفته است که ورود به حیاط دوم قلعه از طریق گذر از طبقه همکف این بنا میسر می‌شود. دومین حیاط قلعه دارای اتاق‌هایی در پیرامون و داخل آن است که همگی به سبک رایج معماری محلی، دارای در و پنجره‌های متعدد و ارتفاع بلند و پوشش چوب و چنندل است. اکنون بخش‌های عمده‌ای از این اتاق‌های نه چندان منظم و مناسب تخریب شده است. یک بخش جدیدالاحداث هم که تقریباً با رعایت معماری اولیه ساخته شده در میانه این بخش واقع است. اتاق‌هایی که در بخش غربی این فضا قرار گرفته‌اند سالم‌تر از دیگر اتاق‌ها و منظم‌تر از آنها می‌باشند. ورودی اغلب این اتاق‌ها به سومین فضای مجموعه باز می‌شود.

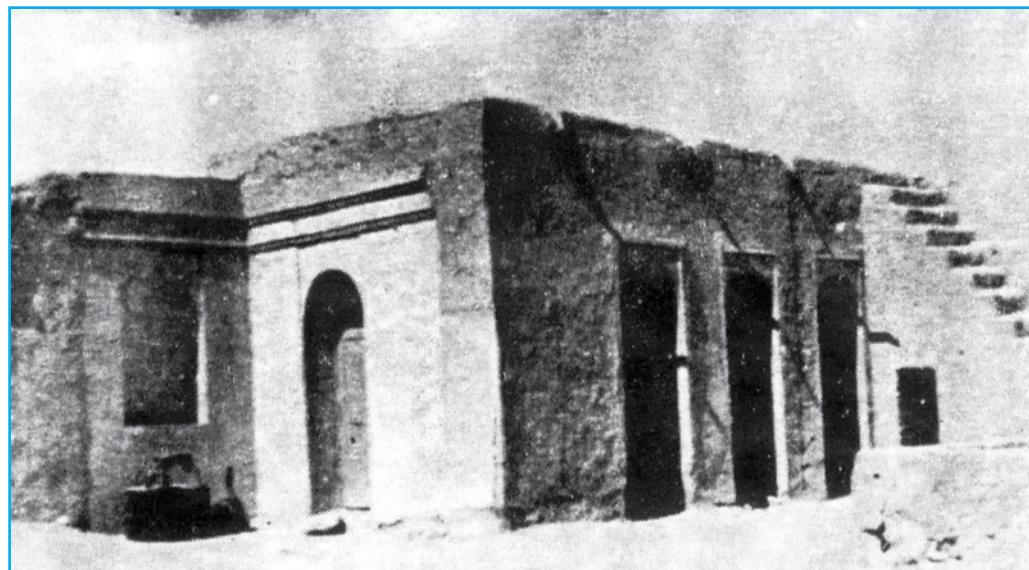
دومین و سومین فضای معماری قلعه در جهت شمال- جنوب امتداد دارد و مجاور و موازی هم می‌باشند. برای ورود به سومین بخش قلعه، که محل اسکان خان اهرم بوده است، می‌بایست از یک ورودی با درب چوبین گذشت. این ورودی

در قلعه احتیاجات اسرا به خوبی تأمین می‌شد و حتی

به آن‌ها اجازه گردش و حرکت هم می‌دادند. طوری

که زندانیان از بالای بام قلعه می‌توانستند نورافکن

کشتی‌های جنگی انگلیس را در بندر بوشهر ببینند



اتاق نگهداری اسرای انگلیسی در قلعه زائر خضرخان (قلعه کلات) در زمان آبادانی بنا

که فضاهای دوم و سوم را به هم پیوند می‌دهد، رو به غرب باز می‌شود. در مقابل ورودی یک آب انبار به ابعاد ۴x۸/۷ متر در مرکز حیاط ساخته شده است. سومین بخش که ویژه و اندرونی مجموعه بوده دارای دو ردیف اطاق است که در جبهه شرقی و غربی حیاط مرکزی ساخته شده‌اند. اطاق‌های جبهه شرقی حد فاصل فضاهای دوم و سوم هستند و اطاق‌های جبهه غربی به باروی غربی قلعه متصل می‌باشند. پنج اطاق در این جبهه ساخته شده است که کامل‌ترین آن‌ها اطاق زائر خضرخان است. در همین ردیف یک ساختمان سه طبقه دیگر نیز ساخته شده که در مقابل سه طبقه بخش دوم مجموعه قرار دارد و این مورد تنها تقارن و تناسب رعایت شده در داخل قلعه می‌باشد. بناهای داخل قلعه زائر خضرخان از حیث نقشه و ساخت ضعیف به نظر می‌رسند و تناسب و نظم چندانی در آن‌ها به چشم نمی‌خورد؛ در واقع به نظر می‌رسد که هر از چندگاه بر حسب ضرورت اطاق‌هایی به قلعه افزوده شده است. عمده دیوارها خشتی است که در شالوده برخی از آن‌ها سنگ به کار رفته است. ساخت و سازهای جدید داخل مجموعه آن را ناموزون‌تر نموده و از یکنواختی خارج کرده است. در پوشش سقف تمامی اطاق‌های قلعه از چوب چندل استفاده شده است. در و پنجره‌های آن نیز تماماً از جنس ساج است. چندل و ساج که مقاوم‌ترین چوب‌های به کار رفته در منطقه استان بوشهر می‌باشند عمدتاً از جنوب هند و آفریقا وارد می‌شده است. مقاومت آن‌ها در مقابل رطوبت و حشرات چوب‌خوار (موریانه و...) بسیار زیاد است. باید یادآور شویم که غالب اطاق‌های داخل قلعه زائر خضرخان بر روی کرسی‌هایی ایجاد شده است که حدود نیم‌متر از سطح زمین ارتفاع دارند و این به سبب رعایت اصل رطوبت‌گریزی در معماری منطقه

می‌باشد. بدین لحاظ ارتفاع اطاق‌ها از کف حیاط باز هم افزایش یافته و به ۴/۵ متر بالغ می‌شوند. درب‌های اصلی قلعه که مهم‌ترین آن‌ها سه باب می‌باشد شامل درب ورودی قلعه از جبهه غربی، درب ارتباط دهنده فضای اول و دوم و درب ارتباطی دوم و سوم می‌شود. این درها نیز از چوب ساج ساخته شده و دارای تزئینات قبه کوبی می‌باشند. سایر تزئینات چوبی در چارچوب درب‌ها تصویر شده‌اند. اهرمی‌ها و مردم استان بوشهر اهمیت قلعه زائر خضرخان را در شخصیت مبارزاتی خان که دوشادوش دیگر هم‌زمانش همچون رئیس علی دلواری، شیخ حسین خان چاکوتاهی (سالار اسلام) و محمدخان برازجانی (غضنفر السلطنه برازجانی) که تا سه سال پس از آن‌ها نیز مبارزه می‌کرد، می‌دانند. در مجموع، قلعه زائر خضرخان، با وجود نقش تاریخی و مبارزاتی مهمی که در مبارزات نهضت جنوب ایفا کرده است، از ارزش‌های عالی معماری بهره چندانی نبرده است.^۴ این قلعه در سال ۱۳۷۷ ه. ش در فهرست آثار ملی کشور به شماره ۲۰۹۸ به ثبت رسید و تحت حمایت سازمان میراث فرهنگی کشور قرار گرفت.^۵

سال‌شمار وقایع و حوادث تاریخی و سیاسی قلعه کلات اهرم

۱۳۲۴ ه. ق / ۱۲۸۵ ه. ش: به قدرت

رسیدن زائر خضرخان در اهرم

در این سال، به دنبال مبارزات مردم ایران، مظفرالدین شاه با استقرار مشروطیت موافقت نموده و خود ده روز بعد از امضای قانون اساسی از دنیا رفت و ولیعهد او محمدعلی شاه به سلطنت رسید. از جمله حوادث مهم آن سال عبارت است از: ۱. به قدرت رسیدن زائر خضرخان در اهرم. ۲. آغاز حکمرانی غضنفر السلطنه در برازجان. ۳. انتصاب احمدخان در بیابگی به حکمرانی بنادر و جزایر خلیج فارس.^۶

۲۶ رمضان ۱۳۳۳ ه. ق / ۱۲۹۴ ه. ش: اشغال بندر بوشهر

با شروع جنگ اول جهانی، به علت نفوذ بیش از حد آلمان‌ها در جنوب ایران، به خصوص با ورود مأمورین مخفی آلمانی چون واسموس، که با پیوستن عثمانی‌ها به متحدین و همکاری با آلمان همراه بود، وضعیت برای انگلستان بسیار خطرناک شد؛ به‌ویژه که منابع نفتی خوزستان که در دست انگلستان بود در مرزهای همجوار با عثمانی (عثمانی هنوز تجزیه نشده بود) قرار داشت.

با به خطر افتادن منافع سیاسی و اقتصادی انگلستان در بوشهر و فارس و همچنین گرایش دولت ایران به آلمان، نیروهای انگلیسی، بوشهر را در ۲۶ رمضان ۱۳۳۳ ه. ق / ۱۲۹۴ ه. ش با چهار ناو به نام‌های جونو، یراموس، لاورنس، دالھوسی اشغال کردند.^۷

۱۳۳۳ ه. ق / ۱۲۹۴ ه. ش: قلعه زائر خضرخان محل مذاکرات خوانین و واسموس

در این زمان واسموس، کنسول سابق آلمان در بوشهر، که برای بار سوم به ایران آمده بود، پس از ورود به اهرم، ابتدا با زائر خضرخان در قلعه مذاکره کرد. آن‌ها سپس پیکی نزد شیخ حسین خان چاکوتاهی فرستادند و از او به همکاری دعوت کردند زیرا شیخ حسین خان به همکاری رغبت نشان داده بود. شیخ حسین پذیرفت و در قلعه زائر خضرخان مذاکرات میان واسموس، زائر خضرخان اهرمی، شیخ حسین خان چاکوتاهی و رئیس علی دلواری، که بدون دعوت و به محض شنیدن خبر ورود واسموس به اهرم آمده بود، شروع شد. مذاکرات سه روز به درازا کشید و آن‌ها تادیری از شب در کنار هم به بحث می‌پرداختند. در روز اول در مورد اقدام غیر قانونی بریتانیا در حمله به بوشهر و بی‌عدالتی‌های صورت گرفته و تأمین

امنیت مردم بحث شد. در روز دوم این موضوع مطرح شد که ما چگونه می‌توانیم انتقام تجاوز به ایران و دخالت در امور خود را از بیگانگان بگیریم. واسموس اظهار داشت که حمله شما به بوشهر (اشغال شده) کاری است لازم و امیدبخش و گفت اگر چه انگلیسی‌ها قوی‌ترند ولی شما تنگستانی‌ها در عوض شجاع‌ترید. واسموس به خوانین قول همکاری داد. در مذاکرات روز سوم جزئیات اقدام بزرگ طرح‌ریزی شده مورد گفت‌وگو واقع و قرار شد رؤسای تنگستان مرکز خود را برای حمله به بوشهر روستای گورک^۸، واقع در ساحل دریا، قرار دهند. سرانجام در یازدهم و دوازدهم ژوئیه ۱۹۱۵م، ۶۰۰ سرباز به فرماندهی زائر خضرخان، و شیخ حسین‌خان چاکوتاهی و رئیس علی دلواری به بوشهر حمله کردند و تلفاتی بر نیروهای انگلیسی وارد کردند.^۹

۱۳۳۳ ه.ق/ ۱۲۹۴ ه.ش: اتفاق خوانین سه‌گانه

پس از شهادت رئیس علی دلواری آیت‌الله سید عبدالحسین لاری که فرمان جهاد علیه انگلیسی‌ها را صادر کرده بود، به سبب دلآوری‌های زائر خضرخان وی را ملقب به امیر اسلام و شیخ حسین‌خان چاکوتاهی را به لقب «سردار اسلام» مفتخر ساخت.^{۱۰}

محرم ۱۳۳۴ ه.ق/ ۱۲۹۵ ه.ش: اسارت کنسول انگلستان در شیراز و انتخاب قلعه زائر خضرخان برای محل زندگی آن‌ها

سران حزب دموکرات فارس^{۱۱} و ملیون و وطن‌پرستان و افسران ژاندارمری و علمای مبارزی که عضو حزب دموکرات فارس بودند کمیته‌ای به نام کمیته حافظین استقلال تأسیس کردند.^{۱۲} به دنبال آن، در روز دوم محرم ۱۳۳۴ ه.ق برابر با ۱۷ نوامبر ۱۹۱۵ م مبارزان نهضت، کنسولگری بریتانیا

در شیراز را محاصره کردند و اکنون (کنسول بریتانیا در شیراز)، موسیو فرگوسن مدیر شعبه بانک شاهنشاهی شیراز و همسر و دو دخترش، اسمیت رئیس خط تلگراف هند-اروپا و همسر او، یکی از کارمندان اداره تلگراف، یک بازرگان انگلیسی به نام لیوینگستون، پیتر و همسر او و یک منشی سنگالی را به اسارت درآوردند و آن‌ها را به سوی اهرم روانه کردند.^{۱۳} یک هفته بعد، یعنی در روز ۹ محرم اسیران انگلیسی وارد کاروان‌سرای برازجان^{۱۴} شدند که از یک سال قبل به محل تجمع احرار و آزادگان فارس و افراد ژاندارمری ملی تبدیل شده بود غضنفرالسلطنه حاکم برازجان فوراً دستور داد زنان اسیر را در طبقه فوقانی ضلع غربی کاروان‌سرا منزل دهند و برای مردان هم جایگاهی دیگر در کاروان‌سرا معین کردند. در همان روز، در طبقه تحتانی کاروان‌سرای برازجان، جلسه سران مجاهدان تشکیل شد که ویلهلم واسموس هم در آن شرکت کرد. غضنفرالسلطنه تصمیم داشت اسرا را به سه دلیل در برازجان نگهداری کند.

۱. هیچ کدام از قلاع موجود در تنگستان و چاکوتاه^{۱۵} به استحکامی کاروان‌سرای برازجان نیست.
۲. مجاهدان برازجانی و شیرازی رأساً از اسرا نگهداری خواهند کرد و حفاظت آن‌ها در درجه نخست حق مجاهدان شیرازی است.

۳. چون بانک ایران و انگلیس پول‌های غضنفرالسلطنه را بلوکه کرده و موسیو فرگوسن رئیس بانک هم جزو آنان است، در ازای آزادی اسرای انگلیسی می‌توان پول‌های بلوکه شده را آزاد کرد.^{۱۶} همچنین احمدخان اخگر، فرمانده ژاندارمری برازجان، قلعه اهرم و محل اقامت زائر خضرخان را از دو جهت مناسب‌تر دانست، یکی نزدیک بودن قلعه به کوه بود و دیگر اینکه چون اهرم از راه

شاهی^{۱۷} دور است و طوری قرار گرفته که هر تحرکی که از اطراف بوشهر و چغادک^{۱۸} سر بزند از برج‌های قلعه اهرم مشهود است، در صورتی که انگلیس‌ها بخواهند برای آزادی اسرا نیرو بفرستند می‌توان فوراً اسرا را به کوه‌های اطراف منتقل نمود.^{۱۹} این نظر احمدخان اخگر پذیرفته شد و لذا در بعد از ظهر روز ۱۱ محرم/ ۲۰ نوامبر کاروان اسیران انگلیسی را از برازجان به قصد قلعه اهرم حرکت دادند. واسموس و احمد اخگر هم همراه اسیران بودند. ناگفته نماند که مجاهدان قبل از انتقال اسیران انگلیسی آن‌ها را دو دسته زنان و مردان تقسیم کردند. مردان را جهت بازداشت به قلعه اهرم و زنان را به سوی چاکوتاه، محل اقامت شیخ حسین‌خان چاکوتاهی، حرکت دادند. آن‌ها زنان را به عنوان اقدامی انسان دوستانه همراه با نامه موسیو اکنونور به بوشهر فرستادند تا به وطن خود برگردند.^{۲۰} در قلعه احتیاجات اسرا به خوبی تأمین می‌شد و حتی به آن‌ها اجازه گردش و حرکت هم می‌دادند. طوری که زندانیان از بالای بام قلعه می‌توانستند نورا فکن کشتی‌های جنگی انگلیس را در بندر بوشهر ببینند. اهرم فقط حدود چهار کیلومتر تا بوشهر فاصله دارد^{۲۱} و از این رو اکنونور با تلخ کامی یادآور می‌شود که امپراتوری قدرتمند انگلیس در وضعی نبود که بتواند اسیران یک خان کوچک را آزاد کند.^{۲۲} اسیران تقریباً یک سال در قلعه اهرم بودند.

دهم شوال ۱۳۳۴ ه.ق/ ۱۲۹۵ ه.ش: آزادی اسرای انگلیسی از قلعه کلات

سرانجام چند دلیل باعث شد که زائر خضرخان و شیخ حسین‌خان چاکوتاهی راضی به مذاکره با انگلیسی‌ها در مورد تبادل اسرا شوند، این دلایل عبارت بود از:
۱. پیشنهاد صلح از طرف نیروهای انگلیسی در بوشهر. (ظاهراً انگلیس‌ها در نظر داشتند بعداً در فرصت مناسب و با امکانات و

تجهیزات بیشتر به جنگ با مجاهدین پردازند که این را عملاً در نبرد سر بست چغادک نشان دادند و قرارداد صلح را نقض کردند)

۲. چون در سال قبل (۱۳۳۳ هـ. ق/۱۹۱۵م) ژاندارمری فارس به رهبری یاور علی قلی خان پسیان، که در فارس مستقر و سخت به آرمان‌های مجاهدین پای بند بود، با دسیسه انگلیسی‌ها سقوط کرد و یاور قاسم‌خان فتح‌الملک و حبیب‌الله‌خان قوام‌الملک شیرازی قدرت را در شیراز به دست گرفتند و صولت‌الدوله هم در نابودی ژاندارمری با قوام‌الملک متحد شد، در واقع پشت نیروهای مبارز جنوب خالی شد. در نتیجه این اعمال بود که زائر خضرخان و شیخ حسین خان ناچار و راضی به مذاکره در مورد تبادل اسرا با کنسولگری انگلیس در بوشهر شدند^{۲۳}. البته از نظر واسموس (که در خاطراتش ثبت شده) که در منطقه حضور داشت و در نزد زائر خضرخان به سر می‌برد علت تمایل خوانین به مذاکره با انگلیسی‌ها عوامل دیگری بود، از جمله:

۱. خشک‌سالی‌های سال ۱۳۳۴/۱۹۱۶م. که باعث شد غلات خشک شوند.
۲. تنگدستی اهالی و گرسنگی آن‌ها.
۳. نرسیدن کمک از طرف واسموس و دولت آلمان به خوانین برای مقابله با انگلستان.

۴. ترس زائر خضرخان از تلف شدن دیگر اسرای انگلیسی در قلعه اهرم بر اثر گرمای هوا. چنان‌که قبلاً پتی‌گرو انگلیسی و همچنین دوست و همکار آلمانی واسموس به نام دتمر^{۲۴} که در نزد واسموس در اهرم بود در اثر گرما مردند (سال ۱۹۱۷م) و در همان‌جا در بیرون قلعه کلات به خاک سپرده شدند^{۲۵}.

زائر خضرخان و شیخ حسین خان شرایط مبادله اسرا را کتبا به کنسولگری انگلستان در بوشهر فرستادند که بعد از چند روز طرفین در مورد شرایط اصلی قرارداد

به توافق رسیدند. شرط‌های اصلی خوانین مجاهدین به قرار زیر بود:

۱. در مقابل آزادی آقای اکونور کنسول انگلیس و سایر اعضای کنسولگری انگلیس در شیراز اسیران تنگستانی و دشتی^{۲۶} آزاد شوند.

۲. آزادی حاجی علی تنگستانی حاکم بوشهر و اتباعش.

۳. پول‌های شیخ حسین خان که در بانک بلوکه شده بود به وی برگردد و کالاهای تجارتنی زائر خضرخان نیز که در بحرین توقیف شده بود آزاد شود.

۴. آزادی آلمانی‌هایی که در بنادر خلیج فارس گرفتار شده‌اند. یعنی کنسول و تاجر آلمانی با خانمش در بوشهر و پزشک آلمانی در بندر ریگ^{۲۷} و سه نفر از تاجر آلمانی که در بنادر دیگر گرفتار شده بودند^{۲۸}.

۵. راه مسیله برازجان که از روستای احمدی^{۲۹}، محل اقامت پسر بزرگ شیخ حسین خان چاکوتاهی، می‌گذشت و در پی اشغال بوشهر به وسیله انگلیس، مسدود شده بود بازگشایی شود.

۶. پس دادن ده هزار تومان پول آقای شیخ حسین خان سالار اسلام که انگلیسی‌ها در بوشهر گرفته بودند^{۳۰}.

در برابر تعهدات انگلیسی‌ها زائر خضرخان و شیخ حسین خان، یعنی سالار اسلام و امیر اسلام، نیز شرایط زیر را متقبل شدند:

۱. آزاد کردن اسرای انگلیسی که هشت نفرند، دو نفرشان را به سبب ناخوشی نظر به مقتضای عالم انسانیت مرخص کرده‌اند.

۲. مسئولیت راه شاهی را در حدودشان به عهده بگیرند و اگر مال التجاره‌ای گم شد غرامت آن را بدهند.

۳. حفظ خط تلگراف پس از انجام تعمیرات^{۳۱}.

هنگامی که نمایندگی انگلیس اعلام کرد که شرایط را پذیرفته است، در تاریخ ۱۰ شوال ۱۳۳۴ هـ. ق/۱۰ اوت ۱۹۱۶م.

واسموس، کنسول سابق آلمان در

بوشهر، که برای بار سوم به ایران

آمده بود، پس از ورود به اهرم،

ابتدا با زائر خضرخان در قلعه

مذاکره کرد



واسموس در لباس تنگستانی‌ها

اسیران ایران را از قلعه اهرم بیرون آوردند و در روستای گورک آن‌ها را مبادله کردند.^{۳۲}

۱۹ ذی الحجه ۱۳۳۶ هـ. ق/ شهریور ۱۲۹۷: جنگ سرپست چغادک

پلیس جنوب ایران در سال ۱۳۳۵ هـ. ق/ ۲۱ مارس ۱۹۱۷م. از طرف دولت ایران در کابینه وثوق الدوله به رسمیت شناخته شد. در ابتدا قرار بود تعداد نفرات پلیس جنوب یازده هزار نفر باشد، ولی این تعداد به بیش از هشت هزار نفر رسید.^{۳۳} زمینه‌های تشکیل پلیس جنوب تقریباً در اواخر سال ۱۳۳۳ هـ. ق/ ۱۹۱۵م به وجود آمد و عبارت بود از:

۱. عقب‌نشینی و شکست انگلیسی‌ها در جبهه بین‌النهرین؛
۲. اغتشاشات و ناآرامی‌های فزاینده در ایران؛

۳. نبودن هیچ‌گونه نیروی نظامی یا سیاسی کارآمد و مهمی که بتواند تکیه‌گاه مطمئنی برای بریتانیا باشد.

۴. حضور گسترده روسیه قدرتمند در ایران که موجب کاهش حیثیت و نفوذ

پس از شهادت رئیس‌علی دلواری

آیت‌الله سید عبدالحسین لاری که

فرمان جهاد علیه انگلیسی‌ها را صادر

کرده بود، به سبب دلاوری‌های زائر

خضر خان وی را ملقب به امیر اسلام و

شیخ حسین خان چاکوتاهی را به لقب

«سردار اسلام» مفتخر ساخت

انگلیس در ایران شد.

۵. وجود مأموران زبده و زیرک آلمانی که در رأس آن‌ها واسموس و نیدرمایر قرار داشتند و در ایران به فعالیت علیه انگلستان مشغول بودند.^{۳۴}

امنیت نواحی جنوب فارس را در تمامی سال‌های جنگ جهانی اول عشایر جنوب حفظ کرده بودند، به طوری که در سال ۱۳۳۴ هـ. ق/ ۱۹۱۷م در جریان تأسیس پلیس جنوب، باز هم نیروهای انگلیسی برای رسیدن به شیراز از مسیر بندرعباس استفاده کردند. زیرا مقاومت عشایر تنگستان به آن‌ها امکان عبور از جاده بوشهر- شیراز و نیز استخدام نیروهای محلی برای پلیس جنوب را در این نواحی نمی‌داد.

در چنین شرایطی در رمضان - شوال ۱۳۳۶ هـ. ق/ ژوئن و ژوئیه ۱۹۱۸م. انگلیسی‌ها تدارکات و نیروهای فراوانی را در بوشهر متمرکز کردند. آن‌ها برای انتقال سریع نیروها از بوشهر تا شیراز تأسیس خطوط آهن را نیز مورد توجه قرار دادند. مهم‌ترین برنامه‌های عملیات آن‌ها به قرار زیر بود:

الف. پاکسازی خط ساحلی و تسطیح طرق و شوارع لازم در اطراف بوشهر و استقرار یک پایگاه در دالکی^{۳۵} و احداث یک خط آهن سبک از بوشهر تا دالکی.

ب. پیشروی به سوی فارس و کازرون به منظور حذف سران جنوب چون زائر خضرخان اهرمی، شیخ حسین خان چاکوتاهی و محمدخان برازجانی از صحنه مبارزات عشایر جنوب.^{۳۶} سران نهضت جنوب نیز در مقابل این اقدامات انگلستان تشکیل جلسه دادند و آن‌ها میرزا علی کازرونی را به‌عنوان پیک به نزد انگلیسی‌ها فرستادند و به آن‌ها هشدار دادند که دست از اقدامات خود بردارند. ولی کنسول انگلیس در بوشهر به این درخواست توجهی نکرد و با بی‌اعتنایی گفت: من شرایطی را نمی‌پذیرم و یک



جمعی از مبارزان نهضت جنوب



از راست: شیخ حسین خان چاکوتاهی و غضنفر السلطنه برازجانی

به وسیله جاسوسان خود مطلع شدند که شیخ حسین خان و زائر خضرخان به ترمیم قوا مشغول اند، بنابراین در روز اول ربیع الثانی ۱۳۳۸ هـ. ق/ ۱۹۱۹ م. کلنل میجرتریو قائم مقام کنسولگری دولت انگلیس در بوشهر، اعلامیه‌ای علیه این دو منتشر کرد که از مطالعه اعلامیه می‌توان به عمق خشم و نفرت اجانب نسبت به سران مجاهدین پی برد.^{۴۲} زائر خضرخان که از پاننشسته بود با شکست دادن نیروهای انگلیسی در نبرد ماهور کلاتک^{۴۳}، همچنین شکست دادن نیروهای متحد انگلیسی، حسن خان تنگستانی و احمدخان دریا بیگی، حاکم بوشهر - که از پشتیبانی هواپیماهای انگلیسی در حمله به خائیز برخوردار بودند - در سه مرحله توانست نیروهای انگلیسی را وادار به عقب‌نشینی نماید و قوای انگلیسی نتوانستند مقاومت او را در هم شکنند. در این ماجرا، حسن خان تنگستانی که در اهرم در نبرد باغک با زائر خضرخان زخمی شده بود در بوشهر درگذشت. بدین ترتیب چون در یابگی دیگر نتوانست رقیب قدرتمندی را در مقابل زائر خضرخان در منطقه تنگستان دست و پا کند، زائر خضرخان دوباره به قلعه خود بازگشت.^{۴۴}

فریزر اهرم را تسخیر و عامل دست‌نشانده خود حسن خان تنگستانی^{۴۵} فرزند علی خان تنگستانی را به حکومت اهرم منصوب نمودند. جای اصابت گلوله توپ انگلیسی‌ها در این روز، به هنگام حمله به اهرم، بر برج جنوب غربی قلعه زائر خضرخان هنوز باقی است، لیکن زائر خضرخان که در کوه‌های خائیز^{۴۶} به سر می‌برد تسلیم اراده انگلیسی‌ها نشد و به حکمرانی خود بر منطقه تنگستان ادامه داد.^{۴۷}

وی با تعدادی از افراد جنگاور و رزمنده‌ای که به او وفادار بودند به کوه‌های اطراف اهرم نقل مکان کرد. در این ایام زائر خضرخان هرگز برای مدتی طولانی در یک نقطه اردو نمی‌زد بلکه هر چند روزی در یک منزل می‌ماند و ناگهان، بدون اطلاع قبلی، از آن محل کوچ می‌کرد. در نتیجه گروه‌های شناسایی که از سوی کنسولگری انگلیس و حسین خان تنگستانی برای جست‌وجوی او به کوه‌ها اعزام می‌شدند، بدون دست یافتن به هیچ‌گونه اطلاعی ناامید به اهرم برمی‌گشتند. البته زائر خضرخان در این دوران به وسیله پیک با مرحوم شیخ حسین خان و غضنفر السلطنه در ارتباط بود. در این حال، انگلیسی‌ها

ساعت قبل هم دستور حمله به تنگستان را به فرماندهان لشکر داده‌ام. بنابراین سران مجاهدین اقدام به جمع‌آوری نیرو، سازماندهی افراد و تهیه وسایل و امکانات نمودند و در روز ۱۴ ذیحجه ۱۳۳۶ هـ. ق/ ۲۱ سپتامبر ۱۹۱۸ م. وارد چغادک شدند^{۴۸} و بدین ترتیب درگیری میان مبارزان نهضت جنوب و انگلیسی‌ها شروع شد. نیروهای انگلیسی به فرماندهی کلنل جی. اس. کورلت مواضع مبارزان دشتستانی (به رهبری غضنفر السلطنه برازجانی) و چاکوتاهی (به رهبری شیخ حسین خان چاکوتاهی) و نیز مبارزان دشتی و تنگستان (به رهبری زائر خضرخان اهرمی) را زیر آتش گرفتند. بعد از ساعاتی مقاومت، به علت شکست جناح چپ مجاهدین به فرماندهی زائر خضرخان، چون امکان داشت قشون انگلیسی بقیه مبارزان را در محاصره گاز انبری قرار دهد غضنفر السلطنه و شیخ حسین خان چاکوتاهی راضی به عقب‌نشینی شدند و چغادک به تصرف نیروهای انگلیسی درآمد. این شکست باعث شد خوانین سه‌گانه دیگر نتوانند متحداً با انگلیس بجنگند، در نتیجه نیروهای انگلیسی هم به‌طور جداگانه آن‌ها را از بین بردند.^{۴۹} نبرد سربست چغادک آخرین نبرد گسترده مجاهدین تنگستان، دشتی و دشتستان با انگلیسی‌ها بود. پس از این واقعه سران مجاهدین قادر نبودند قدرت فائده خود را در حوزه‌های حکمرانی شان کماکان حفظ کنند. بنابراین جنگ‌های انفرادی را وجهه همت خود قرار دادند، تا به این وسیله بتوانند ضرباتی را به انگلستان وارد کنند.

۱۳ محرم ۱۳۳۷ هـ. ق/ ۱۵ اکتبر ۱۹۱۸ م: جنگ‌های انفرادی زائر خضرخان با نیروهای انگلیسی

در این روز لشکر انگلیس به فرماندهی ژنرال السمی و کلنل گرکسون و کاپیتان

۱۳۴۱ هـ. ق. / ۱۹۲۲ م: شهادت زائر خضرخان و سامخان در قلعه کلات

زائر خضرخان اهرمی، ملقب به امیر اسلام، ضابط و کدخدای اهرم بود که از آغاز جنگ جهانی اول و تصرف بوشهر به وسیله قوای متجاوز انگلیس دلیرانه با آن‌ها جنگیده بود. وی سرانجام به تحریک انگلیسی‌ها و دریابگی حاکم بوشهر به همراه پسر دومش سامخان که ۱۹ سال داشت در قلعه کلات به شهادت رسید.

در این روز، در جایی دیگر، فرزندان ارشد زائر خضرخان محمدعلی خان از دست توطئه‌گران به‌طور معجزه‌آسا نجات یافت. ماجرا این بود که توطئه‌گران طراحی کرده بودند که تفنگچی محمدعلی خان، او را ترور کند. محمدعلی در روز قتل پدر عازم روستای شمشیری^{۴۵} بود. به تفنگچی خائن او گفته بودند که به محض شنیدن صدای شلیک از کلات اهرم اقدام به ترور محمدعلی خان کند، اما تفنگچی صدای شلیک را نشنید و ترور انجام نشد. محمدعلی چون به روستای شمشیری رسید و خبر قتل پدر و برادر، زائر خضرخان و سامخان، را شنید فوراً از بوشهر توپ و نیرو درخواست کرد و عوامل دشمن را از قلعه بیرون کرد. محمدعلی خان سپس به حکومت اهرم و تنگستان رسید. از سامخان یک پسر (که روز شهادت پدر ۴۰ روزه بود. وی که اکنون به نام حاج سردار فولادی در قید حیات است در قلعه کلات سکونت دارد) باقی ماند^{۴۶}.

حوادثی چون ترور زائر خضرخان و فرزندش سامخان در قلعه کلات به دست نیروهای مزدور اجنبی از حوادث تلخ اتفاق افتاده در قلعه کلات است. متأسفانه قلعه کلات نیز دچار ویرانی تدریجی شده است که جا دارد مسئولان استان بوشهر به‌خصوص مدیریت میراث فرهنگی استان نسبت به مرمت و بازسازی آن اقدام کنند. باشد که در جهت پاسداشت و

لشکر انگلیس به فرماندهی ژنرال السمی و کلنل گرکسون

و کاپیتان فریزر اهرم را تسخیر و عامل دست‌نشانده خود

حسن خان تنگستانی را به حکومت اهرم منصوب نمودند. جای

اصابت گلوله توپ انگلیسی‌ها در این روز، به هنگام حمله به

اهرم، بر برج جنوب غربی قلعه زائر خضرخان هنوز باقی است



قدردانی از شخصیت‌هایی همچون زائر خضرخان، که در دفاع از این آب و خاک، جانانه مقاومت کرده‌اند یادگارهای آن‌ها حفظ شود تا تاریخ و هویت ایرانی زنده و پایدار بماند و برای نسل‌های آینده آینه عبرت و قابل استفاده باشد.

پی‌نوشت‌ها

۱. گزارش قلعه زائر خضرخان اهرمی، معاونت پژوهشی میراث فرهنگی استان بوشهر، جزوه تالیفی، ص ۳
۲. امیر اسلام لقبی است که آیت‌الله سید عبدالرحمن لاری، همزمان با شروع جنگ جهانی اول و مبارزات زائر خضرخان اهرمی و همزمانش به او داد.
۳. گزارش قلعه زائر خضرخان، ص ۳
۴. همان مأخذ صص ۶-۴
۵. روزنامه مشهوری، ۷ آبان ۱۳۷۷، سال ششم، شماره ۱۶۸۰، ص ۸
۶. مشایخی، عبدالکریم، سال‌شمار وقایع جنوب ایران، مجموعه مقالات کنگره هشتمین سال شهادت رئیس‌علی دلواری، جمعی از اعضای هیئت علمی کنگره، بوشهر، چاپخانه علوی، ۱۳۷۷، ص ۲۸۹
۷. احرار، احمد، طوفان در ایران، جلد اول، تهران، انتشارات نوین، ۱۳۵۲، ص ۵۲
۸. گورک بر وزن پولک از روستاهای توابع بخش ساحلی شهرستان تنگستان
۹. فن میکوش، داگوبرت، خاطرات واسموس، کیکاووس جهاندری، قم، همسایه، ۱۳۷۷، ص ۱۵۲-۱۴۶
۱۰. کباری، سیدعلی‌رضا، سیدعبدالرحمن لاری پیشوای تنگستان، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۳، ص ۱۲۸
۱۱. برای آگاهی بیشتر از حزب دموکرات فارس رک. فراشبندی، علی‌مراد، تاریخچه حزب دموکرات فارس، تهران، انتشارات انقلاب اسلامی، ۱۳۵۹
۱۲. پیشین، ص ۳۱
۱۳. سایکس، کریستوفر، فعالیت‌های جاسوسی واسموس یا لارنس آلمانی در ایران، ترجمه حسین سعادت نوری، تهران، انتشارات لوحه، چاپ دهم، ۱۳۶۳، ص ۱۱۱
۱۴. برازجان مرکز شهرستان دشتستان در استان بوشهر
۱۵. چاکوتاه: یکی از روستاهای شهرستان بوشهر
۱۶. مالکی، هیبت‌الله، عصر خوانین سه‌گانه، مجموعه مقالات کنگره بزرگداشت هشتمین سال شهادت رئیس‌علی دلواری، بوشهر، چاپخانه علوی، ۱۳۷۳، صص ۱۱۰-۱۰۹
۱۷. راه شاهی: راهی که از بوشهر به برازجان و سپس به شیراز می‌رفت.
۱۸. چغادک یکی از روستاهای حومه بوشهر که امروزه شهر شده است.
۱۹. مالکی، پیشین، ص ۱۱۰

۲۰. سپهر، پیشین، ص ۲۳۵
۲۱. برای آگاهی بیشتر از رویدادها و اتفاقات اسارت اکونور در قلعه زائر خضرخان رک. اکونور، فردریک، از مشروطه تا جنگ جهانی اول یا خاطرات فردریک اکونور کنسول انگلیس در شیراز (۹ ماه اسارت در تنگستان)، ترجمه حسن زنگنه، تهران، شیرازه، ۱۳۷۶
۲۲. فن میکوش، پیشین، ص ۱۹۴
۲۳. فراشبندی، علی‌مراد، گوشه‌ای از تاریخ انقلاب مسلحانه مردم مبارز تنگستان، دشتی و دشتستان علیه استعمار، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۲، ص ۹۸
۲۴. دتمر، ژنرال آلمانی که در سال ۱۹۱۷م به همراه اورتل و یک سوئیسسی به نام بروگمان، که نمایندگی شرکت فرش ایران و آلمان را در کرمان به عهده داشت، در اهرم نزد واسموس آمدند. «دتمر» و «اورتل» که هر دو از اسارت روس‌ها در ترکستان گریخته بودند، پس از هجده ماه به کرمان رسیدند، سپس به همراه بروگمان به اسارت سرپرسی سایکس رئیس پلیس جنوب افتادند ولی در راه بندرعباس توسط نیروهای عشایر به رهبری صولت‌الدوله آزاد شدند و به نزد واسموس در اهرم فرستاده شدند. دتمر در اهرم بر اثر گرما مرد و در کنار قلعه به خاک سپرده شد، بروگمان به آلمان فرستاده شد و اورتل تا پایان نزد واسموس در اهرم ماند.
۲۵. فن میکوش، پیشین، ص ۲۴۶
۲۶. دشتی، یکی از شهرستان‌های استان بوشهر به مرکزیت خورموج
۲۷. بندر ریگ، یکی از بنادر استان بوشهر تابع شهرستان گناوه
۲۸. مالکی، پیشین، ص ۱۱۳
۲۹. احمدی یکی از روستاهای استان بوشهر بر سر راه بوشهر به برازجان
۳۰. بلادی بوشهری، سید عبدالله، لویج و سوانج، مقدمه و توضیح از سید قاسم یاحسینی، کنگره بزرگداشت هشتمین سالگرد شهادت رئیس‌علی دلواری، مرکز مطالعات بوشهرشناسی، ۱۳۷۳، ص ۷۷-۷۶
۳۱. همان، ص ۷۸، همچنین رک رکن زاده آدمیت، محمدحسین، فارس و جنگ بین‌الملل اول، جلد اول، تهران، انتشارات اقبال، چاپ پنجم، ۱۳۷۰، ص ۲۰۹
۳۲. فن میکوش، پیشین، ص ۲۴۸
۳۳. سایکس، سرپرسی، تاریخ ایران، ترجمه محمدتقی فخر داعی گیلانی، تهران، دنیای کتاب، چاپ چهارم، ۱۳۷۰، ص ۶۶۹
۳۴. نجمی، ناصر، واسموس در میان دلاوران تنگستان و قشقای، تهران، گوتنبرگ، ۱۳۷۵، ص ۵۰
۳۵. دالکی یکی از روستاهای استان بوشهر از توابع شهرستان دشتستان که امروزه تبدیل به شهر شده است.
۳۶. ماپرلی، جیمز، عملیات در ایران، ترجمه کاوه بیات، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۹، ص ۴۴۴
۳۷. رکن‌زاده آدمیت، محمدحسین، فارس و جنگ بین‌الملل اول، ص ۲۱۶
۳۸. مالکی، هیبت‌الله، عصر خوانین سه‌گانه، ص ۱۲۵
۳۹. اطلاعات بیشتر در مورد خاندان تنگستانی رک. علیمراد فراشبندی، خاندان تنگستانی، تهران، انتشارات گهر، ۱۳۵۵
۴۰. خائیز، بر وزن پائیز، از مناطق کوهستانی و خوش آب‌وهوا و سرسبز منطقه تنگستان
۴۱. فراشبندی، علیمراد، گوشه‌ای از تاریخ انقلاب مسلحانه مردم مبارز تنگستان، دشتی و دشتستان علیه استعمار، ص ۱۲۲
۴۲. رکن زاده آدمیت، محمدحسین، همان، صص ۴۸۵-۴۸۶
۴۳. ماهور کلاتک، به رشته کوه‌های واقع در میان دهستان باغک و روستای بنه گز گفته می‌شود. این دو روستا از توابع شهرستان تنگستان هستند.
۴۴. مالکی، هیبت‌الله، عصر خوانین سه‌گانه، ص ۱۳۶
۴۵. روستای شمشیری از روستاهای دهستان باغک از توابع شهرستان تنگستان روستای شمشیری به‌عنوان زادگاه زائر خضرخان اهرمی است.
۴۶. مصاحبه با حاج سردار فولادی نوه زائر خضرخان



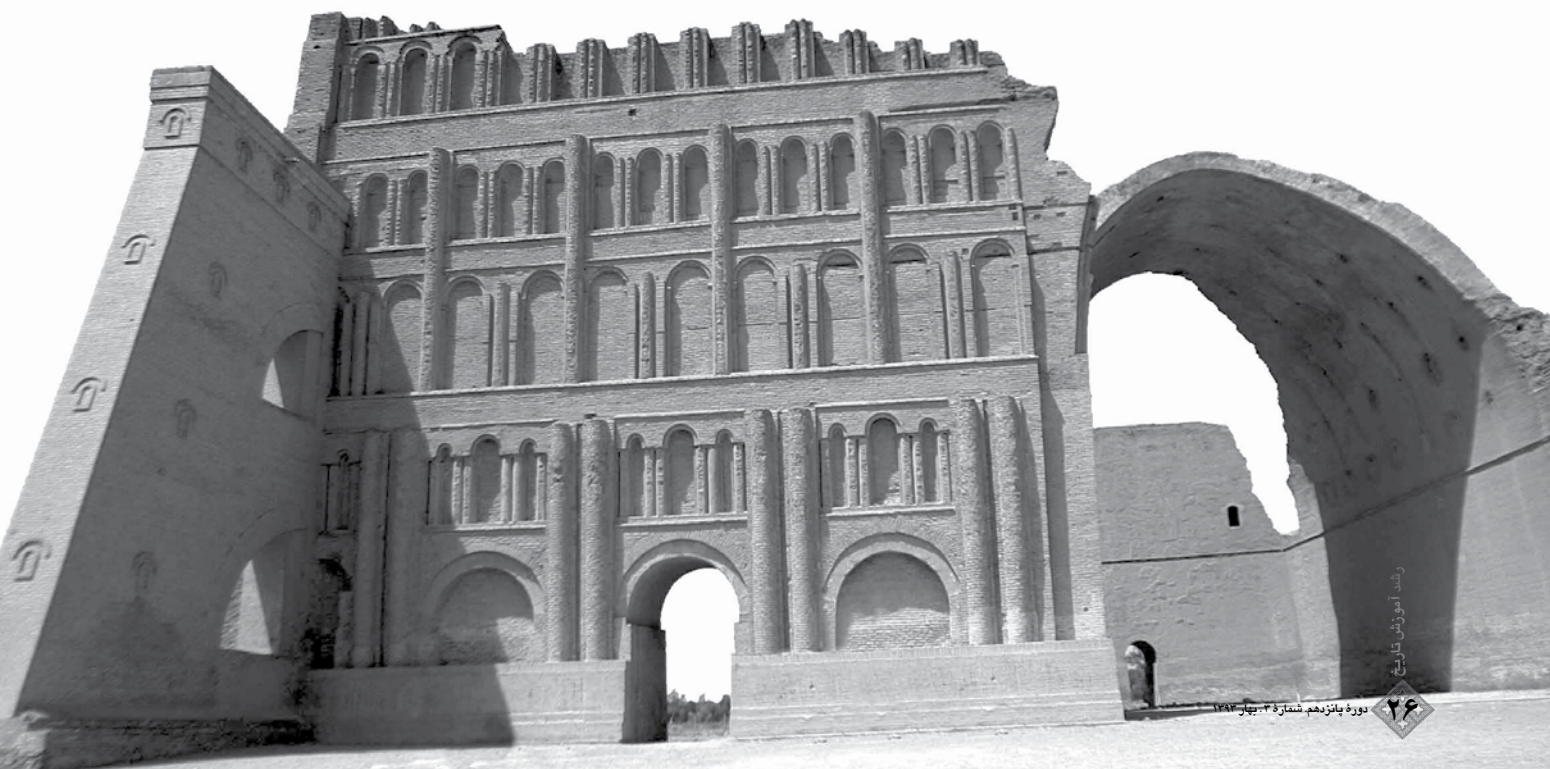
قلعه کلاتک

مقدمه

قبل از ظهور دین اسلام شبه جزیره عربستان، به‌ویژه بخش جنوبی آن، محل زندگی و آمد و شد قبایل و طوایف عرب بود. از آنجا که این قبایل و طوایف از قدرت جنگاوری و سلحشوری زیادی برخوردار بودند به‌راحتی در خدمت امپراتوران ایران و روم درمی‌آمدند. براساس منابع تاریخی، موج گسترده‌ای از مهاجرت اعراب، از جنوب به شمال شبه‌جزیره عربستان، بعد از شکسته شدن سد مَرب به راه افتاد. از جمله این اقوام مهاجر به سرزمین عراق امروزی لخمیان و غسانیان را باید نام برد. لخمیان با استقرار در کنار رود فرات به تشکیل حکومت حیره اقدام نمودند. این حکومت در حیات چندصدساله خود دست‌نشانده دولت شاهنشاهی ساسانی و مجری سیاست‌های شاهان ایران در شبه جزیره عربستان بود. غسانیان نیز با استقرار در کنار مرزهای امپراتوری روم شرقی تابعیت آن امپراتوری را قبول کردند. می‌توان گفت دلیل تن‌دادن این حکومت‌های محلی به حاکمیت ساسانیان و رومیان حفظ امنیت و اقتدار خود در تحولات منطقه‌ای و جنگ و گریزهای محلی بوده تا بتوانند به حیات سیاسی خود ادامه دهند. در واقع سیاست خارجی دو قدرت بزرگ ایران و روم نیز با حیات حکومت‌های حیره و غسانیان گره خورده بود.

دولت حیره و روابط سیاسی آن با حکومت ساسانی

علی‌پور صادقی
دبیر تاریخ، میناب



ملوک آل فهم

طبق نوشته‌های مورخان اسلامی، خاندان آل فهم قبل از آل لخم در حیره حاکم بودند. این خاندان نیز از جمله مهاجرانی بودند که از جنوب شبه جزیره به عراق آمده بودند. از معروف‌ترین حاکمان آن‌ها مالک بن فهم، عمرو بن فهم و جذیمة الابرش را می‌توان نام برد، که از میان آن‌ها جزیمة الابرش از همه مهم‌تر و معروف‌تر است. مسعودی مدت پادشاهی او را ۱۲۸ سال آورده که از این مدت ۹۵ سال آن در ایام فرمانروایی اشکانیان و ۲۳ سال آن در ایام اردشیر اول ساسانی و فرزندش شاپور بوده است. (مسعودی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۴۵۱).

از منابع تاریخی درباره روابط سیاسی ساسانیان با ملوک آل فهم اطلاعاتی به دست نمی‌آید و منابع تنها با ذکر نام این ملوک و اقدامات آن‌ها بسنده کرده‌اند. به نظر می‌رسد ملوک آل فهم در این زمان قدرت زیادی نداشته‌اند تا پادشاهان بزرگی مانند اردشیر اول و شاپور اول بتوانند از قدرت آن‌ها استفاده سیاسی و نظامی کنند. محدوده قلمرو آل فهم بین حیره و انبار و قدرت آن‌ها در حد یک امیر محلی بود، به طوری که به گفته صالح‌العلی آن‌ها از کاروان‌ها، در برابر غارت و چپاول راهزنان حمایت می‌کردند (صالح‌العلی، ۱۹۵۹: ۶۳).

فرمانروایان آل لخم در حیره

با تشکیل دولت ساسانیان که آخرین دولت مقتدر ایران باستان قبل از اسلام بود، رقابت‌ها و جنگ‌های میان ایران و روم که ریشه در دوره اشکانی داشت دوباره آغاز گردید که تا آستانه ظهور اسلام و فروپاشی دو دولت ادامه یافت. این تنازعات به گسترش نفوذ ایران در منطقه حجاز و یمن منجر شد و باب تازه‌ای از روابط سیاسی میان ایران و اعراب باز کرد به طوری که رقابت‌های دیرین ایران و روم به حکومت‌های تابع این دو امپراتوری، یعنی آل منذر در حیره و غسانیان در

در این مقاله دولت حیره را که یکی از امارت‌های کوچک عرب‌نشین بود و در سیاست خارجی ساسانیان نقش مهمی ایفا می‌کرد، تا جایی که نقش و کارکرد آن در حکومت پادشاهان قدرتمندی مانند خسرو انوشیروان بیش از پیش اهمیت می‌یافت، مورد بررسی قرار می‌دهیم.

کلیدواژه‌ها: حیره، منذر، ساسانیان

موقعیت جغرافیایی

حیره شهری بود در حدود سه فرسنگی شهر کوفه امروزی و در کنار رود فرات قرار داشت. (یعقوبی، ۱۳۷۴: ۸۸) اکثر جغرافی‌نویسان مسلمان سرزمین عراق را که حیره در آن واقع شده بود جزء اقلیم سوم آورده‌اند. برای مثال، بناکتی در اثر معروف خود جهان را به هفت اقلیم تقسیم کرده و عراق را جزء اقلیم سوم آورده است. (بناکتی، ۱۳۴۸: ۳۱۷).

بر اساس تقسیم‌بندی جغرافیایی امروز، حیره تقریباً در ۳۲ درجه عرض شمالی و ۴۴ درجه طول شرقی واقع بوده است. هوای مطبوع حیره، به‌ویژه وجود رود فرات در کنار آن و نهرهای فراوان منشعب از آن، چون نهر کافر، نهر هندیه و نهر نجف سبب شد که این ناحیه مورد توجه اعراب و بزرگان و حاکمان قرار بگیرد به طوری که قبل و بعد از اسلام محل اقامت بزرگان دولت،

طبقات برگزیده و اشراف ایرانی بود. آن‌ها در این مکان دارای کاخ‌ها و تفرج‌گاه‌هایی بودند به طوری که گروهی از خلفای عباسی چون سفاح، منصور، هارون الرشید و دیگران نسبت به لطافت هوا و خوبی محکمی حیره و هم به جهت نزدیکی خورنق و نجف هر ساله مدتی را در آنجا به سر می‌بردند. (مسعودی ۱۳۷۴، ج ۱: ۴۶۴).

عرب‌ها می‌گفتند یک شب در حیره به سر بردن از نوشیدن شربت لذت‌بخش‌تر است. (اصفهانی، ۱۳۴۶: ۱۱۵).

شام کشیده شد. ساسانیان به منظور اینکه بتوانند در جزیره العرب اعمال نفوذ کنند در پی دست نشانده کردن شاهان حیره برآمدند؛ در عین حال حملات مکرر اعراب بیابانگرد به مرزهای ایران، پادشاهان ساسانی را به این فکر واداشت که از نیروی جنگی شاهان حیره برای مقابله با این حملات استفاده نمایند، لذا این امارت در طول دوران حیات سیاسی خود از عهده این کار به راحتی برآمد و جلوی حملات اعراب را گرفت. شاهان حیره حتی در مناطق دور دستی مانند مدینه و یمن اعمال قدرت می کردند و لذا این امارت کوچک نقشی فعال و قابل توجه در سیاست خارجی ساسانیان یافت به طوری که با از میان برداشتن این امارت توسط خسرو دوم، که خود از پادشاهان ساسانی بود، ضربه غیر قابل جبرانی به دولت ساسانی وارد کرد و سبب شد حملات اعراب به مرزهای ایران از سر گرفته شود.

نخستین فرمانروایان حیره

اولین پادشاه حیره **عمرو بن عدی** بود که حیره را به عنوان اقامتگاه خود برگزید و از همان آغاز شکل گیری امارت خود، حیره را دست نشانده و زیر سیطره ساسانیان قرار داد.

ابن خلدون در این باره می نویسد که قبل از شاپور اول هیچ یک از شاهان ساسانی قوم عرب را به طاعت خود در نیاورده بود و این شاپور بود که عمرو بن عدی را بر حیره گماشت. (ابن خلدون ۱۳۶۳، ج ۱: ۲۰۲)

بعد از عمرو بن عدی فرزندش **امرو القیس اول** به حکومت رسید که از معروفترین ملوک حیره در اوایل فرمانروایی آل لخم بر حیره است. وی در دوران فرمانرواییش توانست قبایل نیرومندی مانند اسد، نزار و مذحج را تحت تابعیت خود قرار دهد و تا دروازه های شهر نجران در یمن شمالی پیشروی کند. این در حالی است که شهرهای نجران و شمر از مراکز عمده بازرگانی آن روز بودند. امرؤ القیس دریافته بود که برای دوام و بقای حکومت خود باید به مراکز بازرگانی دست یابد. این اقدامات وی به طور قطع نمی توانست بدون کمک دولت ساسانی باشد. از آنجا که هدف **شاپور دوم** در بین النهرین دستیابی به سرزمین های از دست رفته زمان **نرسی** بود به جهت اجرای این هدف به امرؤ القیس کمک های زیادی نمود به طوری که امرؤ القیس در کتیبه خود بیان می کند که تقسیم قبایل میان فرزندان را در سایه حمایت ایران انجام

پس از فوت امرؤ القیس دوم پسرش **نعمان اول**، معروف به **نعمان بن منذر**، به حکومت رسید که در میان فرمانروایان حیره از شهرت زیادی برخوردار است. بناهای عظیم سدیر و خورنق در دوران وی ساخته شد، به طوری که اعراب او را «**رب الخورنق والسدیر**»

می نامند



داده است. حمزه اصفهانی و طبری مدت پادشاهی او را صد و چهارده سال نوشته‌اند که این مدت

سال‌های حکومت شاپور اول، هرمز اول و بهرام اول را شامل می‌شود. حمزه اصفهانی نیز فرمانروایی او را به زمان شاپور می‌رساند که ۲۰ سال و پنج ماه از زمان شاپور را دربرمی‌گیرد.

پس از فوت عامل شاپور دوم در حیره، فرزندش عمروبن امرؤالقیس جایگزین او شد. مدت فرمانروایی عمرو را ۳۰ سال ذکر کرده‌اند که همزمان بود با باقی‌مانده ایام شاپور دوم و همه دوران برادرش اردشیر، پسر هرمز.

پس از فوت عمروبن امرؤالقیس به دستور شاپور سوم، اوس بن قلام که از عمالقه بود به امارت حیره منسوب شد و برای مدتی کوتاه حکومت حیره از دست خاندان آل نصر (لخمیان) بیرون رفت. اینکه چرا شاپور حکومت حیره را به اوس بن قلام داد جای سؤال است، زیرا شاه فردی از عمالقی را که از کندیان بود بر سر قدرت گذاشت، و این در حالی بود که کندیان با لخمیان رقیب و دشمن بودند. برخی از محققان بر این عقیده‌اند که بعد از مرگ عمرو بر سر جانشینی وی هرج و مرجی به وجود آمد که موجب تزلزل در حکومت حیره شد و شاپور برای پایان دادن به این مشکلات اوس را بر حیره مسلط و او را با سپاهی تقویت کرد. اما قابل توجه است بدانیم که خاندان بنی نصر آرام ننشستند و فردی از آنان به نام حجنه، اوس را کشت و حکومت بار دیگر به خاندان لخمیان بازگشت. فرد مذکور مدت ۲۱ سال حکومت حیره را در دست داشت و پس از مرگ وی امرؤالقیس دوم عهده‌دار حکومت گردید. به گفته حمزه اصفهانی وی ۲۵ سال حکومت کرد و در زمان یزدگرد اول درگذشت. او را محرق اول خوانده‌اند چون با آتش کيفر می‌داد و از جمله عمروبن طوق را سوزانید. (اصفهانی، ۱۳۴۶: ۱۰۴)

پس از فوت امرؤالقیس دوم پسرش نعمان اول، معروف به نعمان بن مندر، به حکومت رسید که در میان فرمانروایان حیره از شهرت زیادی برخوردار است. بناهای عظیم سدیر و خورنق در دوران وی ساخته شد، به طوری که اعراب او را «رب الخورنق والسدیر» می‌نامند. حکومت وی و پسرش همزمان با فرمانروایی یزدگرد و بهرام پنجم (گور) بود. رابطه عمیقی که بین نعمان و یزدگرد ایجاد شد بر شهرت او افزود و حتی یزدگرد فرزندش بهرام (بهرام گور) را جهت پرورش

از آنجا که هدف شاپور دوم در بین‌النهرین دستیابی به سرزمین‌های از دست‌رفته زمان نرسی بود به جهت اجرای این هدف به امرؤالقیس کمک‌های زیادی نمود به طوری که امرؤالقیس در کتیبه خود بیان می‌کند که تقسیم قبایل میان فرزندان را در سایه حمایت ایران انجام داده است



یافتن به نزد نعمان فرستاد و نعمان جهت بهرام کاخ خورنق را بر پا نمود. قدرت نظامی نعمان شهرت وی را دو چندان کرد چنان‌که توانست در امور داخلی ایران نیز دخالت کند، بدین ترتیب که پسرش منذر را با ۱۰ هزار نیرو به ایران فرستاد و در رساندن بهرام به تاج و تخت سلطنت از او پشتیبانی کرد. وی پس از سی سال حکومت در اواخر عمر، زهد پیشه کرد و از دنیا دوری گزید.

در دوران حکومت نعمان آیین مسیحیت رواج و رونق بیشتری یافت؛ البته اکثر مردم حیره همچنان بت پرست بودند و بت‌های بزرگی چون لات و عزّی را پرستش می‌کردند.

پس از نعمان، فرزندش منذر اول به حکومت رسید، مدت فرمانروایی وی ۴۴ سال طول کشید. وی در امر پرورش و تربیت بهرام گور همراه پدر خود نقش بسزایی داشت و حتی در لشکرکشی به ایران و رساندن

بهرام به تاج و تخت سلطنت به او کمک می‌کرد. منذر در دوران فرمانروایی خود ارتباطش را با ایران قطع نکرد، در نبردی که در سال ۴۲۱ میلادی در زمان بهرام گور بین ایران و روم رخ داد حضور داشت؛ البته علی‌رغم قولی که به بهرام داده بود که رومیان را اسیر خواهد کرد و حتی انطاکیه را

به تصرف درآورد به این کار موفق نشد و نیروهای وی دچار هرج و مرج گردیدند و راه گریز در پیش گرفتند.

چون منذر اول درگذشت فرزندش اسود به پادشاهی رسید. طبری مدت حکومت وی را ۲۰ سال دانسته است. به گفته وی اسود مدت ۲۰ سال را در اسارت (تحت انقیاد) پارسیان بود. ابن‌اثیر معتقد است که وی توسط غسانیان اسیر شد و او را کشتند. (ابن‌اثیر ۱۳۷۴، ج ۲: ۵۱۰)

منذر سوم

پس از اسود، منذر سوم به حکومت رسید که مدت فرمانروایی وی ۷ سال بود و بعد از مرگ او، نعمان دوم (نعمان بن اسود) فرمانروای حیره گردید. وی به مدت ۴ سال، در زمان قباد، فرمانروای حیره بود. نام نعمان دوم در منابع رومی بیشتر ذکر شده و این به دلیل نبردها

و درگیری‌های او با روم است. در سال ۴۹۹م وی حملاتش را علیه روم آغاز کرد و در سال ۵۰۲م همراه با قباد ساسانی در محاصره شهر آمد شرکت داشت و شهر ادسا را پس از محاصره به تصرف خود درآورد، ولی در نهایت در بیت رپس کنار رود فرات شکست خورد و یک سال بعد بر اثر زخمی که در نبرد البصیراء برداشت درگذشت. با مرگ نعمان دوم قباد بلافاصله ابویعفر نامی را از آل لخم به فرمانروایی حیره منصوب کرد. وی از خاندان‌های حکومت‌گر لخمی نبود اما علت انتخاب شدنش توسط قباد این بود که بتواند جلوی هرج و مرج در حیره را بگیرد و نظم را برقرار نماید.

منذر بن امرؤالقیس معروف به منذر ماء السماء (منذر سوم) به قدرت رسید. مدت فرمانروایی وی از مهم‌ترین دوران‌های حکومت لخمیان در حیره بود؛ در واقع اوج قدرت لخمیان در زمان وی بود. دوران حکومت

منذر همزمان با پادشاهی خسرو انوشیروان بود. حمایت شاهنشاه ایران از منذر و هوش و ذکاوت و مهارت وی در فنون جنگی باعث گردید که به قدرت بلامنازع دست یابد به طوری که پروکوپئوس مورخ رومی که در زمان قباد و انوشیروان می‌زیسته درباره اقدامات وی می‌نویسد: ((منذر مدت ۵۰ سال

دولت روم را مستأصل کرده و قدرت وی آنان را در برابر خود به زانو درآورده بود، زیرا از مرزهای مصر گرفته تا حوالی بین‌النهرین همه جا متصرفات روم را عرضه تاخت و تاز خود قرار داده بود)) (پروکوپئوس، ۱۳۳۶: ۸۹)

منذر در دوران فرمانروایی قباد در اکثر نبردها وی را یاری کرد. او انطاکیه را فتح کرد و در نبرد کوماژن هم با قباد همراه بود. در سال ۵۱۹م منذر به سرزمین‌های روم یورش برد و دو تن از فرماندهان روم به نام دیموستراتوس و یوحنا (جان) را به اسارت گرفت و مبلغ هنگفتی گرفت تا آن‌ها را رها ساخت. (پروکوپئوس، ۱۳۳۶: ۹۰)

نقش منذر در سیاست خارجی ایران در دوره انوشیروان قابل ملاحظه است. آن چنان که ایران برای پیش‌برد اهداف خود از قدرت او استفاده می‌کرد. انوشیروان پس از چندین سال صلح با رومیان، چون از پیشرفت آن‌ها در اروپا و آفریقا

اقدام خسرو پرویز در برانداختن خاندان

لخمی از حکومت حیره یک اشتباه سیاسی

بود، چرا که اعراب بادیه‌نشین و سرکش بعد

از قتل نعمان با ایران به طور مستقیم همسایه

شدند، خصوصاً وقوع نبرد ذوقار بین اعراب و

ایرانیان بر تهور اعراب افزود و آن‌ها تعرضات

خود به خاک ایران را آغاز کردند.

آگاه شد، تصمیم گرفت قبل از اینکه رومیان به خاک او بتازند نبرد آن‌ها را آغاز کند، از این رو انوشیروان منذر را احضار کرد و دستور داد که به سرزمین‌های اعراب تابع روم (غسانیان) بتازد. منذر پذیرفت و به بهانه اینکه فرمانروای غسانیان (حارث) که طرفدار رومیان بود به سرزمین‌های او، خصوصاً زمین خشک و بایری به نام استرتا، تعرض کرده‌اند، حمله را آغاز کرد. انوشیروان هم خود بهانه دیگری به دست آورد مبنی بر اینکه ژوستی نیان (امپراتور روم) قبایل هون را علیه ایران تحریک نموده است و رئیس قبایل مذکور که به ایران وفادار بود عین نامه را برای انوشیروان فرستاد. به هر حال دولت

ایران بهانه‌های لازم را جهت نبرد با رومیان پیدا کرد، صلح شکسته شد و سال‌ها جنگ و خون‌ریزی بین ایران و روم ادامه یافت تا اینکه رومی‌ها با قبول شرایط صلح را پذیرفتند. پس از قتل منذر پسرش عمروبن منذر (عمروبن هند) به قدرت رسید. وی چون پادشاهی سنگدل و بی‌رحم و دارای اخلاق بسیار بدی بود به او «مضرط الحجاره» لقب داده‌اند. وی به بهانه قصاص خون پدرش حملاتی را علیه غسانیان آغاز کرد و به سوریه

حمله برد و توانست امرؤالقیس فرزند منذر و برادرش را از اسارت نجات دهد. در سال‌های ۵۶۷-۵۶۶ میلادی بار دیگر برادرش قابوس را جهت تنبیه رومیان به خاک روم فرستاد، زیرا رومیان در قسطنطنیه نسبت به فرستاده او برای مذاکره با قیصر بر سر پرداخت خراج بدرفتاری کرده بودند. (جوادعلی، ۱۹۶۹، ج ۴: ۷۹)

جنگ‌های گوناگون دیگری هم به عمروبن منذر نسبت داده‌اند؛ نبردهایی با رومیان، غسانیان و نیز دیگر قبایل عرب چون تغلب و طی. عمروبن منذر در نهایت توسط عمروبن کلثوم، شاعری که مدح وی را گفته بود، کشته شد. آنگاه برادرش قابوس به حکومت رسید و به مدت ۴ سال، در زمان انوشیروان، فرمانروایی کرد. در حملاتی که قابوس به سرزمین

غسانیان انجام داد چندان پیروز و موفق نبود چون رقیب دولت حیره هنوز قدرتمند بود. در یکی از این حملات، وی در روز عید مسیح به سرزمین غسانیان حمله کرد ولی منذر بن حارث، فرمانروای غسانیان، او را شکست داد و حتی خویشان قابوس را به اسارت برد و تا نزدیک حیره پیش آمد و خاک آن‌ها را اشغال کرد. چون منذر بن حارث بر امپراتوری روم یاغی شد و از مرزهای روم شرقی محافظت نمی‌کرد، قابوس که به فکر تلافی شکست خود بود توانست به مملکت غسانی دست‌اندازی کند و انطاکیه را غارت نماید. آذرماهان سردار ایرانی در این یورش ۲۹۲ هزار نفر اسیر گرفت و آنان را به ایران

انتقال داد. (مشکور، ۱۳۶۶،

ج ۲: ۹۰۷) پس از مرگ قابوس، شاهنشاه ایران یک نفر ایرانی به نام سهراب را، به معاونت یک عرب مسیحی به نام زیدبن عدی، برای مدت یک سال و به‌طور موقت بر امارت حیره نشانند. احتمالاً پس از مرگ قابوس بر سر جانشینی او اختلاف پیش آمده و شاه برای ایجاد آرامش موقتاً سهراب (فیشهرت) را به امارت حیره منصوب کرد. اما از آنجا که اعراب دست‌نشانده ایران همواره



سکه طلا، دوره ساسانی

تمایل داشتند که حکومت در خاندان لخمیان باقی بماند نه در دست یک ایرانی، با کمک زیدبن عدی منذر چهارم را به حکومت رساندند. منذر چهارم ۴ سال حکومت کرد که هشت ماه آن همزمان با سلطنت انوشیروان و بقیه مصادف با زمان هرمز پسر خسرو انوشیروان بود. (اصفهانی، ۱۳۴۶: ۱۱۲) از مهم‌ترین رویدادهای زمان منذر بن منذر (منذر چهارم) نبرد بین او و منذر غسانی است که به نبرد حلیمه معروف شد. در این نبرد جوانی به نام لید که سودای ازدواج با هند دختر منذر غسانی را داشت به نبرد با منذر چهارم پرداخت و او را به قتل رساند. پس از قتل منذر سپاه لخمی شکست خورد و حیره به تصرف منذر غسانی در آمد و آن را به آتش کشید. حیره از زمان مرگ عمروبن هند تا زمان امارت نعمان بن منذر در ضعف و سستی به سر

زوال آل لخم

یکی از اقدامات نعمان که باعث شده است منابع عربی و شعرای عرب به تفصیل در مورد آن سخن‌پردازی کنند، کشتن عدی بن زید شاعر و مترجم معروف دربار ساسانی است. این اقدام وی سرآغاز وقایع و تحولاتی در حیره گردید که در نهایت با علل و عوامل دیگر دست به دست هم داد و زمینه قتل نعمان را فراهم کرد. عدی بن مرینا در جریان انتخاب حاکم حیره توسط شاه ایران نتوانست فرد مورد نظر خود (اسود) را به فرمانروایی برساند و رقیب وی عدی بن زید موفق شد فرمانروا شود. عدی بن مرینا سعی می‌کرد آتش کینه و نفرت نعمان را علیه عدی بن زید مشتعل‌تر سازد. وی سرانجام موفق شد و نعمان، عدی بن زید را به زندان انداخت و او را در آنجا به قتل رساند. زمانی که فرستاده خسرو پرویز برای رهایی عدی به نزد نعمان آمد، به فرستاده خسرو رشوه داد که به کسری بگوید عدی پیش از آمدن وی مرده بود. علاوه بر مسئله

قتل عدی بن زید عوامل دیگری نیز وجود داشت که منجر به قتل نعمان گردید که در این مختصر نمی‌توان بدان پرداخت.

به هر حال اقدام خسرو پرویز در برانداختن خاندان لخمی از حکومت حیره یک اشتباه سیاسی بود، چرا که اعراب بادیه‌نشین و سرکش بعد از قتل نعمان با ایران به‌طور مستقیم همسایه شدند.

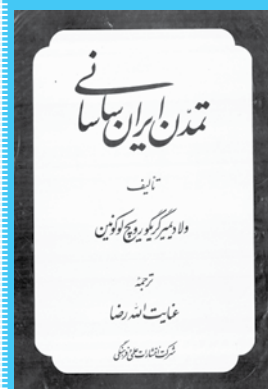
می‌برد به طوری که ملوک حیره پی‌درپی در نبردها از غسانیان شکست می‌خوردند. این ضعف و سستی تا زمان نعمان بن منذر ادامه داشت و با شروع حکومت وی حیره مجدداً رونق خود را به دست آورد.

نعمان بن منذر

پس از مرگ منذر چهارم برای مدت کوتاهی شخصی به نام قبیصه زمام امور حیره را در دست گرفت تا اینکه نعمان بن منذر به قدرت رسید. او آخرین فرمانروای معروف حیره است که اخبار و روایات فراوانی درباره اعمال و رفتارش به ما رسیده است.

درباره برگزیدن نعمان به فرمانروایی حیره از طرف خسرو پرویز، مورخان اسلامی، چون یعقوبی، طبری، مسعودی و حمزه اصفهانی با کمی اختلاف نظر به شرح این واقعه پرداخته‌اند. همان‌طور که بیان کردیم پس از مرگ منذر چهارم شاه ایران به‌طور موقت قبیصه را به امارت حیره منصوب کرد. خسرو دوم در انتخاب یکی از سیزده فرزند منذر چهارم مردد بود تا اینکه به پیشنهاد عدی بن زید (مترجم خسرو دوم) همه فرزندان منذر به نزد کسری آمدند. در ملاقات و گفت‌وگوهایی که بین سیزده فرزند منذر با شاه ایران صورت گرفت، نعمان جوابی

مناسب و شایسته داد و خسرو دوم او را به امارت حیره منسوب کرد و به گفته طبری، به او تاجی داد که شصت هزار درهم بها داشت و به مروارید و طلا آراسته بود. (طبری، ۱۳۷۵، ج ۲: ۷۴۹ و ۷۴۸). در زمان نعمان جنگ‌های زیادی میان حیره و اعراب رخ داد که بیشتر این نبردها به علت وجود کاروان‌های تجاری نعمان بود. مهم‌ترین ویژگی حکومت نعمان بن منذر گسترش بازرگانی و تجارت در دوره اوست که باعث رونق حیره گردید. یکی از نبردهای نعمان که به‌خاطر کاروان‌های تجاری رخ داد نبرد **سلان** نام دارد. در این نبرد **بنی عامر** که به کالاهای نعمان در مسیر بازار عکا دستبرد زده بودند، توانستند سپاه نعمان را شکست دهند. از دیگر ناکامی‌های نعمان در برابر اعراب نبرد یوم طخفه است که بنی یربوع او را شکست دادند. در این نبرد قابوس پسر نعمان و برادرش حسان اسیر شدند.



خصوصاً وقوع نبرد ذوقار بین اعراب و ایرانیان بر تهور اعراب افزود و آنها تعرضات خود به خاک ایران را آغاز کردند.

آخرین فرمانروایان حیره

پس از قتل نعمان، ایاس بن قبیصه از طرف شاه ایران به امارت حیره منصوب شد. وی از قبیله طائی (طی) بود و زمانی که خسرو دوم از بهرام چوبین شکست خورده و در حال فرار به روم بود ایاس به او کمک کرد و اسب و شتری به او پیش کش کرد. بعداً خسرو به پاس این خوش خدمتی حکومت حیره را به او داد. ایاس در جنگ‌های بین ایران و روم خسرو را یاری داد و شاهنشاه او را برای جنگ با رومیان به «ساتیدما» که رودی در نزدیکی ارزن است فرستاد و او در این جنگ رومیان را شکست داد.

از مهم‌ترین حوادث و وقایع زمان وی نبرد ذوقار بود که بین اعراب بادیه‌نشین و ایرانیان صورت گرفت. خسرو پرویز پس از قتل نعمان از ایاس خواست که ماترک

نعمان را از هانی‌بن مسعود بگیرد ولی هانی از دادن آنها خودداری کرد. او با متحد کردن

چند قبیله با یکدیگر توانست ایرانیان را شکست دهد.

اگرچه این شکست برای ایرانیان ناچیز و کم‌اهمیت بود ولی نزد اعراب اهمیت

زیادی داشت به طوری که داستان ذوقار در افسانه‌ها و اشعار

عرب در زمره «ایام العرب» قلمداد گردید.

پس از ایاس حکومت حیره به یک ایرانی به نام آزاده (زادویه) داده شد که هفده سال در حیره فرمانروایی کرد. پس از او یکی از فرزندان نعمان به نام منذر پنجم (مغرور) منصب پدر را در اختیار گرفت تا وقتی که خالدبن ولید در نبرد جواثا او را به قتل رساند. وی آخرین فرمانروای حیره از خاندان‌های لخمیان بود. حیره توسط خالدبن ولید تسخیر شد و به سرزمین‌های فتح شده مسلمانان پیوست. پس از تسلط مسلمانان بر حیره از ارزش و اهمیت این شهر و ناحیه کاسته شد و رو به نیستی و زوال نهاد و شهرهای دیگری، از جمله کوفه، جایگزین آن گردیدند. اکنون از آن حیره تل خاکی بیشتر باقی نمانده است.

منابع

۱. ابن اثیر، عزالدین، الکامل، ترجمه محمد حسین روحانی، انتشارات اساطیر، چاپ دوم، ۱۳۷۴.
۲. ابن خلدون، العبر ترجمه عبدالمحمد آیتی، ناشر مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۶۳.
۳. ابن طقطقی، تاریخ فخری، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ دوم، ۱۳۶۰.
۴. اصفهانی، حمزه‌بن حسن، سنی ملوک الارض الانبیاء، مترجم دکتر جعفر شعار، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۴۶.
۵. بناکتی، روضة اولی‌الالباب فی معرفة التواریخ والانساب، به کوشش دکتر جعفر شعار، انتشارات انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۴۸.
۶. پروکوپیوس، جنگ‌های ایران و روم، ترجمه محمد سعیدی، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۳۶.
۷. جواد علی، المفصل تاریخ العرب قبل الاسلام، نشر دارالعلم للملایین، بیروت ۱۹۶۹ میلادی.
۸. حمودی، یاقوت، معجم البلدان، به تحقیق فرید عبدالعزیز الجندی، انتشارات دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۰ ق.
۹. صالح‌العلی، احمد، محاضرات فی تاریخ العرب، نشر المعارف، بغداد، ۱۹۵۹ میلادی.
۱۰. طبری، محمدبن جریر، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات اساطیر، چاپ پنجم، ۱۳۷۵.
۱۱. مسعودی، ابوالحسن علی‌بن حسین، مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات علمی و فرهنگی، جلد اول، چاپ پنجم، ۱۳۷۴.
۱۲. مشکور، محمد جواد، تاریخ سیاسی ساسانیان، انتشارات دنیای کتاب، چاپ اول، ۱۳۶۶.
۱۳. مقدسی ابو عبدالله محمدبن احمد، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ترجمه علی‌نقی منزوی، انتشارات شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، چاپ اول، ۱۳۶۱.
۱۴. یعقوبی احمدبن ابی یعقوب، البلدان، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۷۴.



مقدمه

بررسی نقش قندهار در عهد صفوی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است زیرا منابع و شواهد تاریخی این دوره حاکی از آن است که سیطره بر قندهار همواره در طول حاکمیت صفویان به‌عنوان یک «راهبرد» و هدف استراتژیک تعریف شده بود و آنان برای تحقق آن از هیچ کوششی فروگذاری نمی‌کردند. دیپلماسی و گفت‌وگوهای سیاسی برآمده از منابع این دوره نشان می‌دهد که صفویان همواره سعی داشتند از طریق راه‌حل‌های غیر نظامی حاکمیت و مالکیت ایران را بر این شهر مشروعیت ببخشند و تنها در صورت ضرورت دست به اقدام نظامی می‌زدند.

کلیدواژه‌ها: ایران و هند، قندهار، صفویه

اهمیت اقتصادی قندهار در عصر صفویه

قندهار در سده‌های دهم و یازدهم ه. ق، (شانزدهم و هفدهم میلادی) مقارن عصر

نقش قندهار در مناسبات ایران و هند در عهد صفویه

سید حسین رضوی خراسانی
دانشجوی دکتری تاریخ



شاه طهماسب صفوی و همایون پادشاه هند

صفویه، مرکز عبور و مرور کاروان‌های تجاری بین هند، ماوراءالنهر و ایران بود و در شبکه راه‌های بازرگانی و مسافرتی هند و ایران موقعیت بسیار ممتازی داشت. این شهر در گلوگاه بازرگانی زمینی ایران و هند واقع شده بود و کاروان‌های عرب، ترک، هندی و بازرگانان یهودی و ارمنی و تجار بسیاری از سرزمین‌های دیگر از این شهر عبور می‌کردند. در واقع قندهار نقطه اصلی تجارت زمینی بین هند و ایران بود. (کمبریچ، ۱۳۸۸: ۲۶۵) پادشاهان صفوی عوارض گمرکی فراوانی، از طریق حاکمان خود از این شهر به‌دست می‌آوردند. الئاریوس می‌نویسد: «شهر ثروتمند قندهار به‌تنهایی سالانه یک میلیون تالر به‌عنوان مالیات و حقوق گمرکی به شاه می‌پردازد. (اولئاریوس، ۱۳۶۹: ۲/۷۴۴) نصیری می‌نویسد: (مداخل آن تخمیناً بیست و دو هزار تومان می‌شود (نصیری، ۱۳۷۱: ۷۱) یکی از سیاحان انگلیسی اندکی بعد از باز

اهمیت نظامی قندهار برای دولت ایران عهد صفوی

قندهار در دوره صفویان به عنوان دروازه ورود به هندوستان محسوب می‌شد. تسلط ایرانیان بر این شهر بر محور تحقق چندین هدف نظامی و استراتژیک بود، که مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از:

۱. حاکمیت نظامی ایرانیان بر قلعه مستحکم و استراتژیک قندهار نقش بسیار مهمی در کنترل قبایل افغان به‌ویژه قبایل قدرتمند ابدالی غلزائی داشت.

۲. استیلا بر قندهار برای کنترل تحرکات نظامی ازبکان و حتی رصد فعالیت‌های برخی از قبایل شورشی بلوچ مؤثر بود. (ریاض‌الاسلام، ۱۳۷۳: ۳۸)

۳. حضور قوای نظامی ایران در قندهار در ایجاد امنیت راه‌های مهم تجاری ایران- هند و ماوراءالنهر نقش بسزایی داشت. (همان، ۱۳۷۷: ۳۸) سراسر قرن دهم و یازدهم کاروان‌های تجاری بسیاری بین ایران و هند در رفت‌وآمد بودند، اما در برخی از مواقع بر اثر حملات بلوچ‌ها و شورش‌های ناشی از تهاجمات افغانه، راه‌ها ناامن و حجم اجناس کاهش می‌یافت. (کمبریچ، ۱۳۸۸: ۲۶۵) حضور ارتش ایران در قندهار و زمین داور و بُست تا حدود زیادی مانع این ناامنی‌ها می‌شد.

۴. قلاع مستحکم قندهار و استقرار نیروهای ایرانی در این شاهراه اقتصادی و نظامی در ایجاد امنیت و حفاظت از مرزهای پهناور شرقی ایران نقش مهمی داشت. (مشیری، ۱۳۶۹: ۹۰).

۵. قندهار نقش مهمی در حفاظت متصرفات ایران در افغانستان امروزی یعنی هرات، بُست، زمین داور و برخی از مناطق دیگر داشت.

۶. اهمیت ژئواستراتژیک قندهار در کنترل پایگاه‌های دولت گورکانیان هند در بخشی از افغانستان فعلی، یعنی، کابل، غزنه و بخش‌هایی از بلوچستان و نیز کنترل

فراوانی داشت و هوای مساعد و آب‌گوارای آن سبب شده بود که در اکثر ایام سال از لطافت و مطلوبیت برخوردار باشد. (شورماچ نورستانی، ۱۳۵۱: ۲۸۰-۱) این شهر از گذشته، به‌ویژه در دوره تاریخی مورد بحث ما و حتی تا امروز، از لحاظ تولید و صادرات میوه و پشم یکی از مراکز مهم خراسان بزرگ و افغانستان امروز محسوب می‌شده است. اطراف شهر قندهار مملو از باغستان‌هایی بود که در تولید میوه‌های گوناگون اهمیت داشت. از اصفهان تا قندهار دو راه وجود داشت که یکی معمور و آباد و دیگری بیابانی بود. کاروان‌ها از راه آباد اصفهان- قندهار نود روز در راه بودند و چاپار پنجاه روز آن را طی می‌کرد (کروسینسکی، ۱۳۶۳: ۹۷؛ کاتف، ۱۳۵۶: ۹۶) از قندهار دو راه دیگر نیز وجود داشت که یکی به شمال، از طریق غزنه و کابل، تا آسیای مرکزی می‌رفت و دیگری به شرق تا مولتان و لاهور امتداد داشت. (کمبریچ، ۱۳۸۸: ۲۶۶).

پس‌گیری قندهار توسط شاه عباس دوم، اشاره می‌کند که «شاه ایران حقوق گمرکی زیادی از قندهار دریافت می‌کند، چون جز از راه سند راه دیگری وجود ندارد که از راه زمینی هند را از قسمت شمالی مولتان و سایر نواحی به ایران متصل سازد. (کمبریچ، ۱۳۸۸: ۲۶۵) اروج بیگ بیات می‌نویسد: «در این شهر هفتاد هزار خانواده زندگی می‌کنند و مردم آن تاجرند» (بیات، ۱۳۳۸: ۶۲) به‌علت حضور کاروان‌های بزرگ و تجار ملل گوناگون برخی از معاملات بزرگ بین‌المللی در این شهر منعقد می‌شد. (کمبریچ، همان: ۲۶۵) تاورینه می‌نویسد این شهر از لحاظ اهمیت تجاری که پیوسته محل عبور و مرور تجار هندی و ایرانی است همیشه مورد نظر طرفین- ایران و هند- بود. (تاورینه، ۱۳۶۹: ۶۵۹) و نیز (کرزن، ۱۳۵۰: ۲/۶۷۹)

وجود رود ارغنداب در شمال قندهار، که از آن جوی‌ها و نهرهای متعددی به داخل شهر کشیده می‌شد، در توسعه شهرنشینی و گسترش کشاورزی اهمیت





در میان کارگزاران دولتی و نیروهای نظامی معمول و رایج بود و در دوره‌های تسلط تیموریان نیز زبان فارسی به حیات خود ادامه می‌داد.

مقارن تهاجمات ازبک‌ها در ماوراءالنهر و پیشروی آنان در نواحی شرق ایران، اگرچه قندهار توسط امیر ذوالنون ارغون یکی از امرای سلطان حسین میرزا بایقرا اداره می‌شد اما وی به‌صورت مستقل در این شهر حکومت می‌کرد به‌طوری که تلاش‌های سلطان حسین برای استیلا بر این شهر کلیدی ناکام ماند. بعد از ورود بابر به کابل چشم تیزبین او متوجه اهمیت قلعه‌های قندهار شد، اما تلاش‌های او برای فتح این شهر نتیجه‌ای نداشت. بعد از مرگ امیر ذوالنون در سال ۹۱۳ هـ/ ۱۵۰۷ م بابر قندهار را محاصره کرد. فرزندان امیر ذوالنون به نام‌های شاه شجاع و محمد بیک دست به مقاومت زدند اما سرانجام شهر تسلیم بابر شد. (جهانگشای خاقان: ۱۳۴۶ ق: ۳۴۸؛ و ریاض‌الاسلام، ۱۳۷۳: ۳۹؛ و حبیبی، ۱۳۴۱: ۱۳) بابر برادرش جهانگیر را فرماندار این شهر کرد. اما فرزندان امیر ذوالنون به کمک ازبک‌ها توانستند مجدداً قندهار را باز پس گیرند. (فرشته: ۱۸۳۲ م/ ۱۲۴۷ ق: ۳۰۹، ترکمان، ۱۳۴۴: ۱/۹۰) نبرد مرو و مرگ شیبک‌خان در سال ۹۱۶ هـ ق/ ۱۵۱۰ م، معادلات قدرت

منافع مشترک سبب رویارویی دو دولت شد. به‌طوری که در دوره حکومت ۲۴۰ ساله صفویان بارها محاصره و دست‌به‌دست شد و هر کدام بعد از دستیابی به این شهر در استحکام آن تلاش فراوانی کردند. به همین دلیل مستحکم‌ترین قلعه‌های آن دوره در این شهر ساخته شد، به‌طوری که دژها و قلعه‌های قندهار ضرب‌المثل شده بود. (مبارک، ۱۳۷۲: ۳۴۵) تاورنیه قندهار را از حیث استحکامات نظامی اولین قلعه ایران می‌داند. (تاورنیه، ۱۳۶۹: ۶۵۹. و نیز: کروسینسکی، ۱۳۶۳: ۲۹-۳۰؛ مرعشی صفوی، ۱۳۶۲: ۱۰۹)

قندهار در دوره شاه اسماعیل و شاه تهماسب

در دوره مورد بحث، قبایلی از افغان‌ها بیشتر در ولایات و ارتفاعات اطراف قندهار و برخی نیز در درون این شهر پراکنده بودند. در بین قبایلی که در عصر صفوی در قندهار اهمیت پیدا کردند قبیله‌های ابدالی و غلزائی اکثریت را تشکیل می‌دادند. مناسبات این دو قبیله آمیزه‌ای از جنگ و صلح دائمی بود و همواره دشمنی‌هایی بین آنان وجود داشت. در دوره مورد بحث زبان‌های ازبکی، دری، نورستانی و بلوچی رواج داشت اما مهم‌ترین زبان‌ها، فارسی دری و پشتو بود. در این شهر زبان فارسی

پایگاه‌های گورکانیان در نواحی مرزی شبه قاره اهمیت فراوانی داشت. همه امتیازات اقتصادی، نظامی و سیاسی قندهار سبب شد که سیطره صفویان بر این شهر تبدیل به یک راهبرد (استراتژی) مهم و ضروری تبدیل شود.

اهمیت نظامی قندهار برای دولت گورکانیان هند

۱. حفاظت از قلمرو دولت گورکانیان و حفظ امنیت و منافع نظامی آنان در افغانستان امروزی، مثل کابل، غزنه و بخش‌هایی از بلوچستان (ریاض‌الاسلام، ۱۳۷۳، ۳۷)، به‌ویژه در مناطق غربی آن.
۲. کنترل تحرکات قبایل شورشی افغان، که بارها و بارها مشکلات و بحران‌های جدی و خطرناکی را در مناطق شمالی مرز دولت گورکانیان ایجاد کرده بودند- نظیر حوادث دوران همایون- و کنترل قبایل بلوچ که همواره در امنیت خطوط تجاری و نیز متصرفات دولت گورکانیان در افغانستان اختلال ایجاد می‌کردند.
۳. کنترل قبایل ازبک و تحرکات آنان؛ حتی برای مدت کوتاهی شیبانیان بر قندهار مسلط شدند.
۴. حفاظت از مرزهای شمالی و شمال‌شرقی امپراتوری و نیز حفظ امنیت خطوط تجاری ایران و هند.



در دست کامران میرزا باقی مانده بود. (ریاض الاسلام، ۱۳۷۳: ۴۹)

فتح قندهار توسط شاه تهماسب اول (ذی القعدة ۹۳۶ هـ / ژوئیه ۱۵۲۸ م)

شاه تهماسب با آگاهی به اهمیت ژئواستراتژیکی و اقتصادی این شهر شخصاً فرماندهی عملیات را برای تصرف قندهار بر عهده گرفت: «زمره‌ای از شجاعان التماس این خدمت نمودند. التماس ایشان مبذول نگردید.» (خواندمیر، ۱۳۷۰: ۱۹۲) او با حدود هفت یا هشت هزار نیروهای گرجی در ذی القعدة ۹۴۲ هـ / آوریل ۱۵۳۶ عازم قندهار شد. (ریاض الاسلام، همان: ۵۱) حاکم قندهار، خواجه کلان، با آگاهی از استعداد نظامی بی نظیر شاه تهماسب به سوی سند گریخت و شهر توسط ارتش ایران فتح شد. (ترکمان، ۱۳۴۴: ۱/۹۱) و ن. ک (قزوینی، ۱۳۷۲: ۲؛ شیرازی، ۱۳۶۹: ۸۷-۸)

شاه تهماسب در هنگام بازگشت حکومت قندهار را به بداغ سلطان قاجار سپرد. اما کامران میرزا بعد از بازگشت شاه تهماسب توانست با یک حمله سریع قندهار و ولایات اطراف آن را باز پس گیرد. منابع دولتی صفویه آنقدر که در باب تصرف این شهر شرح مفصلی داده‌اند درباره استرداد آن توسط کامران میرزا سخن زیادی

در سال ۹۴۱ هـ / ۱۵۲۴ م، سام میرزا برادر شاه تهماسب نایب السلطنه خراسان بود در حالی که آغزیوار خان، لئه او حکمران اصلی خراسان محسوب می‌شد و بر سام میرزا نفوذ فراوانی داشت. بعد از برکناری حسن خان شاملو موقعیتش تضعیف شد، لذا ضمن تحریک سام میرزا به فکر حمله به قندهار افتاد. بی‌شک او از موقعیت ممتاز نظامی این شهر آگاه بود و قصد داشت با تصرف آن مناطق تحت نفوذش را کنترل کند یا در صورت حمله نیروهای شاه تهماسب بتواند از طریق امکانات طبیعی و نظامی قندهار برای مدت طولانی مقاومت کند. (حسینی، ۱۳۶۶ ق: ۲۷-۸) آن‌ها به مدت هفت ماه شهر را در محاصره داشتند. خواجه کلان، حاکم تیموری شهر قندهار، از کامران میرزا برادر همایون یاری خواست. به گفته اسکندربیک: «مجاریه عظیم به وقوع پیوست. چون بی‌رضای مرشد کامل (شاه تهماسب) مرتکب آن یورش شده بودند تأیید نیافتند و آغزیوار در آن معرکه به قتل رسید (ترکمان، ۱۳۴۴: ۱/۹۱) طبق منابع موجود، این اقدام نظامی سرداران ایرانی خود سرانه بود و این به معنای شورش علیه دولت مرکزی محسوب می‌شد (کمبریچ، ۱۳۸۸: ۵۵). در این زمان ولایات کابل و قندهار پس از مرگ با بروجلوس همایون (۹۳۷ هـ ق / دسامبر ۱۵۳۰ م) همچنان

را در شرق ایران به نفع صفویان بر هم زد. شجاع‌بیگ فرزند امیر ارغون به ظاهر به اطاعت شاه اسماعیل درآمد اما شاه به او بدگمان شد و دستور داد او را در قلعه اختیارالدین محبوس کنند. (خواندمیر، ۱۳۶۲: ۴/۵۴۱) بی‌شک دلیل واقعی شاه اسماعیل در این اقدام درک وی از اهمیت حیاتی قندهار برای حفظ هرات و آگاهی او از نیت بابر برای تصرف قندهار بود. (ریاض الاسلام، ۱۳۷۳: ۴۰) ظاهراً شجاع‌بیگ به واسطه نفوذ خاندانش در هرات توسط عده‌ای از منتقدین شهر از زندان آزاد و مجدداً بر قندهار مسلط شد. (همان: ۴۰ یا صفوی، ۱۳۴۱: ۳۰، غفاری، ۱۳۴۳: ۲۷۶)

شاه اسماعیل که برای دفع فتنه از بیکان برای دومین بار به خراسان لشکر کشیده بود شاه‌رخ بیک افشار را جهت تصرف قندهار روانه کرد اما او موفق به انجام این مأموریت نشد. سرانجام بابر بر این شهر مسلط شد. او در سال ۹۳۲ هـ ق / ۱۵۲۶، از کابل به هندوستان تاخت و توانست پایه‌های امپراتوری قدرتمندی را پایه‌گذاری کند تا اینکه سرانجام در جمادی الثانی ۹۳۷ هـ / ۱۵۳۱ م، در آگره از دنیا رفت. (حبیبی ۱۳۴۱: ۳۰) و چند سال در دوره شاه تهماسب (۹۳۰-۹۵۴ هـ) مجدداً موضوع قندهار اهمیت یافت.

نگفته‌اند. جنگ شاه تهماسب با عثمانی‌ها سبب شد که تا سال ۹۵۲هـ/ ۱۵۴۵م، قندهار در دست کامران میرزا باقی ماند. در سال ۹۴۶هـ/ ۱۵۴۰م، بعد از شکست همایون در نبرد چوسا از شیرخان سوری و خیانت نزدیکانش (ریاض‌الاسلام، ان: ۵۳) سرانجام همایون به‌ناچار به شاه تهماسب صفوی پناهنده شد. (تورن ارکان حرب، ۵۴، ۲/۱۳۴۷، حسینی، ۱۳۶۶ق: ۲۷ تا ۳۲، فرشته، ۱۲۴۷ق: ۲/۴۱۲؛ مبارک، ۱۳۷۲: ۲۸۰-۹۰؛ ترکمان، ۱۳۴۴: ۹۷-۱/۸؛ افشار، ۱۳۷۰: ۲۲۲، ۷-۱۹۷۱۵۷۶، ۵۷۶۰، DIBY) تهماسب از همایون استقبال گرمی به عمل آورد.

همایون چند سالی در ایران اقامت گزید. سرانجام در رجب ۹۵۲ هـ ق / سپتامبر ۱۵۴۵، به کمک نیروهای شاه تهماسب به سوی قندهار تاخت. عسگری میرزا برادر همایون به امید کمک‌های نظامی کامران میرزا در ابتدا به‌سختی مقاومت می‌کرد، سرانجام پس از شش ماه محاصره عسگری میرزا شهر را در تاریخ ۲۵ جمادی‌الثانی سال ۹۵۲هـ/ سپتامبر ۱۵۴۵م، تسلیم همایون و سپاهیان ایرانی همراه وی کرد. (ریاض‌الاسلام، همان: ۵۴، شاملو، ۱۳۷۱، ۱/۷۴). طبق توافق تهماسب و همایون قرار بود قندهار پس از تصرف به نیروی ایرانی سپرده شود و خزاین شهر به شاه تهماسب تحویل گردد و قندهار در اختیار شاهزاده سلطان مراد قرار گیرد. همایون به دلایلی به این توافق پای‌بند نماند و شهر را مجدداً از نیروهای صفوی بازپس گرفت.

مناسبات شاه تهماسب با سلطان جلال‌الدین اکبر در مسئله قندهار

بعد از مرگ همایون در سال ۹۶۲ هـ ق جلال‌الدین محمد اکبر شاه، پسر وی، به تخت نشست. او رهبری مقتدر بود و اصلاحاتش در تقویت و تثبیت امپراتوری مغولی هندوستان نقش به‌سزایی داشت. (۷،

بعد از مرگ اکبر در سال ۱۰۱۴ هـ/ ۱۶۰۵ م فرزندش محمد سلیم معروف به نورالدین جهانگیر به تخت نشست. جهانگیر دورهٔ رنسانسی از هنر ایرانی را در هند به‌وجود آورد. در این دوره لباس‌های صفوی و هنر ایرانی تشویق شد



جهانگیر، پادشاه هند

۳۱۶، ۹۶۰، Collin؛ نهر و ۱۳۶۱: ۲/۴۳) در دوران اکبر مسئله قندهار بار دیگر به یک مسئله جدی تبدیل شد. قندهار در این زمان در اختیار مأموران هندی بود. بهادرخان ازبک، حاکم گورکانی زمین داور، در این هنگام معلوم نیست دقیقاً با چه نیتی به قندهار حمله کرد و آنجا را به محاصره در آورد. (روملو، ۱۳۵۷: ۵۰۷، ترکمان همان: ۹۱-۱/۲) شاه محمد کلاتی حاکم گورکانی قندهار که در تنگنای شدیدی قرار گرفته بود از شاه تهماسب کمک طلبید. کلاتی در درخواست خود، این گونه وانمود کرد که چون قندهار به دولت ایران تعلق دارد، حاضر است بعد از نجات این شهر از دست بهادرخان، قندهار را در اختیار دولت ایران قرار دهد. شاه تهماسب به محض دریافت این خبر گروهی را برای تصرف شهر و تارومار کردن بهادرخان فرستاد. (روملو، همان: ۵۰۸) این سپاه نیروهای بهادرخان را درهم شکست و او به سوی هندوستان گریخت (همان: ۵۰۸) اما شاه محمد کلاتی حاضر به تسلیم شهر به نیروهای صفوی نشد (ترکمان همان: ۱/۹۲)، سپاهیان ایرانی قندهار را محاصره و سرزمین‌های اطراف آن را اشغال کردند: «جنود ظفر قرین، قندهار را چون نگین در میان گرفتند قرب سه ماه غازیان عالی جاه با آن طائفه گمراه مجادله می کردند.» (روملو، همان ۵۰۸) شدت محاصره موجب شد سرانجام شهر را تسلیم نیروهای ایرانی کنند. (ریاض الاسلام: همان: ۶۸) آنچه به طور قطع برای ما معلوم است آن است که اکبر به دلیل بحران‌ها و شورش‌های اوایل حکومت خود قادر به اعزام هیچ نیروی کمکی برای کلاتی نبود. شاه تهماسب برای حفظ امنیت هرات و متصرفات خود در شرق و دفع تهاجمات ازبکان و قبایل شورشی افغان به این دژ مستحکم و پایگاه مهم استراتژیک نیازمند بود. سرانجام با فتح شهر در سال

۹۶۵ هـ ق / ۱۵۵۸ م بار دیگر قندهار در اختیار دولت صفوی قرار گرفت و سلطان حسین میرزای صفوی به حکومت این شهر منصوب شد. (ترکمان، همان، ۱/۹۳)

بعد از مرگ سلطان حسین میرزا در قندهار دو فرزندش، یکی به نام مظفر حسین میرزا در قندهار و دیگری به نام رستم میرزا در زمین داور حکومت کردند. طی سال‌های پر آشوب حکومت شاه اسماعیل دوم (۹۸۴-۹۸۵ هـ) و شاه محمد خدابنده (۹۸۵-۹۸۹ هـ) صفویان عملاً از کنترل مناطق دور شرقی عاجز شدند. (سیوری، ۱۳۷۶: ۶۶) دیپلماسی دولت هند و به ویژه حاکم کابل، جهت تشویق میرزایان قندهار و زمین داور مبنی بر تسلیم این دو شهر، سبب دریافت پاداش‌های نفیس و پناهندگی این دو به هند شد. (ترکمان ۲/۴۸۵) بی شک اوضاع نابسامان داخلی و نزاع‌های خونین دربار ایران یکی از مهم‌ترین عوامل این رویداد بود. بعد از تسلیم شهر، شاه‌بیگ کابلی به دستور اکبر در قندهار مستقر شد و به نام امپراتور اکبر خطبه خواند و به نام او سکه زد. (کنبو لاهوری، بی تا: ۲/۲۳۷)

قندهار در عهد شاه عباس اول (۹۶۶-۱۰۳۸ هـ.ق)

شاه عباس بعد از تثبیت حکومت خویش، به ویژه پس از فتح خراسان، سفیری به نام میرزا علی بیگ را به همراه نامه‌ای به دربار اکبر فرستاد و فتح بزرگ و مهم خود را اعلام داشت و در نامه خود زیرکانه اما با صراحت اعلام داشت که همه سرزمین‌های از دست رفته به جز قندهار باز پس گرفته شده است و امیدوار است که پادشاه اکبر - که شاه عباس او را پدر خطاب می‌کرد - در فکر استرداد آن به دولت ایران باشد (ریاض الاسلام، همان، ۱۰۷) اکبر به این درخواست واکنشی نشان نداد و شاه

عباس نیز به خاطر: «فراخی حوصله و پاس طریقه پدر فرزندی از جای نرفته رابطه صداقت و اتحاد را از دست نداد.» (ترکمان، همان، ۲/۹۷۰)

بعد از مرگ اکبر در سال ۱۰۱۴ هـ / ۱۶۰۵ م فرزندش محمد سلیم معروف به نورالدین جهانگیر به تخت نشست. جهانگیر دوره رنسانسی از هنر ایرانی را در هند به وجود آورد. در این دوره لباس‌های صفوی و هنر ایرانی تشویق شد. (آربری، ۱۳۳۶: ۱۹۲) در همین دوره ظاهراً از سوی حاکم ایرانی فراه و سیستان و احتمالاً حاکم هرات یک حمله نظامی به قندهار صورت گرفت و این طور که از منابع صفوی بر می آید شاه عباس از آن اطلاع نداشت: «این جماعت بی‌عافیت که بر سر قندهار آمده بودند به غیر از فرموده شاه عباس این حرکت از آن‌ها به وقوع آمد.» (ترکمان، همان: ۳/۹۷۱) شاه‌بیگ حاکم مغولی هند این تهاجمات را دفع کرد. شاه عباس اقدامات دیپلماسی فعالی را جهت استرداد قندهار آغاز کرد تا شاید بتواند از طریق دیپلماسی، و نه اقدام نظامی، موضوع را به نفع ایران پایان دهد. او در سال ۱۰۱۸ هـ / ۱۶۰۹ م یادگار سلطان علی طالبی را در رأس هیئتی برای تبریک جلوس جهانگیر و تسلیت به خاطر مرگ اکبر به هندوستان فرستاد. طبق گفته ترکمان، در این سفر نیز سفیر ایران مسئله استرداد قندهار را، با کنایه و تصریح، به وکلا و بزرگان دولت گورکانی گوش زد کرد. (همان، ۳/۹۷۱) شاه عباس با سفرای هندی نیز در باب موضوع قندهار وارد مذاکره شد و مؤکداً به حاکمیت و مالکیت قانونی ایران بر قندهار اشاره کرد (همان، ۳/۹۷۱). سماجت شاه عباس برای حل دیپلماتیک این جریان بی‌نظیر است. به هنگام بازگشت خان عالم، سفیر جهانگیر، از ایران، شاه عباس سفیر دیگری به نام زینل بیگ شاملو را به هند رهسپار کرد.



وی پس از اینکه در باب استرداد قندهار یا مقامات هند وارد مذاکره شد (و آن‌ها در این باره واکنشی نشان ندادند) حاضر به انجام رسومات دربار مغول نشد. این امر نشان‌دهنده این نکته است که مهم‌ترین هدف سفیر ایران موضوع قندهار بود نه مسئله دیگر. (لاهوری، ۱۸۷۶: ۱/۲۶) شاه عباس وقتی از حل این مشکل از طریق دیپلماتیک ناامید شد، تصمیم گرفت آن را از طریق نظامی حل و فصل کند و لذا در بهار سال (۱۰۳۱هـ/ آوریل ۱۶۲۲م) به سوی قندهار رهسپار شد. او قندهار را محاصره کرد. عبدالعزیز خان حاکم شهر پس از یک مقاومت کوتاه شهر را در یازدهم شعبان (۲۳/۱۰۳۱هـ ژوئن ۱۶۲۲م) تسلیم شاه عباس کرد. تصرف ۱۷ روزه قندهار یک اقدام بی‌نظیر در تاریخ جنگ‌ها و محاصره‌های این شهر است. البته منابع هندی طول مدت محاصره را ۴۵ روز ذکر کرده‌اند. (لاهوری، همان: ۱/۲۶).

قندهار در عهد شاه صفی

بعد از جلوس شاه صفی، شاه جهان

که بعد از جهانگیر به قدرت رسیده بود سفیری به نام میربرکه را به ایران فرستاد. او در نامه خود به شاه صفی متذکر شد که برای تحکیم قدرت شاه از هیچ کمکی کوتاهی نخواهد کرد. (ریاض‌الاسلام، همان، ۱۵۴-۵) در این زمان تهاجمات ازبکان به مرزهای ایران و هند در خراسان و نیز تهاجم عثمانی‌ها در غرب ضرورت روابط دوستانه ایران و هند را دو چندان می‌کرد. پس از عزیمت میربرکه از ایران، شاه صفی هیئتی را به رهبری محمد علی‌بیک افشار روانه هند کرد. بروز یک سلسله حوادث در عهد شاه صفی سبب شد علی‌مردان‌خان، حاکم ایرانی قندهار، شهر را داوطلبانه تسلیم دولت گورکانیان کند و خود نیز به هند پناهنده شود.

اقدام شاه صفی مبنی بر اعزام سیاوش‌خان قوللر آقاسی جهت دستگیری علی‌مردان‌خان و تحویل شهر قندهار سبب شد علی‌مردان‌خان شهر را تسلیم گورکانیان کند و با دریافت لقب امیرالامرایی حاکم کشمیر شد و بعدها به حکومت شهر مهمی چون کابل رسید. این امر نشانگر اهمیت

قندهار و ارزش اقدام علی‌مردان‌خان برای دولت هند بود. سیاوش‌خان قوللر آقاسی طی جنگ بی‌نتیجه‌ای «از راه ضرورت متوجه درگاه خلایق پناه گردید.» (کنولاهوری، بی‌تا: ۲/۳۳۳) شاه جهان بعد از تصرف قندهار ضمن ارسال نامه‌ای توسط سفیر خود به نام یادگار بیک اظهار امیدواری نمود که روابط دوستانه سابق کماکان ادامه یابد و اتفاق اخیر خدشه‌ای بر این روابط نگذارد. این اقدام دقیقاً نظیر اقدام پادشاهان صفوی بعد از فتح قندهار و نشانه حساسیت دو دولت برای حفظ مناسباتشان بود. (ترکمان، همان: ۲۱۲) شاه صفی در جمادی‌الاول ۱۰۴۹هـ / سپتامبر ۱۶۳۹م به بهای از دست دادن بغداد با ترکان عثمانی وارد صلح شد و بلافاصله دستور تهیه و تدارک یک لشکرکشی تمام عیار به قندهار را صادر کرد. سرانجام پس از دو سال تدارکات از اصفهان عازم قندهار شد. اما در کاشان بیمار شد و در روز دوشنبه دوازدهم ماه صفر سال ۱۰۵۲هـ در گذشت و آرزویش برای فتح قندهار جامه تحقیق نپوشید. (خواجگی اصفهانی، ۱۳۷۰: ۲۹۹).



مقبره همایون در دهلی

قندهار در عهد شاه عباس دوم (۱۰۵۲-۱۰۷۷ ه.ق)

عباس دوم که به هنگام جلوس، به تخت سلطنت، در صفر ۱۰۵۲/۱۶۴۲ م، بیش از ده سال نداشت، به مرور بر اوضاع مسلط شد. حل مسئله قندهار به عنوان یک موضوع مهم مملکتی و حیاتی از دغدغه‌های مهم او بود: ملک قندهار را به سبب غدر و مکر والی هندوستان و روسیاهی علی مردان خان... به تصرف و قبضه تسخیر درآوردند، این جنس گرامی را بیش از این در گرو وقت نگذارند (قزوینی، ۱۳۲۹: ۹۳) شاه عباس دوم، فرمان گردهمایی سپاهیان ایران را در چمن بسطام صادر کرد. عبارت جنس گرامی در اظهارات مورخ مخصوص شاه عباس دوم که خود نیز در این لشکرکشی حضور داشت، نشان از اهمیت بسیار حساس و حیاتی قندهار برای ایران در آن روزگار بود. عباس دوم در ربیع‌الاول (۱۰۵۸ هـ/ آوریل ۱۶۴۸ م) اصفهان را ترک کرد و خود فرماندهی سپاه را بر عهده گرفت. این در حالی بود که با شروع فصل سرما و زمستان،

سرمای کشنده‌ای در منطقه حاکم شد. شاه عباس از شیوه خاصی در دیپلماسی استفاده کرد، یعنی در حالی که با نیروهای نظامی مهیای نبرد می‌شد (تهدید به مجازات) با ارسال سفیری به نام شاه‌قلی‌بیک، مؤدبانه خواستار استرداد بدون خونریزی شهر شد و خاطر نشان کرد که با این اقدام، دولت هند، روابط دوستانه دو دولت را تضمین خواهد کرد. (پیشنهاد پاداش) (قزوینی، همان: ۹۷) در غیر این صورت منتظر اقدام نظامی ایران باشند، (تهدید به مجازات) امروزه این شیوه از معنای دیپلماسی در تمام جهان کاربرد شایعی دارد. در قسمتی از نامه شاه عباس دوم به شاه جهان، که کنایه‌ای است به نامه جهانگیر که بعد از فتح قندهار توسط شاه عباس اول از شدت اندوه، قندهار را به کوردهی تشبیه کرده بود، آمده: «نظر بر روابط پدر و فرزندی نموده خرابه قندهار را به این فرزند صداقت کیش تفویض نمایند...» (قزوینی، همان، ۲۱۳-۱۹) از برجسته‌ترین فرماندهان پیش قراول، محراب‌خان بیکلربیکی بود. از پی این گروه فرماندهان دیگری بایگان‌های خود به سوی

قندهار حرکت کردند. سپاهیان صفوی به محاصره زمین داور پرداختند و محراب‌خان در صدر سپاه صفوی قندهار را محاصره کرد. شجاعت سرداران و سپاهیان ایران در این عملیات بی نظیر بود و قلعه‌های قندهار، مثل قلعه دلارام، دلخک و کرشک بدون هیچ مقاومتی تسلیم شدند؛ اما بخش مهمی از قندهار همچنان مقاومت می‌کرد و فتح آن کار بسیار سختی بود زیرا نواحی غربی شهر به کوه لکی و قسمت شرقی باتلاقی بود و امکان تردد سپاهیان نبود. (قزوینی، همان: ۱۱۶) سرانجام در کارزاری سخت و در هوای بسیار سرد و طوفانی مدافعان شهر تسلیم شدند. سماجت و دلوری شاه عباس دوم و مقاومت سربازان ایران موجب سقوط قندهار شد. این در حالی بود که فرمانده کل سپاه ایران یعنی شاه عباس دوم در این نبرد بسیار سخت تنها ۱۶ سال داشت. این مسئله از لحاظ تاریخ نظامی اهمیت زیادی دارد. به قول قزوینی به چابک دستی بخت جوان این خسرو کامران، در عرض پنجاه و دو روز به تصرف اولیای دولت قاهره (قزوینی، همان، ۱۲۸) در واقع



سستی شاه جهان، تعلل و ضعف مشاورین او و بیکیفیتی محافظان شهر یکی دیگر از عوامل سقوط قندهار بود. (ریاض الاسلام، همان ۱۷۴، شوشتر والسر، ۱۳۶۳: ۵۲) در عباس نامه ماده تاریخ‌هایی که البته چندان هم دقیق نیست ثبت شده است؛ مثل «بود اولین فتح صاحبقران»، «آمد کلید فتح هند قندهار»، «علی می‌گشاید در قندهار» و «دست ولایت مدد نمود.» (قزوینی، ۱۳۲۹: ۱۲۸، قزوینی ۱۳۶۷: ۵، ۶). شاه عباس دوم بعد از تصرف قندهار شاهرودی بیک را با نامه‌ای به دربار شاه جهان فرستاد و به تبیین دلایل خود از این اقدام پرداخت. سپس محراب‌خان چرخچی باشی را به حکومت قندهار منصوب کرد (همان، ۱۲۸)

واکنش شاه جهان بعد از تصرف قندهار

در تاریخ جنگ‌های ایران و هند در باب قندهار، هیچ‌کدام از جنگ‌های دو طرف به وسعت و عظمت جنگ‌های شاه عباس دوم و شاه جهان نیست. شاه جهان به‌منظور فرماندهی جنگ، خود شخصاً به کابل آمده شاهزاده اورنگ زیب که حفاظت سرزمین‌های دولت گورکانیان هند در افغانستان را برعهده داشت در جمادی‌الاول ۱۰۵۹/۱۶۴۹ به حومه قندهار رسید و با شاه جهان هماهنگی‌های لازم را به‌عمل آورد. یورش هفتاد هزار نفر از سپاهیان هند به فرماندهی اورنگ زیب از راه کابل و غزنین به قندهار از لحاظ اقتصادی برای مردم روستاها و ولایات این مناطق مصیبت‌بار بود، زیرا منابع آب و غذا را به‌شدت تهدید و غارت می‌کردند و ساکنان این نواحی را از خانه‌هایشان رانده و رمه‌های آن‌ها توسط مأمورین خوار و بار تصرف می‌شد. (ریاض الاسلام، همان، ۱۷۷) ملکم به نقل از زبدة‌التواریخ می‌نویسد: «هنگام لشکرکشی شاه عباس دوم حکم شد سیورسات لشکر را از اهالی بخرند و دست

قندهار همراه با طوایف و قبایل سلحشور توانست با رهبران مؤثر و لایق تیر خلاص صفویان را- به هنگامی که موریانه پایه‌های این امپراتوری را کاملاً خورده بود و فساد تمام وجود آن را در بر گرفته بود - رها سازد. نکته حائز اهمیت اینکه قندهار یک شهر ایرانی شاه‌ساز و شاه برانداز بود و شورش غلزاییان و سقوط صفویان از منظر حاکمیت بسیار طولانی ایرانیان بر این شهر، هرگز یک طغیان بیگانه و خارجی محسوب نمی‌شود

تعدی بر مال کسی دراز نکنند، (ملکم، بی تا، ۲۷۸) اورنگ زیب در چهاردهم جمادی الاول ۱۰۵۹/ ۱۶۴۹م، شهر را به محاصره درآورد. محراب‌خان سردار بی‌باک شاه عباس دوم شجاعت کم‌نظیری از خود نشان داد. حملات پی‌درپی سپاه هند، به واسطه زیرکی، شجاعت و پایمردی سرسختانه مهراب‌خان، نتیجه‌ای در پی نداشت و با دریافت فرمان عقب‌نشینی بازگشتند.

مقاومت و شجاعت نیروهای ایرانی، سرمای شدید و واکنش سریع شاه اسماعیل در اعزام نیروهای کمکی و تلفات زیاد مغولان از جمله دلایل شکست اورنگ زیب بود.

کمبود آذوقه، سبب شده بود سپاه ۷۰ هزار نفری هند در تنگنای شدیدی قرار گیرد. محمد غبار مورخ افغان می‌نویسد: «از کابل تا قندهار یک سیر غله و کاه به دو رویه میسر نمی‌شد و این قیمت در آن روزگاران محل تعجب و تشویش بزرگی بود.» (محمد غبار، ۱۳۶۲: ۳۰۰)

بعد از مرگ مهراب‌خان حکومت این شهر کلیدی به اوتارخان سردار قدرتمند صفوی تفویض شد (شاملو، ۱۳۷۱: ۱۵۰۴)، هربرن، ۱۳۴۱: ۵۴). یک سال پس از بازگشت اورنگ زیب، شاه جهان برای فتح قندهار یک لشکر شصت هزار نفری با چهل توپ و تعدادی فیل جنگی به فرماندهی مجدد اورنگ زیب از مولتان و سند به قندهار فرستاد و خود نیز برای مدیریت اوضاع به کابل آمد. (محمد غبار، همان: ۳۰۰)

این نیروها دو ماه و هشت روز در سال ۱۰۶۱ه/ ۱۶۵۱م قندهار را در محاصره داشتند اما بدون حصول نتیجه‌ای بازگشتند (حبیبی، همان، ۹۱۸) و به قول قزوینی «مجدداً میل بدنامی بر چهره ناکامی کشیده مراجعت نمودند.» (قزوینی، همان، ۱۵۱) با این حساب دومین عملیات وسیع نظامی شاه

جهان برای فتح قندهار به شکست انجامید، اما مغولان دست‌بردار نبودند. در ربیع‌الاول سال بعد شاهزاده دارا شکوه، ولیعهد هندوستان، در رأس سپاهیان نیرومندی به قندهار یورش آورد. این سپاه به لحاظ تدارکات و امکانات از دو سپاه قبلی هند مجهزتر بود. دارا شکوه با هفتاد افسر ارشد، هفتاد هزار سوار و پیاده و ده‌هزار تفنگچی و شش‌هزار بیل‌دار و پانصد نقب‌زن، سه هزار استر، شش‌صد فیل، چهارصد هزار تیرهای آتشی هوایی، پنج‌هزار من باروت، پانصد من سرب، پنجاه و چهار توپ خرد و کلان و سی‌هزار گلوله توپ شهر را محاصره کرد. (محمد غبار، همان: ۳۰۰)

این تدارکات وسیع بعد از دو شکست سنگین، هم جنبه حیاتی و هم جنبه حیثیتی داشت. شاه عباس دوم برای مقابله با این تهاجم، منوچهرخان، بیکلربیکی آذربایجان را نیز روانه قندهار کرد. دارا شکوه بارها به قلعه‌های قندهار حمله برد، عده کثیری کشته شدند ولی نتوانستند رخنه‌ای در دژهای مستحکم قندهار ایجاد کنند. یکی از دلایل عدم سقوط شهر، درایت، لیاقت و شجاعت بی‌نظیر اوتارخان فرمانده قندهار بود.

سپاه دارا شکوه سرانجام در روز چهارشنبه پانزدهم شهر ذی‌القعدة ۱۰۶۳ه/ ق/ ۱۶۵۱م، بدون حصول نتیجه‌ای «خائب و خاصر کوچ نمودند و به جانب هند مراجعت کردند» (دهگان، ۱۳۴۰: ۱۲۳)

استحکام اعجاب‌انگیز قلعه‌های قندهار و مقاومت سلحشوران ایرانی و شکست پیاپی مغولان هند موجب شده بود که دارا شکوه برای گشودن حصارهای سخت قندهار دست به دامن جادوگران و دانایان علوم غریبه شود (دارا شکوه، بی تا: ۱۳-۱۴)

وسعت عملیات، تعداد سپاهیان، تعداد تلفات، میزان تدارکات، تسلسل محاصره‌ها و درگیری‌ها، هزینه سنگین و سرسام‌آور جنگ، حضور فرماندهان و سرداران نامی،

تاکتیک‌های نظامی و بسیاری از عوامل دیگر، سبب شده است که جنگ‌های قندهار در زمان شاه عباس دوم نسبت به دوره‌های قبلی متمایز گردد. از این زمان تا شورش میرویس هوتکی در سال ۱۱۲۱ه/ ۱۷۰۹م، یعنی تا ۶۲ سال بعد، قندهار به‌طور لاینقطع در دست فرماندهان ایرانی باقی ماند و مغولان هند نیز دندان فتح این شهر را بیرون کشیدند، زیرا از یک‌سو حاکمیت ایران بر این شهر استراتژیک را به رسمیت شناخته بودند و از سویی تصرف آن را ناممکن و صرف هزینه‌های جانی و مالی فراوان می‌دانستند.

سخن پایانی

قندهار با این ویژگی‌ها همراه با طوایف و قبایل سلحشور توانست با رهبران مؤثر و لایق تیر خلاص صفویان را - به هنگامی که موریانه پایه‌های این امپراتوری را کاملاً خورده بود و فساد تمام وجود آن را در بر گرفته بود - رها سازد. نکته حائز اهمیت اینکه قندهار یک شهر ایرانی شاه‌ساز و شاه برانداز بود و شورش غلزانیان و سقوط صفویان از منظر حاکمیت بسیار طولانی ایرانیان بر این شهر، هرگز یک طغیان بیگانه و خارجی محسوب نمی‌شود.

قندهار پس از سقوط صفویان مجدداً در عصر افشاریه به ایران منضم شد و بسیاری از طوایف آن از شجاع‌ترین سپاهیان نادر محسوب می‌شدند. سنگ بنای استقلال افغانستان توسط احمدخان ابدالی بعدها در این شهر بنا گذاشته شد.

منابع

۱. قزوینی، محمد حسین بن طاهر، ۱۳۲۹، عباس‌نامه، به تصحیح و تحشیه ابراهیم دهگان، اراک، داودی.
۲. قزوینی، ابوالحسن، ۱۳۶۷، فواید‌الصفویه (تاریخ سلاطین و امرای صفوی پس از سقوط دولت صفویه). کروسینسکی، جی، ۱۳۶۳، سفرنامه، یادداشت‌های کشیش لهستانی عصر صفوی (۱۷۲۵-۱۷۰۷م) ترجمه عبدالرزاق دنبلی (مفتون)، با مقدمه و تصحیح و حواشی مریم میر احمدی، تهران، توس.



۴. کتب لاهوری، محمد صالح، بی‌تا، **عمل صالح**، موسوم به شاه جهان‌نامه، ترتیب و تحشیه غلام یزدانی، ترمیم و تصحیح وحید قریشی، بی‌تا.

۵. کرزن، جرج، ن، ۱۳۵۰، **ایران و قضیه ایران**، ترجمه وحید مازندرانی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ج ۲.

۶. کمبریج، ۱۳۸۸، **تاریخ ایران دوره صفویان**، ترجمه یعقوب آژند، تهران، جامی.

۷. لسترنج، ۱۳۷۷، **جغرافیای سرزمین‌های خلافت شرقی**، ترجمه محمد عرفانی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

۸. مصاحب، غلامحسین، بی‌تا، **دایرةالمعارف فارسی**، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی با همکاری مؤسسه فرانکلین، ج ۱.

۹. محمدغبار، میرغلام، ۱۳۶۲، **افغانستان در مسیر تاریخ**، تهران، مرکز نشر انقلاب.

۱۰. مرعشی صفوی، میرزا محمد خلیل، ۱۳۶۲، **مجموع التواریخ**، تصحیح عباس اقبال، تهران، انتشارات طهوری.

۱۱. آبروی، ج. و دیگران، ۱۳۶۹، **میراث ایران**، ترجمه احمد بیرشک و دیگران، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

۱۲. اولناریوس، آدام، ۱۳۶۹، **اصفهان خونین شاه صفی**، ترجمه حسینی کردبچه، تهران، کتاب برای همه، ج ۲.

۱۳. بیات، اروج بیک، ۱۳۳۸، **دون ژوئن ایرانی**، ترجمه مسعود رجب‌نیا، با حواشی و یادداشت‌هایی از لسترنج، مجموعه ایران‌شناسی، زیر نظر احسان یارشاطر، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

۱۴. ترکمان، اسکندربیک، ۱۳۴۴، **تاریخ عالم آرای عباسی**، تهران، امیرکبیر، ج ۱ و ۲.

۱۵. ترکمان، اسکندربیک، ۱۳۱۷، **ذیل تاریخ عالم آرای عباسی**، به تصحیح سهیل خوانساری، تهران، اسلامیه.

۱۶. تاورنیه، ژان باتیست، ۱۳۶۹، **سفرنامه**، ترجمه ابوتراب نوری، با تجدید نظر کلی و تصحیح حمید

شیرانی، تهران، سنایی.

۱۷. جهانگشای خاقان، ۱۳۴۶ ق، **تاریخ شاه اسماعیل**، مقدمه و پیوست‌ها دتا مضطر، اسلام آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، چاپ سنگی.

۱۸. جهانگیر، نورالدین محمد، ۱۲۸۱ق، **توزک جهانگیری**، به تصحیح سید احمد، علیگره، چاپ سنگی.

۱۹. حسینی، محمد علی‌بن محمد صادق، ۱۳۶۶ق، **تاریخ راحت‌افزا**، حیدر آباد دکن، خورشید علی، چاپ سنگی.

۲۰. حبیبی، عبدالهی، ۱۳۴۱، **تاریخ افغانستان در عصر گورکانی هند**، کابل، افغانستان، دتا تاریخ تولنه.

۲۱. خواجگی اصفهانی، محمد معصوم، ۱۳۷۰، **خلاصه‌السیر (تاریخ روزگار شاه صفی)** زیر نظر ایرج افشار، تهران، انتشارات علمی.

۲۲. خواند میر، غیاث‌الدین همادالدین حسینی، ۱۳۶۲، **حبیب‌السیر فی اخبار افراد بشر**، زیر نظر محمد دبیر سیاقی، مقدمه جلال‌الدین همایی، تهران، خیام، ج ۴.

۲۳. دهگان، محمد ابراهیم، ۱۳۴۰، **تاریخ صفویان**، **خلاصه‌التواریخ**، **تاریخ ملاکمال**، اراک.

۲۴. دارا شکوه، محمد، بی‌تا، **سکینه الاولیا**، به کوشش تاراچند و محمدرضا جلالی نائینی، تهران، علمی.

۲۵. روملو، حسن بیک، ۱۳۵۷، **احسن‌التواریخ**، به تصحیح عبدالحسین نوائی، تهران، انتشارات بابک.

۲۶. روملو، حسن بیک، ۱۹۳۱، **احسن‌التواریخ**، به سعی و تصحیح چارلسی نارمن سیدن، باردا، مؤسسه آسیایی.

۲۷. ریاض‌الاسلام، ۱۳۷۳، **تاریخ روابط ایران و هند**، ترجمه محمد باقر آرام و عباسقلی غفاری فرد، تهران، امیرکبیر.

۲۸. رهبربن، کلاوس میشل، ۱۳۴۱، **نظام ایالات در دوره صفویه**، ترجمه، کیکاوس جهانداری، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

۲۹. شاملو، ولی قلی‌بن داود قلی، ۱۳۷۱-۱۳۷۴، **قصص الخاقانی**، تصحیح و پاورقی حسن سادات

ناصری، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ج ۲۰.

۳۰. شیرازی، عبیدی بیک، ۱۳۶۹، **تکمله الاخبار**، **تاریخ صفویه از آغاز تا ۹۷۸ق**، با مقدمه و تصحیح و تعلیقات عبدالحسین نوائی، تهران، نشر نی.

۳۱. شورماچ نورستانی، محمد اکبر، ۱۳۵۱، **جغرافیای عمومی افغانستان**، کابل، زوری.

۳۲. صدقی، محمد عثمان، ۱۳۵۴، **شهرهای آریانا**، کابل، بیهقی.

۳۳. غفاری، قاضی احمد، ۱۳۴۳، **تاریخ جهان آرا**، تهران، انتشارات حافظ.

۳۴. مشیری (بردسیری) میر محمد سعید، ۱۳۶۹، **تذکره صفویه کرمان**، مقدمه و تصحیح و تحشیه محمد ابراهیم باستانی باریزی، تهران، نشر علم.

۳۵. مبارک، ابوالفضل، ۱۳۷۲، **اکبرنامه**، **تاریخ گورکانیان هند**، به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

۳۶. نصیری، میرزا علی نقی، ۱۳۷۱، **القاب و مواجب دوره سلاطین صفویه**، تصحیح یوسف رحیم‌لو، مشهد، دانشگاه فردوسی.

۳۷. نهری، جواهر لعل، ۱۳۶۱، **کشف هند**، ترجمه محمود تفضلی، تهران، امیرکبیر، ج ۲.

۳۸. نهری، جواهر لعل، ۱۳۵۳، **نگاهی به تاریخ جهان**، ترجمه محمود تفضلی، تهران، امیرکبیر، ج ۱.

۳۹. وزیر کرمانی، احمد علی‌خان، ۱۳۵۲، **تاریخ کرمان (سالاریه)**، به کوشش محمد ابراهیم باستانی باریزی، تهران، ابن سینا.

40. KOPRULU, FUAD, 1960, BUBAR, SAHIRAD in Mohammad, ENCYCLOPAEDIA of Islam, Edition IEIDEN.

41. Diby, s, 1960, HUMAYUN, Encyclopaedia of Islam, New Edition IEIDEN.

42. Collin DAVIES. C. 1960, AKBAR, ABULFATH, ENCYCLOPAEDIA of ISLAM NEW Edition IEIDEN.

دکتر محسن جعفری مذهب، نویسنده درس «سکه‌ها» ای کتاب تاریخ‌شناسی است. مطالعه نوشته حاضر از نامبرده می‌تواند همکارانمان را در تدریس درس مذکور یاری رساند. رشد آموزش تاریخ

بازسازی دستگاه ضرب سکه در دوره ایلخانان

دکتر محسن جعفری مذهب

عضو هیئت علمی سازمان اسناد و کتابخانه ملی

بود. نگارنده زمانی که مقاله باکاراک را ترجمه و آماده چاپ کرده بودم، متوجه شدم که خودم نمونه‌ای از سکه یکرو از عهد سلطان ابوسعید ایلخانی دارم که شرح آن را با عنوان «افزوده مترجم» به مقاله افزودم. انتشار ترجمه مقاله باکاراک باعث امر خیری شد و آن اینکه عبدالله قوچانی که از پیشترها مشغول نگارش مقاله سکه‌های خفاف (سکه‌های سبک که در مراسم عروسی بر سر عروس و داماد می‌ریختند) بود، در کار خود تسریع کرد و نمونه‌های بیشتری از سکه‌های یکرو را، که البته او با این نام‌گذاری و علت تهیه آن موافق نبود، منتشر کرد.^۱ در این نوشته قصد دارم ضمن تشریح کار ضرب این سکه ایلخانی (که عبدالله قوچانی نیز در نمونه‌های خود به آن برنخورده بود) دستگاه ضرب سکه ایلخانی را بازسازی کنم.^۲ دستگاه ضرب سکه، از دو سرسکه پایینی و بالایی - یا به ترتیب سندان

سکه‌ها وجود ندارد. برای تعیین دو روی سکه اسلامی، براساس شواهد علمی، علاوه بر سرسکه‌های موجود، می‌توان از نوع خاصی اشتباه در ضرب سکه بهره برد که سکه یکرو^۳ نام دارد. البته هنوز باید به سلیقه‌های شخصی سکه‌شناسان احترام گذاشت تا روش یکسانی به دست آید. نخستین مقاله علمی در این زمینه را باید نوشته یره باکاراک برشمرد.^۴

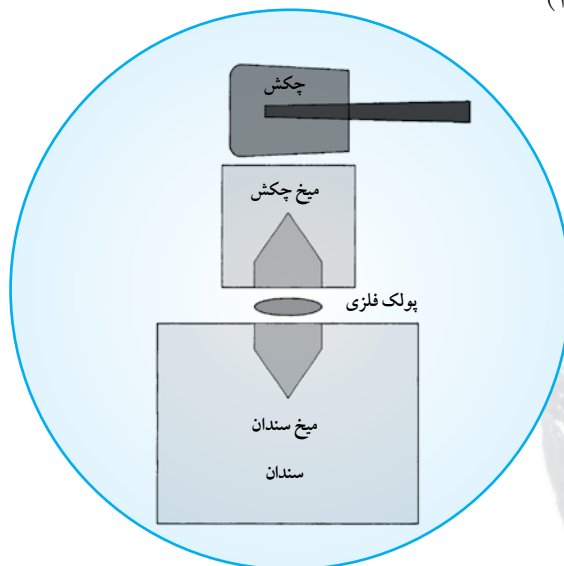
باکاراک براساس مطالعه هفت عدد سرسکه عباسی، اخشیدی، فاطمی، ایوبی و مملوکی، به نتایج جالب توجهی رسیده است. دو سکه یکرو نیز مورد استفاده او قرار گرفته است.

زمانی که باکاراک مقاله خود را به نشریه نامیماتیک کرونیکل سپرد مقاله به نیکولاس لوویک رسید. لوویک در افزوده خود، با بهره‌گیری از دو سکه یکرو که برای موزه بریتانیا تهیه شده بود، به بحث باکاراک گرمی بخشید. دو سکه مورد اشاره لوویک از دوره عباسیان

هر سکه دو طرف دارد؛ پشت و رو. به‌طور قرار دادی، روی سکه آن طرفی است که - در ضرب‌خانه - از سرسکه زیرین یا میخ سندان^۵ نقش می‌گیرد و پشت سکه، طرفی است که نقش سرسکه بالایی یا میخ چکش^۶ بر آن می‌افتد. پژوهشگران سکه‌های یونانی و رومی، به این نتیجه رسیده‌اند که طرفی که نقش برجسته‌تری دارد، معمولاً از میخ سندان نقش گرفته و لذا روی سکه است. از آنجا که نقش‌های سکه‌های اسلامی تقریباً مسطح است، تعیین طرف برجسته‌تر، یا روی سکه، در اکثر سکه‌های اسلامی ممکن نیست.

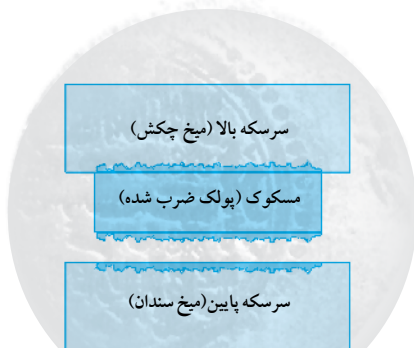
در سکه‌شناسی یونانی و رومی، تعیین روی سکه، هم براساس قرارداد و هم براساس برهان‌های علمی ناشی از شواهد تاریخی متکی است، ولی در مورد سکه‌های اسلامی، براساس بررسی‌های جدید و متون سده‌های میانه، هیچ ویژگی مقبول همگانی برای تشخیص روی این

و میخ چکش - سندان و چکش، و سرانجام پولک فلزی که باید به سکه بدل گردد تشکیل می‌گردید (شکل ۱)



اما در اشتباه ضرب سکه یک‌رو، تکنیکی به‌کار می‌رود که می‌توان آن را به‌صورت زیر شرح داد:

۴. نخستین اشتباه در ضرب سکه یک‌رو: چسبیدن سکه ضرب شده به سر سکه بالا



مراحل ضرب سکه را این‌گونه می‌توان شرح داد:

۵. دومین اشتباه در ضرب سکه یک‌رو:

بی‌اطلاعی کارگر ضرب کننده سکه از چسبیده شدن سکه ضرب شده به سر سکه بالا و در نتیجه گذاشتن پولک جدیدی برای ضرب سکه جدید.



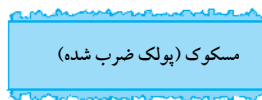
۱. دستگاه ضرب سکه

۲. عمل ضرب (سکه)

۶. عمل ضرب سکه یک‌رو



۳. حاصل ضرب (مسکوک)



۷. حاصل ضرب سکه یکرو



سرسکه بالا (میخ چکنی)

مسکوک (پولک ضرب شده)

سکه Brockage (یک رو)

سرسکه پایین (میخ سندان)

سکه مورد بحث ما شبیه همین سکه‌هاست و ضرب نخجوان می‌باشد.

واینک در عمل جدید دوسکه به دست می‌آید؛ یکی سکه دوبر ضرب شده که نقش بالایی آن طبیعی است ولی نقش پایین آن، به دلیل ضرب دوم و تأثیر بر پولک خام پایینی، کمتر برجسته است. و دیگر سکه یکرو که روی بالایی آن مقعر فرو رفته (متأثر از نقش برجسته پایینی سکه بالایی دوبر ضرب شده) و روی پایینی آن برجسته، از سر سکه پایینی، است. و مقایسه دو سکه را می‌توان دید:

مسکوک (پولک ضرب شده)

سکه Brockage (یک رو)

اما از سکه‌های ابوسعید که در سال ۷۳۳ هجری و با تاریخ ۳۳ خانی (ثلاث و ثلاثین الخانیه) نمونه‌های فراوانی دیده‌ایم.



علمی یاری دهد.

ناگفته نباید گذاشت که عبدالله قوچانی از اساس با موضوع سکه‌های یکرو مخالف است؛ از نظر او:

۱. این نوع سکه‌ها نه از روی اشتباه، بلکه از روی عمد و آگاهی تهیه می‌شده‌اند. بدین ترتیب که این سکه‌ها را به‌عنوان سکه‌های خفاف و برای استفاده در مراسم جشن تولید می‌کرده‌اند.

۲. سرسکه‌های ضرب این‌گونه سکه‌ها (بلکه سکه‌های معمولی نیز) ثابت بوده و در دست ضراب قرار نمی‌گرفته است مبادا اشتباهی در آن رخ دهد.

پی‌نوشت‌ها

۱. مقاله ارائه شده به همایش فرهنگ و تمدن ایلخانی، دانشگاه تبریز، ۱۳۸۴

2. Anvil Die

3. Trussel Die

4. Brockage

۵. در فرهنگ‌های زبانی انگلیسی، و انگلیسی به فارسی، Brockage به «اشتباه در ضرب سکه» تعریف شده است. از آنجا که اشتباهات موجود در صنعت ضرب سکه فراوان است، مانند کج خوردن، دوبر خوردن، بیرون از دایره خوردن، و از آنجا که هنوز معادل فارسی برای آن برگزیده نشده، این نگارنده معادل فارسی «یکرو» را برگزید، زیرا همان‌گونه که خواهیم دید این سکه‌ها تنها یکرو دارند: یعنی روی آن‌ها به‌صورت اصل و پشت آن‌ها به‌صورت نگاتیو فرو رفته روی آن‌هاست.

۶. بنگرید به: یره باکاراک و هنری امین عواد «مشکل رو و پشت سکه‌های اسلامی»، ترجمه محسن جعفری مذهب، مجله باستان‌شناسی و تاریخ، ش ۲۱-۲۲ پاییز و زمستان ۷۵ و بهار و تابستان ۷۶

7. Numismatic chronicle

۸. عبدالله قوچانی «سکه‌های خفاف» مجله باستان‌شناسی و تاریخ، سال ۱۳، شماره ۲۷ پاییز و زمستان ۱۳۷۷

۹. این روش تقریباً معمولی‌ترین روش ضرب سکه بوده و در دوره‌های پیش و پس از ایلخانی نیز به‌کار می‌رفته است.

این سکه نشان از آن دارد که دست کم در دوره ایلخانان، روی سکه، که نام سلطان به خط اوینغوری و تاریخ و محل ضرب سکه بر آن نقش می‌بسته در سر سکه پایینی قرار می‌گرفته و بر سر سکه بالایی شعار «لا اله الا الله، محمد رسول الله» و نام خلفای چهارگانه «ابوبکر، عمر، عثمان و علی» نقش می‌بسته است. اینک باید منتظر سکه‌های یکروی دیگری باشیم که به این مبحث

تاریخ‌نگاری درسی

در دوره رضاشاه

محرم قلی‌زاده

کارشناس ارشد تاریخ ایران دوره اسلامی

چکیده

به دنبال تغییر گسترده‌ای که در عرصه سیاسی ایران بعد از انتقال سلطنت از خاندان قاجاریه به پهلوی روی داد، فرهنگ جامعه نیز با تأثیر از ماهیت دیکتاتوری حکومت وقت، شاهد دگرگونی‌های وسیعی شد. تبلیغ ناسیونالیسم باستان‌گرایانه، شاه‌پرستی، غرب‌گرایی و مبارزه با ممیزه‌های مذهبی فرهنگ ملی مهم‌ترین شاخصه‌های ایدئولوژی دولتی دوره رضاشاه بود. حکومت در این دوره، برای نهادینه نمودن اندیشه‌های مطلوب خویش ابتدا به متمرکز کردن سازمان‌های فرهنگی کشور از جمله دستگاه آموزش و پرورش روی آورد و سپس محتوای تعلیم و تربیت را در همین راستا شکل داد. تألیف و نگارش کتاب‌های درسی تاریخ در این دوره به‌طور کامل به انحصار وزارت معارف در آمد و به پراکندگی آن پایان داده شد. مطالعه آن دسته از متون درسی تاریخ که در دوره شانزده ساله مورد بحث تألیف یافته‌اند، همچنان که ابعاد تأثیرپذیری این عرصه از سیاست‌های فرهنگی حکومت را نمایان می‌سازد؛ به مثابه مطالعه عرصه‌ای از تاریخ‌نگاری معاصر نیز حائز اهمیت است.

کلیدواژه‌ها: تاریخ‌نگاری درسی، آموزش و پرورش، ایدئولوژی رسمی دوره رضاشاه.

مقدمه

نگارش کتاب‌های درسی در ایران، از تأسیس مدرسه دارالفنون (دوره ناصری) آغاز شد و با گسترش مدارس جدید در عهد مشروطیت، رو به رشد نهاد. تا پایان عمر سلسله قاجاریه، افراد مختلف، بدون توجه به اصول و چارچوب علمی خاص، در هر زمینه‌ای که احساس استعداد و قریحه می‌نمودند، به تألیف متون درسی دست می‌بازیدند. تألیف کتب درسی تاریخ نیز چنین وضعیتی داشت. بنابراین پراکندگی قابل توجهی بر متون درسی تاریخ نه تنها در سراسر کشور، حتی در میان مدارس یک شهر حاکم بود. اما به غیر از این عامل، عامل دیگری نیز بر دولتی و رسمی شدن امر تألیف کتب درسی تاریخ تأثیر نهاد که باز هم از اقدامات حکومت وقت نشئت می‌گرفت. در واقع از آنجا که مطالعه تاریخ در شکل‌گیری ذهنیت افراد جامعه از جمله تلقین احساسات وطن‌دوستانه یا وفاداری به رژیم سلطنتی، نقش مهمی ایفا می‌کرد وزارت معارف وقت نیز تلاش نمود تا آن را به مثابه وسیله‌ای در اختیار نهادینه نمودن اندیشه‌های مطلوب حکومت به کار گیرد. بنابراین، همزمان با اینکه فعالیت پراکنده نویسندگان در عرصه تاریخ‌نگاری درسی با محدودیت مواجه شد، انجام این امر کاملاً به انحصار وزارت معارف درآمد و به مرور زمان شکل و شیوه خاص تاریخ‌نگاری درسی این دوره، به‌عنوان مکتبی از مکاتب تاریخ‌نگاری معاصر عرض اندام نمود.

در این مقاله تلاش می‌شود تا تأثیر ایدئولوژی رسمی حکومت پهلوی اول



بر این عرصه مورد بازشناسی قرار بگیرد.

نگاه حکومت رضاشاه به آموزش و پرورش

دستگاه تعلیم و تربیت در ایران دوره رضاشاه که برگرفته از سیستم آموزشی فرانسه بود، (زیری، ۱۳۸۴: ۲۵) تبدیل به یکی از چندین ابزاری شد که می‌بایست در پروژه «هویت‌سازی ملی» و «تغییر ممیزه ایرانی» (دیلمی معزی، ۱۳۸۶: ۲۲) نقش ویژه‌ای برعهده می‌گرفت. هویت‌سازی ملی نیز بخشی از اصلاحات گسترده‌ای بود که روشنفکران دوره مشروطیت مبلغ آن بودند و اقتدار رضاشاه در پی عملی کردن آن اصلاحات بود. به گمان این روشنفکران «تربیت ملت» اولین وظیفه حکومت متجدد محسوب می‌شد (دیلمی معزی، ۱۳۸۶: ۲۵ و ۲۶) و ناسیونالیسم نیز از مهم‌ترین ابزارهای «تغییر ممیزه» بود.

مهم‌ترین سیاستی که حکومت در دوره مورد بحث به اجرایی نمودن آن پرداخت ترویج اندیشه ناسیونالیسم بود. این اندیشه ابعاد و ویژگی‌های خاصی داشت.^۱ مقارن با انقلاب مشروطیت، استعاره «مادر وطن» و لزوم نجات او توسط فرزندان او ظهور کرد (توکلی طرقی، ۱۳۸۱: ۹۱ و ۹۲) و روزنامه حبل‌المتین تمام مردم ایران را فارغ از زبان و دین و نژاد به دفاع از مادر وطن دعوت می‌نمود (اکبری، ۱۳۸۳: ۶۵). اما به تدریج ناسیونالیسم دوره مشروطه به طرف باستان‌گرایی گرایش یافت. ناسیونالیسم در این دوره، با توجه به شرایط زمان در قالب جنبشی مستقل برای مقابله با استبداد قاجار و استعمار خارجی نمود یافت. بعد

از وقوع جنگ جهانی اول اوضاع کشور رو به وخامت گذاشت که موجب اقبال به حکومت مرکزی مقتدر از یک طرف و لزوم تقویت احساسات میهن‌پرستی ملت برای دفاع از این حکومت مقتدر از طرف دیگر گردید.^۲ در واقع یگانه چاره‌ای که تقریباً همه نخبگان ملی‌گرا برای درمان پریشانی‌های بعد از انقلاب مشروطه یافتند، دو راه به هم پیوسته و یک سویه بود؛ ناسیونالیسم در ایدئولوژی، و دولت‌نیرومند مرکزی در میدان عمل. از نظر گروه‌های مذکور، این دولت‌نیرومند می‌توانست با بهره‌گیری از ناسیونالیسم کشور را نجات دهد.

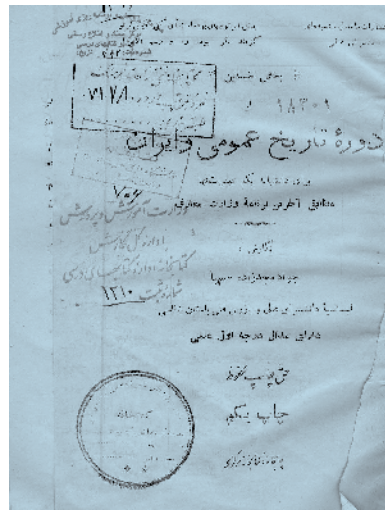
در این دیدگاه، میان ناسیونالیسم و حکومت، خدمات متقابلی برقرار می‌گشت که بر حمایت و تقویت یکدیگر مبتنی بود. همچنین در این دوره، نشریاتی با تبلیغ عصر ایران باستان به‌عنوان عالی‌ترین و باشکوه‌ترین تمدن‌ها (فرهنگستان، ۱۳۰۲) و تبلیغ برتری نژادی ایرانیان و گذشته باستانی (کاظم‌زاده ایرانشهر، ۱۳۰۳: ۴۳۵) به تداوم دادن ویژگی‌های سابق ناسیونالیسم ایرانی در اوایل قرن چهارده شمسی پرداختند. ناسیونالیسم با چنان ویژگی‌هایی وارد دوره رضاشاه گردید که او نیز اساس ایجاد دولت - ملت مدرن خود را بر این اندیشه گذاشت. (صادقی، ۱۳۸۴: ۴۲) رضاشاه از این اقدام اهداف مختلفی را دنبال می‌کرد: اولاً، ایدئولوژی رسمی حکومت که بر پایه هویت جدید ملی گذاشته شده بود، ملت‌سازی از بالا را آغاز کرده به تحکیم پایه‌های حکومت منجر می‌شد. ثانیاً باستان‌گرایی نهفته در دل این ناسیونالیسم، تقابل با عرب

و اسلام و در نتیجه، تضعیف قدرت اقشار مذهبی و روحانیان ایران را در پی داشت. ثالثاً در توجیه ایدئولوژی حکومت دیکتاتوری شاهنشاهی، خلأ فرهنگی را پر می‌کرد و به عبارت دیگر برای آن پشتوانه فرهنگی ایجاد می‌نمود. بالاخره اینکه حداقل طرفداری آن دسته از مردم جامعه را که دلبستگی‌های ملی‌گرایانه و باستان‌گرایانه داشتند جلب می‌کرد.^۳ خلاصه کلام اینکه، ناسیونالیسم در این دوره به حالت رسمی درآمد و ویژگی‌های جدیدی کسب کرد که از آن جمله دین‌ستیزی و مبارزه با اسلام و زبان عربی بود. شاه‌پرستی و ویژگی دیگری بود که همزمان با رسمی شدن ناسیونالیسم ایرانی وارد آن اندیشه گردید. در این دوره هرچا سخن از ایران‌دوستی و یا تفاخر به شاهان و سلسله‌های باستان پیش می‌آمد، لاجرم پایان سخن با شاه‌پرستی و تکریم جایگاه سلطنت به پایان می‌رسید. (فیوضات، ۱۳۷۵: ۵۲-۵۵) در واقع به‌صورت آگاهانه، تلاش می‌شد تا رضاشاه را به تاریخ باستان ایران پیوند زده و او را با شاهان باستانی مقایسه کنند. پس ناسیونالیسم مورد نظر حکومت پهلوی اول که تبدیل به یکی از محورهای اساسی سیاست‌گذاری‌های این دوره گردید بر باستان‌گرایی، اسلام‌ستیزی و شاه‌پرستی مبتنی بود.

حال باید دید این ناسیونالیسم و نهادینه کردن آنچه جایگاهی در عرصه تعلیم و تربیت داشت و چگونه آن را تحت تأثیر قرار داد.

نخستین شخصی که از میان نخبگان دوره مشروطه، گفتمان ناسیونالیسم را بیش از دیگران با رویکرد فرهنگی مطرح

کرد، حسین کاظم‌زاده ایرانی‌شهر بود. او هنگامی که ادعا می‌کرد «معارف» باید عهده‌دار فکر ناسیونالیستی و اشاعه‌گر آن باشد، اولین و اصلی‌ترین پایه معارف را ملیت قرار داد (کاظم‌زاده ایرانی‌شهر، ۱۳۰۳: ۴۳۹). ایرانی‌شهر معتقد بود کلاس‌های درس مدارس، خطابه‌ها و سخنرانی‌ها همه باید ایرانی بودن را به نمایش بگذارد و جلوه‌ای از ملیت باشد (کاظم‌زاده ایرانی‌شهر، ۱۳۰۳: ۴۳۹). در این میان درس تاریخ و توجه به آن در مدارس، می‌توانست پاسخی به آن دسته از نظریه‌های حاکمیت دوره رضاشاه باشد که بر تبلیغ ناسیونالیسم استوار بود؛ و



**نخستین شخصی که از میان
نخبگان دوره مشروطه،
گفتمان ناسیونالیسم را بیش
از دیگران با رویکرد فرهنگی
مطرح کرد، حسین کاظم‌زاده
ایرانشهر بود**

ایده‌های آن نظریه‌ها قبلاً توسط اشخاصی چون ایرانی‌شهر ریخته شده بود. از دیگر نخبگان دوره مشروطه، محمدحسین و محمدعلی فروغی، که آثاری در حوزه درس تاریخ تألیف کرده بودند «آموزش و تدوین تاریخ را در شکل دادن به افکار یک ملت و تربیت آنان مهم تلقی کرده و حتی تأثیر تاریخ را برتر از سایر علوم می‌دانستند.» (وطن‌دوست و دیگران، ۱۳۸۸: ۱۹۰) عیسی صدیق نیز اعتقاد داشت که آموزش تاریخ باید به تقویت قوای روحی شاگرد و ایجاد حس وطن‌خواهی پردازد. (صدیق، ۱۳۰۷: ۱۳۰) روی هم رفته از آنجا که کتاب‌های درسی تاریخ قابلیت تأثیرپذیری بیشتری از فضای سیاسی، اجتماعی و فکری زمانه داشت و از سوی دیگر در دوره مورد بحث ارائه گذشته‌های پرافتخار و کوشش در راه ایجاد هویت با بازگشت به گذشته باستانی، از طریق کتاب‌های تاریخی و مهم‌تر از آن کتاب‌های درسی تاریخ امکان‌پذیر بود (وطن‌دوست و دیگران، ۱۳۸۸: ۱۹۱) توجه به این درس تا سال‌های پایانی عصر رضاشاه رو به افزایش گذاشت.^۴ بنابراین می‌توان با بررسی کتب درسی تاریخ که طی شانزده سال سلطنت رضاشاه در مدارس ایران تدریس می‌شد، ابعاد شکل‌دهی ایدئولوژیک به محتوای این متون درسی را بازشناخت.^۵

ناسیونالیسم رسمی و کتاب‌های درسی تاریخ

می‌توان به پیروی از یک تحقیق

جدید، تدوین متون درسی تاریخ مقطع ابتدایی را به سه دسته تقسیم کنیم: (وطن‌دوست و دیگران، ۱۳۸۸: ۱۹۱-۱۹۳) در دوره اول (۱۳۰۴-۱۳۰۷) نظارت جدی وزارت معارف بر محتوای کتب درسی تاریخ آغاز شد. براساس دستور وزارتی، نویسندگان موظف بودند وقایع عصر پهلوی را با محور قرار دادن اقدامات رضاشاه و مطالب صفحات نخستین کتاب‌ها را با توصیف ویژگی‌های ایرانیان باستان تألیف کنند. طی دوره دوم (۱۳۰۸-۱۳۱۷) وزیر معارف وقت، خان قراگزلو، به تعدادی از نویسندگان حوزه تاریخ پیشنهاد نگارش کتب درسی را داد. چاپ این کتب بلافاصله در چاپخانه همان وزارتخانه، نشان از اهمیت ماده درسی تاریخ، در نزد وزارتخانه مذکور دارد. سال ۱۳۰۸ پایانی بر پراکندگی متون درسی تاریخ بود. در دوره سوم (۱۳۱۷-۱۳۲۰) آن مطالبی از کتاب‌های تاریخ دوره ابتدایی، که دوران باستان و سلسله‌های باستانی و اسطوره‌ای را دربرمی‌گرفت، می‌بایست با تفصیل بیشتری درج می‌شد.

مطالب صفحات نخستین تاریخ قدیم به تبلیغ حس وطن‌دوستی اختصاص دارد (قویم، ۱۳۰۷: ۳) نویسنده با ارائه نقشه‌ها و تصاویری از قلمرو سلسله‌های ایران قبل از اسلام که از «غرب به دجله و از شرق به جیحون می‌رسید» این دوران را «بهترین اوقات تاریخ ایران» شمرده است. (قویم، ۱۳۰۷: ۳۱) در این کتاب سامانیان به‌خاطر احیا نمودن آیین‌های باستانی (قویم، ۱۳۰۷: ۳۴) و سلجوقیان به‌خاطر



احیای قلمرو ساسانیان «با عظمت» (قومی، ۱۳۰۷: ۳۷) مورد ستایش قرار گرفته‌اند. نادرشاه نیز با بزرگ‌ترین شاهان ایران و جهان مقایسه شده است (قویم، ۱۳۰۷: ۵۱).

میرزاحسن رمزی تاریخ مقدماتی ایران را به شرح تاریخ ایران از پیشدادیان تا سلطنت پهلوی اختصاص داده است. او در این کتاب نام **انوشیروان**، **یعقوب لیث** و **ملکشاه سلجوقی** را به‌خاطر وسعت و پیشرفتی که به کشور اعطا کردند، برجسته کرده است. همچنین گذشته از استفاده مکرر از عبارت «وطن» در این کتاب، گونه‌ای پیوند و آمیختگی میان آن عبارت با مقام سلطنت ایجاد شده که با تولید حس شاه‌پرستی همراه است (رمزی، ۱۳۰۷-۴-۷). رضاشاه در این متن درسی، به‌خاطر ایجاد امنیت، شایسته تکریم و تحیب جلوه‌گر شده است. براساس نظر مؤلف تاریخ مقدماتی ایران «او [رضاشاه] نابغه‌ای فوق‌العاده» است که از زمان کودکی «آثار رشادت، از خود بروز داده و در پیوستن به قشون ایران نیز نیتی به غیر از خدمت به وطن نداشته است». همچنین شاه مذکور «اسباب سعادت ملت ایران را با پایان دادن به هرج و مرج و ملوک‌الطوایفی فراهم کرد.» (رمزی، ۱۳۰۷: ۴۳-۳۸)

غلامرضا رشید یاسمی، عضو گروه مؤلفان تاریخ دبیرستانی وزارت معارف، (اسفندیار معتمدی: ۸) به پیشنهاد قراگوزلو در ۱۳۰۸ دست به تألیف کتاب درسی تاریخ برای سال‌های پنجم و ششم زد. (رشید یاسمی، ۱۳۱۵: ۲) این کتاب مفصل، شرح تاریخ ایران از سلسله ماد تا پهلوی بود. یاسمی نیز دوره اردشیر بابکان را به‌عنوان دوره رواج مجدد آداب و رسوم ایرانی معرفی کرده و دم از «رعیت‌پروری و جهانداری» اردشیر زده است. او در تأیید ادعاهای خود

درخصوص خصایل شاهان ایرانی، به شاهنامه فردوسی ارجاع داده است. (رشید یاسمی، ۱۳۱۵: ۲۵). رشید یاسمی هنگامی که از اعراب با عنوان «وحشی» یاد کرده، سیاست جنگی شاپور دوم ساسانی در قبال آن‌ها را می‌ستاید. (رشید یاسمی، ۱۳۱۵: ۲۷) در کتاب مورد بحث، دفع قیام مزدک، سرکوب هپتالیان و امپراطوری روم و ایجاد امنیت، مایه مباهات به نام انوشیروان فرض شده است. (رشید یاسمی، ۱۳۱۵: ۳۳ و ۳۶) همچنین رشید یاسمی در میان سلاطین و امرای دوره اسلامی ایران، یعقوب لیث را به‌خاطر مبارزه با حاکمیت عرب و شاه اسمعیل را به جهت مقابله با ترکان عثمانی ستوده (رشید یاسمی، ۱۳۱۷: ۷۵-۱۱۹) و شاه‌عباس را هم پایه داریوش و کورش هخامنشی و نادرشاه را بزرگ‌ترین جهانگشایان عالم دانسته است. (رشید یاسمی، ۱۳۱۷: ۱۲۲-۱۳۶) بالاخره اینکه رشید یاسمی در وصف شاه معاصر خود و تأیید اصلاحات وی می‌گوید: رضاشاه شاهی میهن‌پرست است که اقدامات او از جمله قانون نظام وظیفه، برضعف ایرانیان نقطه پایان نهاد و مجد و عظمت باستانی آن را احیا کرد. کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ ش. نیز روز آغاز استقلال و قدرت و آبادانی ایران بود. (رشید یاسمی، ۱۳۱۷: ۱۵۶) مؤلف بعد از تفصیل و مبالغه در شرح اوصاف رضاشاه، می‌گوید: «از این مختصر که به نگارش آمد و صد برابر آن ناگفته بود جوانان هوشمند درمی‌یابند که این شاهنشاه توانا چه حقی بر خرد و بزرگ ایرانیان دارد و چگونه قدردانی از زحماتش که به کشور باستانی ایران می‌کند بر هر فردی واجب است. سپاسگزاری از او تنها به گفتن و نوشتن نیست بلکه باید از دل و جان دستورهای او را به کار بست و از پی او در خدمت مملکت قدم گذاشت، وظیفه خود را به

انجام رسانید.» (رشید یاسمی، ۱۳۱۷: ۱۶۰) بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که هدف غایی از نگارش کتابی قطور که در مدارس نیز به خورد دانش‌آموزان داده می‌شد، تنها سفارش و تأکید بر پیروی کورکورانه از شخص شاه محدود می‌شود.

«تاریخ مفصل ایران» از جمله تألیفات مربوط به اواخر دوره رضاشاه است. این کتاب را نصرالله فلسفی و علی‌اصغر شمیم در سال ۱۳۱۸ ش. «مطابق با آخرین برنامه وزارتی» به چاپ رساندند. مطالب کتاب فوق، شامل تاریخ ایران بعد از اسلام تا حمله مغول (بخش اول) و تاریخ اروپا و آمریکا از رنسانس به بعد (بخش دوم) است. (فلسفی و علی‌اصغر شمیم، ۱۳۱۸: ت-خ) نویسنده در جایی از کتاب ادعا کرده «مقصود فردوسی از نظم شاهنامه... آن بوده است که علو همت و روح جوانمردی و شهامت اخلاقی و شاه‌پرستی و میهن‌دوستی ایرانیان را نشان دهد.» (فلسفی و علی‌اصغر شمیم، ۱۳۱۸: ۱۴۳) در این ادعا توأم جلوه دادن شاه‌پرستی و میهن‌دوستی بیانگر هدف «برنامه وزارتی» در تألیف کتب درسی است. همچنین در جایی دیگر با رویکردی نژادمحور، پادشاهان سلسله ایرانی آل بویه عنوان «پاک‌نژاد» اطلاق شده است. (فلسفی و علی‌اصغر شمیم، ۱۳۱۸: ۴۹ و ۵۷) جالب‌ترین مطالب کتاب مذکور در جایی است که نویسنده خواسته است تا جایگاه شاهان را در تاریخ ایران توضیح دهد: «امرای سامانی و سلاطین سلسله‌های غزنوی و سلجوقی و خوارزمشاهی زمام تمام کارهای کشوری و لشکری را در دست داشتند و هرچند که وزیران نیز در انجام وظایف خود مسئول بودند لیکن رشته تمام کارهای کشور به شخص پادشاه منتهی می‌شد و به همین سبب گرفتاری و اشتغال پادشاه از تمام



در ذهنیت نخبگان فرهنگی

این دوره، نقش شاهان بیش

از واقعیت، مهم جلوه‌گر شده

بود، تا جایی که از شاهان

به‌عنوان «ستاره‌های درخشان

عالم» یاد می‌شد

اداره‌کنندگان کشور بیشتر بود... هنگام جنگ فرماندهی سپاه بر عهده شخص شاه بود. در شهرستان‌ها از طرف او خبرگزاران مخفی گماشته می‌شدند و او را از جریان کارها آگاه می‌ساختند... انتصاب وزیران و تمام عمال دولت با نظر شخص شاه انجام می‌گرفت. گاهی نیز با وزیران خود در این باب یا در باب کارهای دیگر کشور شور می‌کرد. لیکن البته فقط آنچه را که با رأی شخصی او موافقت داشت می‌پذیرفت.» (همان، ص ۱۳۳)

به احتمال فراوان در عبارات فوق، غرض از «زمام امور لشکری و کشوری در دست پادشاه بودن و تنزل دادن مقام وزرا به نقش مشاور»، چیزی جز توجه و مشروعیت بخشی به دیکتاتوری و استبداد رضاشاهی با استفاده از مواد تاریخی نیست زیرا مسلم است که رضاشاه نیز همچون شاهان سلجوقی و غزنوی معرفی شده در این کتاب «فقط

آنچه را که با رأی شخصی او موافقت داشت می‌پذیرفت». همچنین در عبارات فوق «خبرگزاران مخفی» دوره‌های تاریخی توجیه‌گر سیستم پلیسی توأم با ارباب و خفقان دوره پهلوی می‌باشد.

با مطالعه متون درسی تاریخ، متوجه این مطلب می‌شویم که تمامی نویسندگان این کتاب‌ها نسبت به روایات و شخصیت‌های تاریخی نگاه گزینشی داشته‌اند؛ به این ترتیب که، آن‌ها با توجه به هدف و برنامه‌ای که از سوی وزارت فرهنگ - که خود تابع دستورات شاه بود - دیکته شده بود، قسمت‌هایی از وقایع یا دسته‌هایی از شخصیت‌های تاریخی ایران را برگزیده و آن‌ها را در جهت مطلوب خویش تأویل و تفسیر می‌کردند. در این میان، سایر وقایع و حقایق تاریخی به فراموشی سپرده می‌شد. البته، در ذهنیت نخبگان فرهنگی این دوره، نقش شاهان بیش از واقعیت مهم جلوه‌گر شده بود، تا جایی که از شاهان به‌عنوان «ستاره‌های درخشان عالم» یاد می‌شد. (حکمت، خرداد ۱۳۱۳: ۴). در میان شاهان نیز برخی مانند کورش و داریوش هخامنشی، انوشیروان و اردشیر ساسانی، شاه‌عباس صفوی، یعقوب صفاری و نادرشاه افشار به‌صورت ویژه مورد توجه بودند. برجسته کردن خلاقیت فردی این شخصیت‌ها و نادیده گرفتن سایر بزرگان تاریخ ایران اعم از علما، دانشمندان، فقها و وزرا، به‌طور واضح تأکیدی بر اولویت مقام شاهنشاهی بود. این امر طبیعتاً با توجه به اوضاع فکری زمانه منجر به پرستش شاه

معاصر می‌شد. در حقیقت برای تلقین روحیه شاه‌پرستی به دانش‌آموز، توجیهی یافته شده از مواد تاریخی فراهم شده و در قالب متون درس تاریخ ارائه می‌گشت.

قومیت‌گرایی نیز بعد دیگر ناسیونالیسم موجود در کتب تاریخی مورد بحث را تشکیل می‌داد. گو اینکه نخبگان فرهنگی و سیاسی عصر، از جمله نگارندگان متون درسی تاریخ، نقش و تأثیر قوم محوری را در ایجاد حس غرور ملی غیرقابل انکار یافته بودند.^۶ براساس متون درسی مورد بحث، آریاها برترین دسته از نژاد سفید و نژاد سفید نیز برتر از دیگر نژادهای رنگین می‌باشند. ایرانی‌ها نیز باهوش‌تر و از لحاظ اجتماعی باشعورتر از دیگران بوده و از این لحاظ حق برتری بر دیگران را دارند. (وطن‌دوست و دیگران، ۱۳۸۸: ۱۹۴)

دیدگاه عرب‌ستیزانه موجود در این متون همچنان که با قومیت‌گرایی نویسندگان مرتبط بود (برای نمونه ن. ک: رشید یاسمی، ۱۳۱۵: ۲۷؛ فلسفی، ۱۳۱۸: ۱) رنگ ضداسلامی نیز می‌گرفت. «زبان بیگانه تازی» (فلسفی، ۱۳۱۸: ۳۶) به راحتی می‌توانست اعتقاد ضددینی باشد. در همین راستا، شرح تاریخ صدر اسلام و تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، چندان سهمی در حجم متون درسی تاریخ نمی‌یافت و اقدام شاه‌اسماعیل در رسمی نمودن مذهب تشیع تنها از جهت ایجاد تمایز ملیتی میان ایرانیان و جهان اسلام یادآوری شده (فلسفی، ۱۳۱۸: ۵۷) و دیگر ابعاد آن واقعه تاریخی به فراموشی سپرده می‌شد. البته هنگامی



۱۵. دلفانی، محمود (به کوشش) (۱۳۷۵). فرهنگ‌ستیزی در دوره رضاشاه، اسناد منتشر نشده سازمان پرورش افکار، ج ۱، تهران: سازمان اسناد ملی ایران.

۱۶. فلسفی، نصرالله و علی اصغر شمیم (۱۳۱۸). تاریخ مفصل ایران و تاریخ عمومی برای سال چهارم دبیرستانها (مطابق آخرین برنامه وزارت فرهنگ)، تهران: وزارت فرهنگ.

۱۷. فیوضات، ابراهیم (۱۳۷۵). دولت در عصر پهلوی، تهران، چاپپخش.

۱۸. قویم، امیرعلی خان (۱۳۰۷). تاریخ سوم و چهارم ابتدایی، تهران: مطبوعه ترقی.

۱۹. کاظم‌زاده ایرانشهر، حسین (۱۳۰۳). معارف و ارکان سه‌گانه آن، ایرانشهر، س ۲، ش ۸، صص ۴۳-۴۵۰.

۲۰. تعلیم‌وتربیت (۱۳۰۵). ش ۲، ص ۱۱، ص ۶۰۹.

۲۱. مشفق کاظمی، مرتضی (۱۳۰۲). عدم امکان انقلاب با اوضاع فعلی، لزوم ظهور دیکتاتور، دیکتاتوری عالم جدید فرنگستان، س ۱، ش ۱، صص ۲۰-۴۴.

۲۲. معتمدی، اسفندیار، کتاب‌های درسی در ایران از تأسیس دارالفنون تا انقلاب اسلامی برگرفته از سایت مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران: www.iichs.org/PDF_files/A_KetabDarsi.pdf

۲۳. وطن‌دوست، غلامرضا و دیگران (۱۳۸۸). نمودهای ناسیونالیسم در کتاب‌های درسی تاریخ دوره پهلوی اول، تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری: فصلنامه علمی - پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهراء، س ۱۹ (دوره جدید)، ش ۱، پیاپی ۷۶، بهار، صص ۱۸۱-۲۰۵.

۲۴. هالیدی، فرد (۱۳۵۸). دیکتاتوری و توسعه سرمایه‌داری در ایران، ترجمه فضل‌الله نیک آئین، تهران: امیرکبیر.

۲۵. یغمایی، اقبال (۱۳۷۵). وزیران علوم و معارف و فرهنگ در ایران، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.

نظارت رسمی بر محتوای آثار، تشتت قابل ملاحظه‌ای در تدوین و تألیف کتب درسی حاکم بود (ن.ک: تعلیم‌وتربیت، خرداد و تیر ۱۳۰۶ - متحدالمالها) تا اینکه در سال ۱۳۰۷ ش. در دوره وزارت فرهنگ یحیی خان قراقرزولو اعتمادالدوله به دستور وی کمیسیونی از دانشوران و روان‌شناسان و فرهنگیان دور هم گرد آمده و کتاب‌های درسی موسوم به وزارتی را تألیف کردند. (ن.ک: یغمایی، ۱۳۷۵: ۳۱۲ و ۳۱۳. معتمدی، www.iichs.org/PDF_files/A_KetabDarsi.pdf) به این طریق متن کتب درسی دوره ابتدایی در سراسر کشور یکسان گردید و مدارس ملزم به تدریس از روی آن‌ها شدند (روزنامه تبریز، مرداد ۱۳۰۸). این کتاب‌ها را نسبت به موارد مشابه ارزان و با کیفیت بودند. در سال ۱۳۱۷ و زمان وزارت فرهنگ اسماعیل مرآت نیز «برحسب امر مبارک شاهانه وزارت فرهنگ برای یکنواخت کردن کتاب‌های درسی دبیرستان‌ها اقدام نمود. (دلفانی، ۱۳۷۵: ۱۲۷) براساس تصویب نامه هیئت وزیران، این کتب می‌بایست «اعلاوه بر موارد علمی و ادبی موید خصال ملی و ملکات راسخه باشد که از عصر باستان سرشته نهاد ایرانیان بوده است.» (اسفندیار معتمدی، ص ۵) به این ترتیب بود که محتوای کتب درسی کاملاً بر وفق مراد حکومت تنظیم شد.

۶. درخصوص ابعاد قومیت‌گرایی این دسته از نخبگان دوره رضاشاه، ن.ک: (وطن‌دوست، ۱۳۸۸: ۱۹۴)

منابع

۱. رشید یاسمی، غلامرضا (۱۳۱۷). تاریخ ایران سال پنجم و ششم ابتدایی: بی‌جا، چاپخانه شرکت مطبوعات.

۲. آدمیت، فریدون (۱۳۵۷). اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی، تهران: پیام.

۳. افشار، آنگای (۱۳۰۲). معارف در ایران، ایرانشهر، س ۲، ش ۳، صص ۱۲۹-۱۴۱.

۴. اکبری، محمدعلی (۱۳۸۳). تبارشناسی هویت جدید ایرانی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

۵. بیگدلو، رضا (۱۳۸۰). باستان‌گرایی در تاریخ معاصر ایران، تهران: مرکز.

۶. توکلی طرقي، محمد (۱۳۸۱). تجدد بومی و بازاندیشی تاریخ، تهران: نشر تاریخ ایران.

۷. حکمت، علی اصغر (۱۳۱۳). در دبیرستان مختلط ارامنه، اطلاعات، س ۸، ش ۲۲۱۱، خردادماه.

۸. دیلمی معزی، امین (۱۳۸۶). هویت‌سازی ملی در عصر رضاشاه، روش‌ها و ابزارها، پژوهش‌نامه تاریخ، سال ۳، ش ۱۰، صص ۲۱-۴۰.

۹. رشید یاسمی، غلامرضا (۱۳۱۵). تاریخ ایران سال پنجم و ششم ابتدایی، بی‌جا، چاپخانه شرکت مطبوعات.

۱۰. رمزی، میرزا سیدحسین (۱۳۰۷). تاریخ مقدماتی ایران، تهران، چاپ کتابخانه علمیه اسلامی.

۱۱. روزنامه تبریز (۱۳۰۸). س ۲، ش ۱۷، مرداد.

۱۲. صادقی، فاطمه (۱۳۸۴). جنسیت، ناسیونالیسم و تجدد در ایران (دوره پهلوی ایران)، تهران: قصیده‌سرا.

۱۳. صحیحی، حبیب‌الله (۱۳۲۰). دستور آموزش، تهران، فاروس.

۱۴. صدیق، عیسی (۱۳۰۷). اصول علمی تربیت، تهران، نشر کمیسیون معارف مجلس شورای ملی.

که چنان موضوعی در قبال زبان عربی و دین اسلام اتخاذ می‌شد و در کنار توجه افراطی به ایران باستان و ستایش شکوه آن دوران قرار می‌گرفت، دین زردشتی نیز به‌عنوان عنصری از ایران باستان مورد تکریم واقع شده و به مثابه آلت‌ناتیوی در مقابل اسلام مطرح می‌شد؛ مسلماً قویم، آنجا که زردشتیان را به‌عنوان «نیاکان ما» مطرح کرده و عقاید آن‌ها را ستوده، خارج از موضع بی‌طرف و بی‌غرض، عمل نموده است. (قویم، ۱۳۰۷: ۶)

کوتاه سخن آنکه، در کلاس‌های درس تاریخ، دانش‌آموزان ایرانی تبلیغات گسترده‌ای را در جهت تحقق سیطره ایدئولوژی حکومت رضاشاه و نهادینه شدن ناسیونالیسم در قالب مطالعه تاریخ پذیرا می‌شدند. ناسیونالیسم مطرح نیز که بخش بزرگی از ایدئولوژی حکومت را شکل می‌داد، خصوصیات عمده‌ای داشت: شاه‌پرستی، میهن‌دوستی، قومیت‌گرایی، اسلام‌ستیزی و باستان‌گرایی.

پی‌نوشت‌ها

۱. اندیشه ناسیونالیسم در ایران، نخستین بار توسط برخی اندیشمندان دوره قاجار مطرح شد که خود مولود مشاهده ضعف ایران در مقابل دولت‌های قدرتمند و متجاوز بود نخستین ناسیونالیست این دوران، فتحعلی آخوندزاده بود که این اندیشه را همراه با باستان‌گرایی مطرح کرد. همچنین عرب‌ستیزی و اسلام‌ستیزی نیز جزئی از این اندیشه بود. دو تن از معاصران آخوندزاده، یعنی میرزا آقاخان کرمانی و شاهزاده جلال‌الدین میرزا نیز تقریباً از اندیشه‌های آخوندزاده تقلید می‌کردند. در ناسیونالیسم مورد نظر آن‌ها دین زرتشتی به‌عنوان کامل‌ترین ادیان مورد ستایش قرار گرفته و زبان به‌عنوان رکن اصلی ملیت مطرح شد. در واقع این نخستین ناسیونالیست‌ها اهمیت ویژه‌ای به زبان فارسی در ناسیونالیسم مورد نظر خود قائل بودند. (آدمیت، ۱۳۵۷: ۲۷۷-۲۷۹)

۲. نمونه‌ای از این نوع عقاید را در این مقاله‌ها می‌توان یافت (افشار، ۱۳۰۲: ۱۴۱؛ مشفق کاظمی، ۱۳۰۲. ش).

۳. برای مطالعه در این خصوص ن.ک: (بیگدلو، ۱۳۸۰: ۲۸۱-۲۸۵؛ هیلدی، ۱۳۵۸: ۶۶)

۴. از جمله ن.ک: (صحیحی، ۱۳۲۰: ۳۲-۳۸)

۵. تا پیش از دوره رضاشاه، با توجه به نبود

عبدالرسول زارعی،
دبیر تاریخ - منطقه قائمیه (کازرون)

وزارت عباسیان در دوره آل برمک

چکیده

عنوان وزارت از عناوین سیاسی دوره‌های پیش از اسلام ایران بود که در دستگاه خلافت اسلامی عرب نیز وارد شد. اعراب مسلمان در اوایل، تشکیلات دیوانی نداشتند. اما در زمان بنی امیه و بنی عباس دستگاه دیوانی نسبتاً بزرگی به وجود آوردند. این دستگاه به تقلید از دستگاه اداری ساسانی تأسیس شد از این رو اغلب کسانی که در آن کار می‌کردند ایرانی بودند؛ همچون برمکیان و خاندان سهل. اگرچه سنت‌های خاندان‌های دیوان سالار و تشخیص و تخصص دیوانی آنان همچنان به طرز وسیعی ادامه یافت. در سده‌های نخستین خلافت، ایرانیان در تمام جنبه‌های حکومت و جامعه و در امور دیوان سالاری و دینی به ایفای نقش می‌پرداختند. بسیاری از این دیوان سالاران در ایفای نقش خود تابع بودند ولی در نهایت قربانی سیاست‌ها و دسیسه‌های دربار می‌شدند همچنان که در دوره هارون برمکیان قربانی چنین سیاستی شدند.

وزارت در دوران هارون الرشید با

برآمدن خاندان برمکیان، وارد مرحله تازه‌ای شد، هارون دو پسر یحیی به نام‌های فضل و جعفر را به وزارت خود انتخاب کرد و دست آنان را در تمام امور حکومتی باز گذاشت. این دوران دوره طلایی خلافت هارون و اوج شکوفایی نهاد وزارت بود. اما با قتل برامکه به دست هارون این دوره که بیش از ۱۷ سال طول نکشید به اتمام رسید و دست ایرانیان از وزارت کوتاه شد.

کلیدواژه‌ها: وزارت، عباسیان، آل برمک، دیوان

وزارت آل برمک (۱۷۰-۱۸۸ ه.ق)

برمکیان از نوادگان برمک، متولی معبد بودایی نوبهار، در نزدیکی بلخ بودند. آنان پس از اسلام آوردن نخست وارد سپاهیان مسلمانان شدند تا اینکه به عباسیان پیوستند و طی آن نوآوری‌های پرارجی در شیوه حکومتی عباسیان ایجاد کردند. خالد برمکی از طرفداران دعوت عباسیان در پایان عصر اموی و از فرماندهان برجسته نخستین سپاه عباسی بود که به ابو مسلم خراسانی پیوست و فرماندهی بخشی از سپاه را برعهده گرفت. به همین دلیل به نزد سفاح

راه یافت و متصدی دیوان خراج شد. خالد چندی بعد وزارت منصور را نیز بر عهده گرفت.^۱

پس از چندی به هنگام انقلاب عباسیان خالد به فرمان ابو مسلم به تنظیم امر خراج در خراسان پرداخت و این مهم را چنان با روح انصاف انجام داد که اهل خراسان عمیقاً از وی سپاسگزار شدند. سپس سفاح دو وزارت سپاه و خراج را بدو سپرد. پسران خالد در دستگاه خلافت عباسی مرجع خدمات بزرگی شدند. در حقیقت درخشان‌ترین دوره خلافت عباسیان زمانی بود که یحیی بن خالد برمکی زمام امور را در دست داشت.

یحیی برمکی

یحیی پسر خالد در سال ۱۲۰ هجری دیده به جهان گشود. همان‌طور که گفته شد خالد، در زمان خلافت سفاح وزارت خراج و سپاه را برعهده داشت و به سال ۱۴۸ نیز ولایت طبرستان را یافت. چون منصور بمرد مهدی، خلیفه سوم عباسی (۱۵۹-۱۶۹) یحیی را به

کاخ دوران عباسی (عراق)

بنشینند؛ و چنان‌که قرار بود هادی پس از وفات مهدی فرمان‌فرمای عالمیان گشت، اما قصد کرد که هارون‌الرشید را از ولایت عهدی خلع نموده و پسر خود جعفر را ولی عهد گرداند و معتمدی نزد هارون فرستاده از ما فی‌الضمیر خویش خبر داد. هارون درین باب با یحیی‌بن خالد مشورت نمود. یحیی گفت؛ زینهار که بدین کار همداستان نشوی و خود را از نعمت خلافت محروم نگردانی و کیفیت این مشورت به سمع هادی رسیده یحیی را محبوس گردانید. چون هادی یک‌سال و دو ماه در سلطنت و اقبال بگذرانید در سال صد و هفتاد رخت به عالم آخرت کشید و همان شب که این قضیه به وقوع انجامید هارون به سعی یحیی‌بن خالد به مرتبه بلند خلافت رسید و روز دیگر بر برادرش نماز گزارده و او را به خاک سپرده، به بغداد آمد و خاتم خود را به یحیی تسلیم نمود زمام امور مالی و ملکی را در کف کفایت او نهاد و یحیی اعلام عدل و داد افراشته ابواب انعام و احسان بر روی طوایف انسان برگشاد، «زانصاف او گیتی آباد شد»^۷ ز لطفش دل مردمان شاد شد.^۷ لوسین بووا تاریخ‌شناس

دیدن ایشان جلوگیری نمی‌شد و هیچ‌گاه در پس پرده نمی‌نشستند. کلیه دیوان‌ها با مقام وزارت در دست یحیی‌بن خالد بود. وی در میان وزیران نخستین کسی بود که امیر خوانده می‌شد. با وجود او خشم و غضب خلیفه نسبت به هر کس بی‌اثر می‌شد. یحیی مغضوبان مهدورالدم خلیفه را به خانه خود می‌برد و در امان نگه می‌داشت و پس از چندی کاری و مقامی به آن‌ها می‌داد.^۸

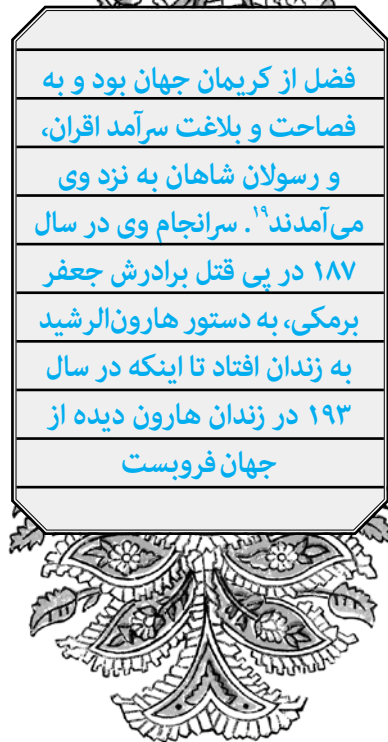
خواندمیر در مورد چگونگی به خلافت نشستن هارون با کمک و مشورت یحیی‌بن خالد این‌طور می‌نویسد:

«یحیی‌بن خالد در ایام خلافت مهدی‌بن منصور به اتابکی (مری‌گری) هارون‌الرشید منصوب گشت و هارون در موانع امور با وی مشورت نموده از متقاضی رأی صواب نمایش در نمی‌گذشت. به‌صحت پیوسته که مهدی‌بن منصور در وقت تمکن بر سریر فرماندهی مقرر کرد که بعد از فوت وی پسر بزرگ‌ترش موسی هادی قائم‌مقام باشد و چون هادی به‌وادای خاموشان شتابد هارون‌الرشید بر مسند خلافت

تربیت پسر خود هارون‌الرشید گماشت و چون از پس حکومت کوتاه هادی (۱۶۹-۱۷۰) خلافت به هارون رسید وی یحیی را که محترم می‌داشت و او را پدر می‌خواند به‌عنوان وزیر خود انتخاب کرد.^۹

جهش‌یاری در سخن از حسن رأی و تدبیر یحیی‌بن خالد در اداره امور می‌نویسد: «چون هارون زمام خلافت را به دست گرفت یحیی‌بن خالد را خواست. او یحیی را پدر می‌خواند و از این‌رو وی را در جریان امر خلافت گذاشت و گفت: پدر! تو از برکت رأی و حسن تدبیر خود مرا به این جایگاه نشانیدی. من کار رعایا را به تو واگذار کردم و آن را از دوش خود برداشته بر گردن تو نهادم. هر قسم که لازم می‌دانی حکم بکن. با هر کس که می‌دانی همراهی کن و هر که را صلاح می‌دانی بیرون کن. من در هیچ کار تو نظارت نمی‌کنم.»^{۱۰}

یحیی و دو پسرش فضل و جعفر همه روزه تا نیمه‌های شب بار عام می‌دادند و به کار مردم و نیازهای آن‌ها رسیدگی می‌کردند. از هیچ‌کس برای



فضل از کریمان جهان بود و به

فصاحت و بلاغت سرآمد اقران،

و رسولان شاهان به نزد وی

می آمدند^{۱۱}. سرانجام وی در سال

۱۸۷ در پی قتل برادرش جعفر

برمکی، به دستور هارون الرشید

به زندان افتاد تا اینکه در سال

۱۹۳ در زندان هارون دیده از

جهان فروبست

فرانسوی در مورد تسلط این خاندان بر امور فرمانروایی می نویسد: در دوران‌هایی که برمکیان صدارت داشتند، خلیفه عنوانی بیش نبود. یحیی به تدریج اختیارات را از آن‌ها سلب کرده و در دست خود گرفته بود و پسرانش جعفر و فضل نیابت پدر خود را در مقام وزارت برعهده گرفته بودند. بهترین مقام دربار به برمکیان اختصاص یافت و هر کس را که از آنان نبود از دربار خلافت به دور می راندند^{۱۲}.

همچنین وی اشاره می کند که، یحیی در موقعی آشفته و درهم و برهم زمام امور را به دست گرفت، اما وقتی که از کار برکنار شد، مملکت از همه وقت قوی تر و امن تر و آرام تر بود. علویان که در ابتدای خلافت هارون بسیار نفوذ داشتند تسلیم و مطیع شده بودند^{۱۳}. پسران یحیی، جعفر و فضل، و حتی موسی و محمد قدرت و نفوذ بی پایان به دست آوردند. در هفده سال ابتدای خلافت هارون تقریباً تمام امور خلافت در دست یحیی و فرزندان و خویشان او بود. همه کارها به دست آن‌ها بود و آن‌ها در هر وقت می توانستند بی دستوری به پیش خلیفه درآیند. به هرکس هر چه داده می شد به حساب جود و بخشش آن‌ها می آمد و گاه رفتارشان چنان بود که گفתי خلیفه نیز خود از آن‌ها نان پاره می ستاند^{۱۴}. به روایت ابن خلدون، یحیی بن خالد برمکی در سال ۱۹۰ هجری در کوفه در زندان هارون فوت کرد^{۱۵}.

فضل برمکی

بنا به نوشته مورخان، یحیی چند دختر و ۹ پسر داشت که از میان آن‌ها فضل، جعفر، محمد و موسی شهرت تاریخی پیدا کردند. آن قدر خلفای

عباسی به برمکیان وابسته شده بودند که «خیزران» مادر هارون الرشید، فضل، پسر یحیی برمکی، را شیر داد و مادر فضل یعنی «زبیده» نیز هارون را شیر داد^{۱۶}.

فضل چون به خراسان رفت ظلم و بیدادگری را از میان برد و چندین انبار و مسجد و کاروانسرا بنا کرد. دفاتر بقایای مالیاتی را سوزانید و بر تعداد افراد قشون و فرماندهان افزود. در سال ۱۷۹ هجری ده هزار درهم به زوار (مردم نیازمند که به دیدن او می آمدند) و دبیران اعطا نمود^{۱۷}.

در بخشش کسی به پای او نمی رسید، چنان که ابن خلکان می نویسد: با وجود دهش و بخشش همه برمکیان، او از همه حتی از برادرش جعفر بلند نظرتر بود^{۱۸}.

کانپوری مورخ هندی در مورد کارهای فضل می نویسد: فضل در سال ۱۷۶ هجری به ولایت خراسان منصوب گشت. بعد خطه وسیعی از طبرستان تا ری، نهاوند، همدان، گرگان و قومس نیز در حوزه حکمرانی او قرار گرفت. صدها هزار درهم مالیات‌های عقب افتاده را به رعایا بخشید و صورت حساب‌های گذشته را آتش زد. در حوزه مأموریت خود عمران و آبادانی بسیار کرد و خدمات شایانی انجام داد. آبگیرهای زیاد برای مخزن آب در صحراها ساخت، مسافرخانه‌ها، سرای‌ها، جاده‌ها، پل‌ها و مسجدها را آباد کرد. بازرگانی را رونق بخشید و با عدل و داد حکومت کرد و با بخشش‌های شاهانه خود رعایا را سرشار ساخت. قدرت فضل به جایی رسید که گاهی برخی از شعرا او را سلطان‌الملک خطاب می کردند^{۱۹}.

فضل «ابراهیم ابن جبریل» را به فرماندهی سپاهی برگزید و او را به کابل فرستاد که آنجا را فتح کند. ابراهیم اموال

و پول فراوانی جمع‌آوری کرد و چون بازگشت وضع اموال را به او گزارش نمود، فضل چیزی از او قبول نکرد.^{۱۶}

جهشیاری در مورد تصمیم‌گیری خودسرانه فضل برمکی در آزادی یحیی بن عبدالله علوی چنین آورده است: در سال ۱۷۲ هجری یحیی بن عبدالله بن حسن بن حسین (ع) در دیلم قیام کرد و کارش بالا گرفت. این پیشامد بر رشید گران آمد. فضل بن یحیی برمکی را با پنجاه هزار سرباز با فرماندهان معروف به آنجا گسیل داشت و در سال ۱۷۶ حکومت استان جبل را به او واگذار کرد. فضل، محمد بن منصور را در دربار رشید به جای خود گماشت و به دیلم رفت و به یحیی بن عبدالله و فرستادگانش پی‌درپی با لطف و دلجویی و وعده و وعید و تشویق و تهدید نامه‌ها نوشت تا آنکه یحیی بن عبدالله علوی حاضر به صلح و تسلیم شد. فضل برای او از رشید امان‌نامه کتبی گرفت و همراه خود (به بغداد) نزد رشیدش برد. رشید از او (عبدالله) استقبال نمود.^{۱۷} سپس عبدالله را به فضل سپرد تا در قصر خود محبوس دارد. اما او به رأی خود آن علوی را آزاد کرد.^{۱۸}

هندوشاه می‌نویسد: فضل از کریمان جهان بود و به فصاحت و بلاغت سرآمد اقران، و رسولان شاهان به نزد وی می‌آمدند.^{۱۹} سرانجام وی در سال ۱۸۷ در پی قتل برادرش جعفر برمکی، به دستور هارون الرشید به زندان افتاد تا اینکه در سال ۱۹۳ در زندان هارون دیده از جهان فرویست.

جعفر برمکی

جعفر در سال ۱۵۱ هجری دیده به جهان گشود. با بر سرکار آمدن

پدرش خالد شرایط مساعدی برای صعود وی در دستگاه خلافت عباسیان به وجود آمد. ابن خلدون به این نکته اشاره کرده می‌نویسد: رشید جعفر را بر مصر و بر خراسان عمارت داد و بعد او را به شام فرستاد و او کارها را به صلاح آورد و بازگشت. چون مأمون را ولایتعهدی داد، جعفر بن یحیی را به کفالت او برگزید.^{۲۰} رشید چندی بعد از وزارت فضل بن یحیی، وزارت را به برادرش جعفر سپرد.

در ابتدا وزیران عباسی را از نظر احترام و تجلیل سلطان می‌خواندند که جعفر بن یحیی از آن جمله بود؛^{۲۱} قدرت و نفوذ جعفر برمکی به پایه‌ای رسید که بیشتر کارها را بی‌مشورت با خلیفه حل و فصل می‌کرد و در تمام شئون تصمیم می‌گرفت. جهشیاری به این نکته اشاره کرده می‌نویسد: یحیی بن خالد به فضل، و رشید به جعفر اظهار تمایل می‌کرد. رشید بارها به یحیی می‌گفت: تو از آن فضل و من برای جعفر هستم. جعفر بر رشید تسلط و نفوذ زیادی داشت به قسمی که هیچ‌کس بر او تقدم نمی‌جست. رشید با وی از هر جهت انس گرفت و او را در «قصر خالد» نزدیک کاخ خود منزل داد و میان فضل و جعفر جدایی افتاد. زیرا فضل از جعفر می‌خواست همان‌طور که پیش از نزدیکی به رشید با او بود پس از آن نیز همان‌گونه با او رفتار نماید.^{۲۲}

هارون آن‌قدر تحت تأثیر شخصیت جعفر بود که هر چه می‌گفت می‌کرد؛ حتی بر افراد خانواده‌اش.^{۲۳} چون در سال ۱۸۰ هجری در شام بلوا شد رشید به جعفر گفت: یا تو بدان‌جا عزیمت کن و یا خود من خواهم رفت. جعفر از «رقه»، شهری در عراق بر کرانه شرقی فرات، به قصد شام عزیمت کرد

و رشید و اشراف او را بدرقه کردند.

در شماسیه (در قسمت خاوری بغداد) کاخ‌ها و عمارات برمکیان که تمام از مرمر ساخته شده بود قرار داشت ولی کاخ مسکونی جعفر که به اسلوب معماری ایرانی ساخته شده بود از همه زیباتر و از حیث بزرگی و عظمت با بهترین کاخ‌های خلیفه برابری می‌کرد و جهانگردانی که به بغداد می‌آمدند به تماشای آن می‌رفتند. به‌طوری که می‌گفتند بیست میلیون درهم یعنی معادل هزینه‌های ساختمان شهر بغداد برای ساختن آن به مصرف رسیده بود و شاید یکی از علل دشمنی خلیفه نسبت به جعفر بر سر همان کاخ بی‌نظیر بود.^{۲۴}

پسران یحیی، جعفر و فضل، قدرت و نفوذی بی‌پایان به‌دست آوردند چون همه کارها به‌دست آن‌ها بود، ثروتی که در میراث یا از دخل ولایت اندوخته بودند بی‌اندازه بود. چنان‌که جعفر برمکی قصری در بغداد ساخته بود که تنها بیست میلیون درهم خرج آن کرده بود. شکوه موکب همین جعفر بارها جلال موکب هارون الرشید را از چشم‌ها انداخته بود.^{۲۵}

جعفر گرچه بیشتر اوقات خود را به رسیدگی به کارهای کشوری می‌گذراند ولی ذوق ادبی و علمی او سایر مسائل را تحت‌شعاع قرار می‌داد. او در زمان وزارت خود بیشتر به مطالعات فلسفی و نجوم می‌پرداخت.^{۲۶}

سرانجام برمکیان

هارون الرشید در نخستین شب صفر سال ۱۷۸ هجری فرمان کشتن جعفر را

صادر کرد و پس از آن به زودی به دستگیری و حبس یحیی و سه پسر دیگرش فرمان داد.

آغاز بدبینی رشید به آن‌ها، به روایت ابن اثیر، چنین بود که علی بن عیسی بن ماهان به رشید گزارش داده بود که موسی بن یحیی بن خالد با خراسانیان مکاتبه کرده و به آن‌ها وعده داده است که اگر او به خراسان برسد آن‌ها را از متابعت و طاعت (عباسیان) آسوده و آزاد خواهد کرد. در پی این گزارش رشید موسی را به زندان افکند و پس از مدتی آزادش نمود (یحیی عادت داشت بدون اجازه بر رشید داخل شود).^{۲۷}

مسعودی داستان عباسه و جعفر را سبب قتل برامکه می‌داند و اشاره می‌کند که: رشید به جعفر بن یحیی گفت: ای جعفر در همه جهان چهره‌ای نیست که از من بدان مأنوس تر و مایل تر از دیدار تو باشد؛ عباسه خواهرم نیز در خاطر مقامی همانند این دارد و من در کار خویش نگریده‌ام و چنانم که نه از تو نه از او (عباسه) صبر توانم کردی... رشید گفت: «من عباسه را با تو تزویج می‌کنم که (تنها) حق داری با او نشینی و او را ببینی و در مجلسی که من با شما هستم نزدیک وی باشی.» اما عباسه به او [جعفر] علاقه‌مند و مصمم شده بود که به او برسد. پس عباسه از او بار گرفت و پس از آن پسری زاید. کودک را به مکه فرستاد. زبیده همسر رشید قضیه را بدو گفت. رشید خاموش شد و مطلب را در دل نگه داشت و به‌عنوان حج با جعفر برون شد و چون در مکه معلوم شد که قضیه صحیح است وقتی حج را به سر برد و بازگشت تصمیم گرفت برمکیان را از میان بردارد. پس از کشته شدن جعفر یحیی و فضل را گرفتند و در زندان کردند جعفر چهل و پنج ساله

بود که کشته شد یحیی نیز به سال صد و هشتادونهم در «رقه» مرد.^{۲۸}

ابن خلدون در سبب قتل برامکه چنین می‌نویسد: در سبب دگرگون گشتن نظر رشید نسبت به جعفر سخن بسیار است. یکی آنکه چون فضل یحیی بن عبدالله الحسن علوی را با امانی که رشید داده بود به بغداد آورد رشید او را به جعفر سپرد تا در قصر خود محبوسش دارد. اما او (جعفر) به رأی خود آن علوی را آزاد کرد و فضل بن ربیع این خبر به رشید بداد. این امر کینه او را به جعفر برانگیخت. روزی یحیی بن خالد بی آنکه اجازت طلبیده باشد بر رشید وارد شد. یحیی گفت: نمی‌خواستم کاری کنم که تو را ناخوش آید. چون رشید در سال ۱۸۷ هجری حج بگذارد و بازگشت به انبار فرود آمد. شبانگاه مسرور خادم را با گروهی از سپاهیان فرستاد تا جعفر را بر در پرده‌سرای او بیاورند. چون جعفر را بیاوردند رشید مسرور را گفت سرش را برآیم بیاور! مسرور رفت و سر جعفر را برید و به نزد هارون نهاد. در همان شب فضل را نیز به زندان انداخت و یحیی را در یکی از خانه‌های قصرش محبوس کرد. فردای آن روز گفت تا پیکر جعفر را دو تکه کردند و بر پل بغداد نصب نمودند. یحیی بن خالد همچنان در کوفه به زندان بود تا در سال ۱۹۰ هجری وفات کرد. پسرش فضل نیز در سال ۱۹۳ هجری دیده از جهان فروبست.^{۲۹}

جهشیاری در سبب قتل برامکه آورده است که: جعفر بن یحیی همواره با رشید در انس و سرور بود تا آنکه یک روز در اوایل ماه صفر سال ۱۸۷ هجری به شکار رفت. در آن روز جعفر تنها همراه آن بود. رشید برای گذراندن شب در کاخی که در انبار داشت بدانجا رفت. جعفر نیز همراه او شد. سپس

جعفر به خانه خود رفت، رشید تا سحرگاه پیام‌های محبت‌آمیز به وسیله فرستادگان برایش فرستاد. آنگاه «مسرور خادم» همراه با «سالم» و «ابن عصمه» به او هجوم آوردند و او را با خود بردند و گردنش را زدند.^{۳۰}

بنا بر روایت طبری، علی بن عیسی بن ماهان والی خراسان که به جای جعفر بدین منصب گماشته شده بود خلیفه را از محبتی که خراسانیان به خاندان برمکیان می‌ورزیدند بدگمان کرد. رشید در سال ۱۸۶ قمری موسی بن یحیی را به زندان انداخت اما بعداً رهایش ساخت.^{۳۱}

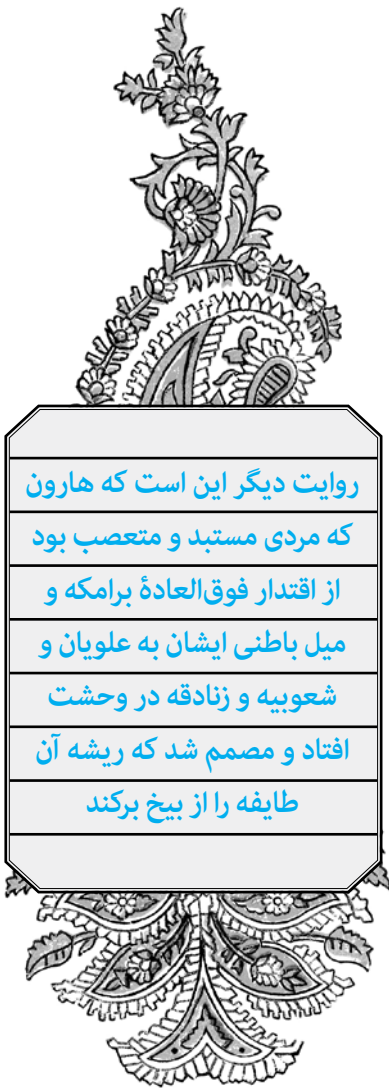
روایت دیگر این است که هارون که مردی مستبد و متعصب بود از اقتدار فوق‌العاده برامکه و میل باطنی ایشان به علویان و شعوبیه و زنادقه در وحشت افتاد و مصمم شد که ریشه آن طایفه را از بیخ برکند.^{۳۲}

بارتولد معتقد است که زمینه سقوط برامکه به روزگاری دراز فراهم شده و به هیچ روی تصمیم ناگهانی خلیفه نمی‌توانسته سبب آن باشد.^{۳۳}

در این باره روایات دیگری نیز ذکر شده که برای پرهیز از پراگویی از نقل آن در می‌گذریم.

پی‌نوشت‌ها

۱. حسن ابراهیم، حسن، تاریخ الاسلام: سیاسی و الدینی والثقافی والاجتماعی، جلد ۲، صص ۵-۵۴ (ترجمه فارسی، صص ۹-۶۸)
۲. جهشیاری، کتاب الوزراء و الکتاب، ص ۱۲۳ (اصل عربی صفحه ۸۶).
۳. رن. فرای. تاریخ ایران، جلد ۴، ص ۶۴؛ زرین کوب، تاریخ ایران، ص ۴۴۲؛ حتی، تاریخ عرب، ص ۳۷۲.
۴. مسعودی، مروج الذهب، جلد ۲، ص ۳۴۲.
۵. جهشیاری، کتاب الوزراء و الکتاب، ص ۲۲۸.



روایت دیگر این است که هارون

که مردی مستبد و متعصب بود

از اقتدار فوق‌العاده برامکه و

میل باطنی ایشان به علویان و

شعوبیه و زنادقه در وحشت

افتاد و مصمم شد که ریشه آن

طایفه را از بیخ برکند

۶. جهشیاری، همان، ص ۲۲۸ و ۲۲۹.

۷. خواندمیر، دستورالوزراء، جلد ۱، ص ۸-۳۷؛ تاریخ فخری، ص ۲۷۱.

۸. لوسین بووا، برمکیان، ص ۴ و ۳؛

۹. لوسین بووا، همان، ص ۴.

۱۰. زرین کوب، تاریخ ایران، ص ۴۴۳.

۱۱. ابن خلدون، کتاب‌العبر، جلد ۲، ص ۴۱۰؛ و پیرنیا و اقبال، تاریخ ایران، ص ۹۴.

۱۲. ابن خلدون، کتاب‌العبر، جلد ۲، ص ۴۰۸، و نیز پیرنیا و اقبال، تاریخ ایران، ص ۹۱.

۱۳. جهشیاری، کتاب‌الوزراء و الکتاب، ص ۲۴۵.

۱۴. ابن خلکان؛ محمدمحیی‌الدین عبدالحمید، تاریخ و فیات الاعیان، جلد ۳، چاپ قاهره، بی‌نا، بی‌تا، ص ۹۹.

۱۵. کانپوری، برمکیان، ص ۲۱۴.

۱۶. جهشیاری، کتاب‌الوزراء و الکتاب، ص ۲۴۶.

۱۷. جهشیاری، همان، ص ۲۴۲.

۱۸. ابن خلدون، کتاب‌العبر، جلد ۲، ص ۴۰۸؛ تاریخ فخری، ص ۲۷۵.

۱۹. هندوشاه، تجارب‌السلف، ص ۱۴۸.

۲۰. ابن خلدون، کتاب‌العبر، جلد ۲، ص ۴۰۸.

۲۱. ابن خلدون، مقدمه، جلد ۱، ص ۴۵۶.

۲۲. جهشیاری، کتاب‌الوزراء و الکتاب، ص ۲۴۲.

۲۳. جهشیاری، همان، صص ۲۷۴ و ۲۷۳.

۲۴. جهشیاری، همان، ص ۳۱۹.

۲۵. زرین کوب، تاریخ ایران، ص ۴۴۳.

۲۶. کانپوری، برمکیان، ص ۲۲۹.

۲۷. ابن‌اثیر، الکامل، جلد ۱۰، ص ۱۷-۱۱۶.

۲۸. مسعودی، مروج‌الذهب، جلد ۲، ص ۸۷-۳۷۶.

۲۹. ابن خلدون، کتاب‌العبر، جلد ۲، ص ۴۰۹-۱۰؛ هندوشاه نخجوانی، تجارب‌السلف، ص ۱۴۷.

۳۰. جهشیاری، کتاب‌الوزراء و الکتاب، ص ۳۰۲-۲۹۸.

۳۱. طبری، محمدبن جریر، تاریخ طبری، جلد ۱۲، ص ۵۳۰۶.

۳۲. پیرنیا و اقبال، تاریخ ایران، ص ۴۷۱؛ زرین کوب، تاریخ ایران، ص ۴۴۴.

۳۳. بارتولد، خلیفه و سلطان، ص ۱۳۰.

منابع

۱. ابراهیم حسن، حسن، تاریخ سیاسی اسلام، ابوالقاسم پاینده، چاپ هشتم، جلد ۲، جاویدان، تهران، ۱۳۷۳.

۲. ابن‌اثیر، عزالدین علی، تاریخ کامل بزرگ

اسلام و ایران، عباس خلیلی، جلد ۱، انتشارات علمی، تهران، بی‌تا.

۳. ابن خلدون، عبدالرحمان، مقدمه ابن خلدون، محمد پروین گنابادی، چاپ هشتم، جلد ۱ و ۲، نشر علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۵.

۴. -----، العبر (تاریخ ابن خلدون)، عبدالمحمد آیتی، چاپ دوم، جلد ۲، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۸۳.

۵. ابن طباطبای (ابن قفطقی)، محمدبن علی، تاریخ فخری (در آداب ملکداری و دولت‌های اسلامی)، محمدوحید گلپایگانی، چاپ سوم، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۷.

۶. ابن قتیبه دینوری، ابومحمد عبدالله بن مسلم، الامامه و السیاسه، جلد ۲، چاپ سوم، بی‌نا، تهران، ۱۳۵۶.

۷. بارتولد، و. و. خلیفه و سلطان و مختصری درباره برمکیان، ترجمه سیروس ایزدی، چاپ دوم، امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۷.

۸. بووا، لوسین، برمکیان، ترجمه عبدالحسین میکده، چاپ سوم، نشر علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۵.

۹. پیرنیا، حسن و اقبال آشتیانی، عباس، تاریخ ایران، چاپ ششم، کتابفروشی خیام، تهران، ۱۳۷۰.

۱۰. جهشیاری، ابوعبدالله محمدبن عبدوس، کتاب‌الوزراء و الکتاب، ترجمه ابوالفضل طباطبایی، تابان، تهران، ۱۳۴۸.

۱۱. خواندمیر، غیاث‌الدین. دستورالوزراء، تصحیح سعید نفیسی، چاپ دوم، جلد ۱، اقبال، تهران، ۱۳۱۷.

۱۲. زرین کوب، عبدالحسین، تاریخ ایران بعد از اسلام، چاپ یازدهم، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۸۶.

۱۳. صاحبی نخجوانی، هندوشاه بن سنجر، تجارب‌السلف در تواریخ خلفا و وزراء، تصحیح عباس اقبال، چاپ سوم، کتاب‌خانه طهوری، تهران، ۱۳۵۷.

۱۴. طبری، محمدبن جریر، تاریخ طبری (تاریخ‌الرسال و الملوک)، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ پنجم، جلد ۱۲، اساطیر، تهران، ۱۳۷۳.

۱۵. فرای، رن، تاریخ ایران کمبریج از اسلام تا سلاجقه، ترجمه حسن انوشه، چاپ اول، جلد ۲، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳.

۱۶. کانپوری، محمد عبدالرزاق، برمکیان بنا بر روایات مورخین عرب و ایرانی، مصطفی طباطبایی، چاپ اول، سنایی، تهران، ۱۳۴۸.

۱۷. مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، مروج‌الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ چهارم، جلد ۲، نشر علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۰.

سایه‌هایی در بیابان

شمسی شعبانی

مؤلف: دکتر کاوه فرخ

مترجم: پدram خزایی

ناشر: طاق بستان کرمانشاه (تلفن: ۰۸۳۱-۷۲۹۱۷۳۲)

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه، ۱۳۹۰

قیمت: ۱۵۰۰۰ تومان، ۵۳۲ صفحه

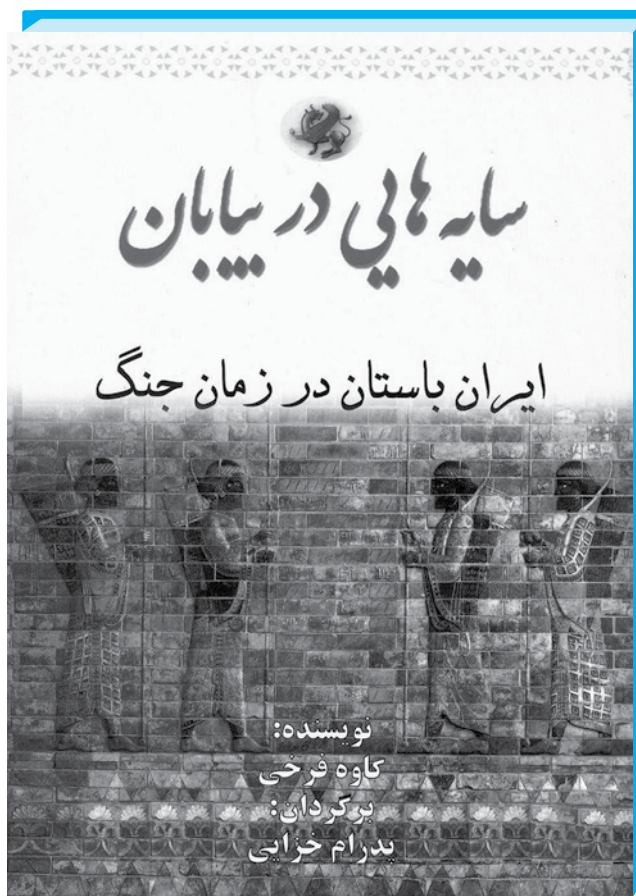
مؤلف کتاب، دکتر کاوه فرخ متولد ۱۹۶۲ در آتن، پایتخت یونان

است. وی که در سال ۱۹۸۳ به کانادا مهاجرت کرده به مدت ۱۸ سال مشغول گردآوری اطلاعات و منابع اصلی در زمینه سواره‌نظام ساسانی بوده است که منجر به سفر او به موقعیت‌هایی مانند نقش رستم در ایران شد. او مدرک دکتری خود را در سال ۲۰۰۱ از دانشگاه بریتیش کلمبیا دریافت نمود و هم اکنون در بخش تحصیلات تکمیلی همان دانشگاه تدریس می‌کند.

کتاب حاضر به‌عنوان یک کتاب مرجع و منبع اطلاعات عمومی برای استفاده مورخان، محققان و دانشجویانی که در زمینه نظامی، سواره‌نظام و پیاده‌نظام مطالعه می‌کنند تهیه شده است.

کتاب سایه‌هایی در بیابان در سه بخش و ۱۹ فصل به بررسی نیروی نظامی ایران باستان یعنی پیاده‌نظام و به‌ویژه سواره‌نظام آن دوران پرداخته است. موضوع بخش اول «هخامنشیان» است. این بخش، ظهور فرهنگ جنگجویانه کورگان (یکی از فرضیه‌ها در مورد خاستگاه اولیه اقوام هند و اروپایی است)، انقلاب سوارکاری، اهلی کردن اسب و اختراع سوارکاری است که به شکل عمیقی بر تکامل تاریخی و زبانی بشریت تأثیر گذاشته است، پیدایش آریاییان که منتج به پیدایش فرهنگ آندرونو در عصر برنز شده بود نیز از دیگر مباحث این فصل است. نویسنده معتقد است که واژه آریایی در زبان‌های ایران باستان به معنی «نجیب»، «ارباب»، یا «مرد آزاد» است و ربطی به عقیده‌های رواج یافته در میان اروپاییان و فرهنگ آنان و تئوری‌هایی مانند برتری نژاد آریایی که اولین بار در قرن نوزدهم توسط فیلسوف‌های نژادپرستی مانند چمبرلین تنظیم شد، ندارد. نویسنده معتقد است که نام «ایران» از واژه «آریا نام» مشتق شده است. واژه «آریا نام» به شکل «اران/ائیران» و «ایران» تغییرشکل داده شده است. در ادامه این فصل، به موضوعاتی چون برتری آریاییان در فناوری نظامی، فرهنگ ماندگاری آریایی در ایران، گسترش آریایی‌ها در هند، مغولستان و چین، ظهور سکاها (سیت‌ها) و ایجاد فناوری زره و فلز پرداخته شده است. به علاوه، در این فصل به معرفی ماده‌ها و پارس‌ها و جنگ‌های آشور و تأثیر ایرانیان بر سواره‌نظام آشوری، پادشاهی ماد و تشکیل حکومت ماد به دست دیاکو اولین پادشاه مستقل در کشور سازماندهی شده‌ی ماد اشاره شده است. صنعت ساخت سلاح‌های برنزی و آهنی در لرستان و تشکیلات سپادا، سقوط آشور و اورارتو از دیگر مباحث این فصل است.

در فصل دوم نویسنده به بررسی کوروش کبیر و نخستین کارآ (ارتش)‌های او پرداخته است. در این فصل اشاره به این مطلب می‌شود که هخامنشیان اولیه فقط در روز می‌جنگیدند و اردو کشی‌هایشان را در بهار بعد از جشن نوروز (نقطه اعتدالین بهاری در سال نو) آغاز می‌کردند. سواره‌نظام اولیه ارتش هخامنشی بیشتر



«نیروهایی برای ایجاد شوک به دشمن» بودند تا نیروهایی برای جنگ‌های تن‌به‌تن. این نیروها متکی به خشت، زوبین و تیروکمان بودند. فتح لودی و بابل توسط کوروش از دیگر مباحث این فصل است. نویسنده معتقد است نظام حکومتی کوروش توسط لوحه استوانه‌ای‌اش ماندگار شده است. این لوحه استوانه‌ای از جنس گل حاوی فرمان‌های کوروش بزرگ است که در سال ۵۳۸ پ.م صادر گردیده است، و اولین منشور حقوق بشر در تاریخ محسوب می‌شود. به نظر نویسنده ایده اصلی این استوانه از لوح حمورابی شاه بابل گرفته شده است. فرمان‌های کوروش که بر استوانه نقش بسته دارای سه بحث اصلی است: رسمی سازی برای نژادی، برابری زبانی و برابری مذهبی از نظر سیاسی.

در ادامه این فصل، نویسنده به بررسی مبحث کوروش و نخستین امپراتوری جهانی، و عاقبت غم‌انگیز کوروش و کشته شدن او به دست ماسازت‌ها، و حکومت کوتاه کمبوجیه دوم می‌پردازد.

در فصل سوم، شکست طغیانگران توسط داریوش، نظام حکومتی جرگه سالار که داریوش دوباره مستقر می‌کند و پیکارهای داریوش با «سکاهای تیگره خود» و پیشروی داریوش به سوی هند، شیوه کشورداری و ساخت اولین شهر-کاخ در جهان یعنی تخت جمشید از موضوعاتی است که نویسنده به آن پرداخته است. نیروی دریایی و مهندسی دریایی هخامنشیان، حمله داریوش به یونان و شکست ماراتون نیز در ادامه آمده است.

فصل چهارم کتاب اختصاص داده شده است به مباحثی چون خشایار و مرزهای امپراتوری، آماده‌سازی ارتش برای حمله به یونان، نبرد ترموپیل، سالامیس و فاجعه دریایی‌ای که خشایار

را مجبور به عقب‌نشینی منظم به سوی سارد در آسیا کرد، نبرد پلاته، آخرین و بزرگ‌ترین نبرد زمینی که توسط ارتش هخامنشی در اروپا صورت گرفت و ضعف‌های نظامی هخامنشیان در مقابل یونانی‌ها.

در فصل پنجم، نویسنده به وضعیت نظامی امپراتوری هخامنشی در زمان اردشیر اول و داریوش دوم می‌پردازد. نبرد کوناکسه توسط کوروش کوچک و جنگ با اسپارت توسط اردشیر دوم و شکست او در جنگ با مصر و پادشاهی اردشیر سوم نیز در ادامه آمده است.

در فصل ششم به پادشاهی داریوش سوم که وارث یک امپراتوری متزلزل بود، پرداخته شده است. ظهور قدرت هلنی و شکست داریوش سوم از اسکندر، نبرد ایسوس، گوگمل، مقاومت آریوبرزن بر دروازه‌های پارس و پایان امپراتوری هخامنشی و مرگ داریوش سوم در این فصل آمده است.

بخش دوم کتاب دربرگیرنده فصل‌های هفتم تا یازدهم است. نویسنده به مطالبی چون سلوکیان و ظهور اشکانیان، ضعف‌های سلوکیان در ایران، ظهور پارت‌ها و به استقلال رسیدن آنان و پایان حکومت سلوکیان در ایران، حملات سکاها به پارت، حکومت مهرداد دوم، پیوند پارس‌یان و یونانیان، تهدید روم توسط پارت‌ها، سواره‌نظام سنگین اسلحه اشکانی، سواران کماندار اشکانی، ناکامی بزرگ رومیان در کارایی و تاکتیک‌های روانی سورنا علیه آنان، درگیری بر سر ارمنستان در زمان بلاش اول، ظهور کوشان‌ها و گسترش بودائیسیم، تلاش امپراتور تراژان برای نابودی پارت و ظهور جامعه تیولداری، افول و سقوط پارت و جنگ‌های بلاش، هنر و معماری اشکانیان و پیشرفت‌های آنان در معماری نظامی پرداخته است.

بخش سوم کتاب که فصل‌های دوازدهم تا نوزدهم را شامل می‌شود به دوران ساسانیان و پیدایش این سلسله، قیام اردشیر علیه اشکانیان و تثبیت پایه‌های امپراتوری جدید، شاپور دوم و تجدید قوای ایران ساسانی، تاخت و تازهای اعراب، جنگ‌های شاپور دوم با رومیان، نبرد آمیدا، جنبش سوسیالیستی مزدک، خسرو اول، رنسانس و تجدید قوا، اصلاحات نظامی خسرو اول، نبرد لازیک، جنگ‌های یمن و شکست هفتالیان، شکوه و انحطاط نهایی امپراتوری، جنگ‌های تورانیان و ارتشبد بهرام چوبین اختصاص یافته است. در ادامه، جنگ خسرو دوم برای تاج و تخت از دست رفته، نبرد ذوقار و حمله ترک‌ها از شمال شرق و در نهایت شکست و سرنگونی خسرو دوم مورد بررسی قرار گرفته است.

در فصل هجدهم نویسنده به زوال ساسانیان و فتوحات اسلامی، حکومت ناپایدار قباد دوم و پادشاهی یزدگرد سوم، حمله اعراب به ایران، نبرد جسر (پل) جنگ قادسیه، سقوط تیسفون، شکست یزدگرد در جولاء و آخرین ایستادگی امپراتوری در نبرد نهاوند پرداخته است.

در آخرین فصل کتاب یعنی فصل نوزدهم، نویسنده به موضوع میراث ایران بعد از فتوحات اسلامی و تأثیر ساسانیان در اسلام، هنر و معماری، ریاضیات، علوم مهندسی، پزشکی، هنر و پارچه، روابط ایران با چین، میراث ساسانیان در دریانوردی و تأثیر ساسانیان بر ترک‌ها پرداخته است.

در خاتمه کتاب، نویسنده نقشه‌ها و منابع اصلی و فرعی را به کتاب افزوده است.

ناشر می‌توانست با قرار دادن فهرست اعلام در انتهای کتاب، بر غنای کار خود بیفزاید و مطالعه‌کنندگان را بیشتر راهنمایی نماید.

کتاب مورد نظر مجموعه صد نکته از شیوه‌های ابتکاری و خلاق است که یک معلم تاریخ به وسیله آن‌ها می‌تواند کلاس درسش را فعال و توأم با خلاقیت و نوآوری نماید. از این نکات در درس دیگری چون جغرافیا، علوم، ریاضی، زبان و ... نیز می‌توان سود جست تا موجب تنوع کلاس و اشتیاق دانش‌آموزان شود. از آنجا که کتاب ترجمه است ناشر و مترجم سعی نموده‌اند مثال‌ها و برخی نکات کتاب را که بر اساس فرهنگ محل زندگی نویسنده یعنی کشور انگلستان بوده است بر اساس فرهنگ، اقتصاد و سلسله‌های تاریخی ایران تغییر دهند. کتاب از سیزده بخش تشکیل شده است.

اکرم علیخانی
دبیر منطقه ۹ شهر تهران

بخش اول: برقراری ارتباط تاریخ با زندگی روزمره

در این بخش مباحث ذیل مطرح گردیده است:

۱. چرا تاریخ می‌خوانیم؟
۲. دلایل بیشتر برای مطالعه تاریخ
۳. نمایش آثار دانش‌آموزان
۴. نکته‌های بیشتر برای نمایش در روزنامه‌های دیواری
۵. این روز در تاریخ
۶. بریده‌های روزنامه
۷. چالش در شخصیت‌های تاریخی
۸. موزه کلاسی

بخش دوم: فعالیت‌های آغازگر درس شامل:

۹. نکات کلی
۱۰. توالی وقایع گذشته
۱۱. مسابقه واژه‌های کلیدی
۱۲. مسابقه زمان‌های کلیدی
۱۳. حباب‌های گفتار
۱۴. حل معما
۱۵. کتاب برای مباحثه
۱۶. تصاویر مناسب
۱۷. خوب، بد، زشت
۱۸. بازی مسابقه‌ای سؤال‌سازی
۱۹. تکرار و تقویت فعالیت‌ها
۲۰. آغاز موضوع جدید

بخش سوم: درک توالی زمان

- در این بخش می‌خوانیم:
۲۱. معرفی خطوط زمان
 ۲۲. خلق خطوط زمان
 ۲۳. اصطلاح‌شناسی

۱۰۰ نکته آموزشی برای تدریس تاریخ

مؤلف: جولیا مورفی، ترجمه و تألیف: نازیلا بهمنی
ناشر: قدیانی (تلفن: ۶۶۴۰۴۱۰)
چاپ اول / ۱۳۹۰
شمارگان: ۱۱۰۰، تعداد صفحات: ۱۶۰ ص
قیمت: ۴۵۰۰ تومان



۲۴. مهم‌ترین رویداد در تاریخ

۲۵. تشریح علل و نتایج

۲۶. به‌کارگیری تغییرات

بخش چهارم: فعالیت‌های مکتوب

نویسنده در این بخش به نکات زیر اشاره نموده است:

۲۷. نکات کلی

۲۸. ثبت خاطرات

۲۹. نامه‌ها

۳۰. کارت پستال‌ها - انتخاب تصاویر و نوشتن متن

۳۱. تولید کتاب تاریخ برای دانش‌آموزان سال پایین‌تر

۳۲. ساختن صفحات یک کتاب درسی

۳۳. طراحی یک صفحه وب سایت روی کاغذ

۳۴. غذای فکر: دستوره‌های تهیه و فهرست غذاها

۳۵. ساختمان فروشی - نوشتن آگهی برای یک بنگاه مسکن

۳۶. صفحه اول روزنامه

۳۷. معرفی مقاله‌نویسی

۳۸. آگهی‌های ترحیم و نوشته‌های روی سنگ قبرها

۳۹. گزارش‌ها

۴۰. گسترش کار

بخش پنجم: فعالیت‌های نمایشی

در این فصل موارد ذیل مطرح شده است:

۴۱. نکات کلی

۴۲. آماده‌سازی ذهن

۴۳. ایفای نقش

۴۴. صندلی داغ

۴۵. آماده‌سازی نقش‌ها

۴۶. چالش مصاحبه‌های حضوری

۴۷. اجتناب از سروصدا هنگام کار با

گروه نمایش ۲

۴۸. کتاب‌سازی یک برنامه پخش

اخبار رادیویی

۴۹. عنوان‌ها و گفت‌وگوها

۵۰. بازی مجسمانه

۵۱. جلب توجه بینندگان

بخش ششم: استفاده از فناوری

اطلاعات و ارتباطات

در این فصل سعی شده است نکات ذیل در مورد فناوری آورده شود:

۵۲. نکات کلی، ۵۳. لوح فشرده،

۵۴. کسب اطلاعات بیشتر یا ویدئو

یا دی‌وی‌دی، ۵۵. استفاده از نشریه

الکترونیکی و ویرایش متن، ۵۶. معرفی

مهارت‌های جدید، ۵۷. گسترده برگ

و سرشماری، ۵۸. یافتن وب سایت‌ها

برای درس‌ها، ۵۹. ارزیابی وب

سایت‌ها برای استفاده در کلاس، ۶۰.

به‌کارگیری وب سایت‌ها در درس‌ها، ۶۱.

موزه‌های آنلاین، ۶۲. به‌کارگیری برنامه

powerpoint، ۶۳. منابع قابل دسترس

آنلاین برای معلمان

بخش هفتم: استفاده از منابع آغازگر

دیگر

۶۴. هنرهای دستی، ۶۵. منابع آغازگر

دیگر، ۶۶. لباس پوشیدن، ۶۷. نمایش

چگونگی اختلاف نظر میان راویان، ۶۸.

استفاده از ادبیات، موسیقی و موضوعات

درسی مرتبط، ۶۹. توضیح تناقضات و

تشابهات، ۷۰. توضیح تناقضات با استفاده

از شبیه‌سازی، ۷۱. تشریح تبلیغات، ۷۲.

وقایع طنز

بخش هشتم: خلاق بودن شامل

۷۳. نکات کلی، ۷۴. موضوعی کردن

روز، ۷۵. یک دست کارت بازی، ۱:

فعالیت مرتب سازی کارت‌ها، ۷۶. یک

دست کارت بازی، ۲: طبقه‌بندی مجدد

دلایل، ۷۷. ساختن کلید واژگان قابل

دسترس، ۷۸. ساختن اسنادی که تدریجی

به نظر برسند، ۷۹. مدل‌سازی، ۸۰. ساختن

تقویم، ۸۱. پیوند هنر و تاریخ، ۸۲. ارتباط

بیشتر هنر و تاریخ

بخش نهم: بازی‌های تاریخی

در این بخش آمده است:

۸۳. بازی سطل زباله، ۱. توضیح

حفراری (کندوکاو برای یافتن آثار

تاریخی، ۸۴. بازی سطل زباله، ۲. تفسیر،

۸۵. ساختن بازی روی تابلوی کلاس،

۸۶. آزمون‌سازی

بخش دهم: فعالیت گردش در

پیرامون و خارج از مدرسه

مباحث این بخش شامل

۸۷. به‌کارگیری تاریخ محلی، ۸۸.

آوردن تاریخ محلی به مدرسه، ۸۹. تدارک

یک بازدید علمی، ۹۰. بازدیدکنندگان

مدرسه

بخش یازدهم: فعالیت‌های بیشتر و

تکلیف منزل

در این بخش آمده است:

۹۱. نکات کلی، ۹۲. گوناگونی

آزمون‌ها، ۹۳. تکلیف مکتوب، ۹۴.

تحقیق برای انجام تکلیف منزل

بخش دوازدهم: ارزش پول در

اعصار گوناگون

نکات این بخش عبارت‌اند از:

۹۵. نکات کلی درباره پول، ۹۶.

ضرب سکه در اعصار گوناگون ایران

(برای سرفصل‌های درسی دوره‌های

راهنمایی و متوسطه)، ۹۷. انواع پول‌های

رایج در ایران ۹۸. هزینه‌های زندگی مردم

(از دوره زندگی به بعد)

بخش سیزدهم: منابع قابل

دسترس

نکات آخر در آخرین بخش این چنین

آمده‌اند:

۹۹. شناسایی سلسله‌های گوناگون

تاریخ ایران، (حاکمان و تاریخ وقوع)

۱۰۰. راهنمای ساده سطوح برنامه

درسی ملی تاریخ

اطلس صد و بیست ساله

دومین اطلس جغرافیایی دوره قاجار

(شامل نقشه‌های ایران، تهران و قاره‌های جهان در یکصد و بیست سال قبل)

تألیف: محمدرضا مهندس (مهندس الملک)

به اهتمام: جواد صفی‌نژاد، غلامرضا سحاب و سعید بختیاری

چاپ: هنر آفرین (تلفن: ۰۶۴۹۸۹۷۰۶)

چاپ اول / تیرماه ۱۳۹۱

تیراژ: ۱۵۰۰ نسخه

تعداد صفحات: ۴۸ ص

قیمت: ۱۸۰۰۰ تومان

غلامرضا سحاب در مقدمه این کتاب، آغاز نقشه‌برداری علمی و فنی در ایران را از زمان تأسیس دارالفنون دانسته و سپس به مراحل شکل‌گیری و تکامل نقشه در ایران و معرفی افرادی که در این زمینه فعالیت داشته‌اند از جمله زنده‌یاد عباس سحاب پدر خود و پدر کارتوگرافی ایران پرداخته است.

کتاب مذکور دارای کاغذ گلاسه با نقشه‌ها و تصاویر رنگی مناسب و کیفیت مطلوب شامل موارد ذیل می‌باشد:

- دیباچه

- معرفی محمدرضا خان مهندس

- تصویر دانشجویان مدرسه دارالفنون

- اطلس میرزا رضاخان

- جعفر قلی‌خان، رئیس مدرسه دارالفنون

- نمای مدرسه دارالفنون

- موقعیت مدرسه در نقشه دارالخلافه

- اجازه طبع

- اطلس نخست عبدالغفار

- فهرست نخستین اطلس جغرافیا

- توضیح نقشه‌های اطلس عبدالغفار

- اطلس دوم

- تعیین نصف‌النهار صفر درجه

- معرفی اطلس دوم

- تألیفات محمدرضا مهندس

- اطلس سوم - احمد بن سلیمان

- نقشه ایران

- نقشه دهات و آبادی‌های معروف

اطراف طهران

- نقشه طهران و نواحی

- معرفی نقشه ایران و اطلس بغلی

چاپ استانبول

- صفحه اول اطلس محمدرضا

مهندس

- اطلس تازه جغرافیایی عهد جدید

- اشکال هیئت

- جهات اصلیه و فرعیه

- جهان‌نمای مدور

- نقشه آسیا

- نقشه ایران

- سلسله جبال البرز و اطراف تهران

- نقشه ایران مشتمل بر پایتخت‌های

ایالات و بلاد

- نقشه اروپا

- نقشه آفریقا

- نقشه آمریکای شمالی

- نقشه آمریکای جنوبی و تنگه پاناما

- نقشه اقیانوسی یا عالم بحری

- نقشه بعضی از جبال و بحیرات

مشهور ایران

- نقشه بعضی از جبال و بحیرات

معروف ایران





نمایی از حمام



طرحی از مجموعه عباس آباد

سد: بنای سد از دوره صفویه در میان دره ای عمیق احداث گردیده است، ارتفاع بنای مذکور به صورت تقریبی ۲۰ متر می باشد که در پی، عرض آن به ۲۰ متر و در قسمت تاج عرض آن به ۱۰ متر و طول آن به ۷۰ متر می رسد. مصالح عمده سازه مذکور، سنگ، آجر و ملاط ساروج است. سد دارای سه دریچه خروجی بوده و در پشت آن پشت بندی قرار دارد که دارای دو گونه کاربری می باشد هم بعنوان پشت بند سد محسوب می گردد. و هم مرکز تخلیه و چاه تخلیه آب بوده است. منبع تامین کننده آب مخزن سد، آب چشمه سرچشمه است.

اهمیت بنای حمام عباس آباد:

آنچه که بنای مذکور را با اهمیت می نماید روش آبرسانی آن است. هر حوض در فضای گرمخانه و سرپینه حمام تاریخی عباس آباد بهشهر دارای دو سیستم آبرسانی آب سرد و آب گرم بوده است.

برج آجری: در محوطه تاریخی عباس آباد، دو برج آجری به قطر ۷ متر و به ارتفاع ۱۴ متر از دوران صفویه به یادگار مانده است. این دو برج در واقع برای جلوگیری از ضربات قوچی شکل سیالات، توسط مهندسیین دوره صفویه مد نظر قرار گرفته اند.

بنای چهارطاقی مرکز مخزن سد: بنای مذکور از هشت جرز به ابعاد تقریبی ۳×۴ متر در پیرامون و یک جرز مشبک در مرکز شکل گرفته است و دارای کاربرد فنی و تفریحی بوده است.

محوطه گلباغ (ایستگاه توزیع آب): محوطه گلباغ یا ایستگاه توزیع آب به فاصله ۶۰۰ متری از باغ واقع گردیده است.

محوطه مذکور در ادامه یک شیب قرار داشته به نحوی که، شیب را بریده و آن را به صورت یک سطح تقریباً صاف در آورده اند. اختلاف ارتفاع محوطه فوق نسبت به باغ در حدود ۱۰ متر می باشد. بنا بر احتمال، آب چشمه (سرچشمه یا قوری چشمه) به محوطه فوق هدایت می گردیده، سپس با گردش در حوضهای متعدد به یک آرامش و تصفیه می رسیده است و بعد از آن به پیروی از سطح شیبدار و همچنین لوله های سفالی به سمت باغ اصلی حرکت می کرده است.

منطقه گلباغ در حدود ۳۵۰۰ متر مربع است و بر اساس بقایای معماری برج محوطه گلباغ در دوره صفویه، به لحاظ اهمیت در امر آبرسانی، توسط نگهبانانی محافظت می گردیده است.



برج آجری - مجموعه عباس آباد



ما حقیقتاً مرده بودیم، امام ما را زنده کرد. رهبر معظم انقلاب